

## مقدمه

در این یادداشت طولانی می‌کوشم نشان دهم که ترجمه صالح نجفی از کتاب «مفهوم آبرونی» سورن کرکگور ترجمه‌ای قابل قبول نیست و نمی‌توان آن را منبعی معتبر برای فهم دقیق و بی‌کم‌وکاست اندیشه کرکگور و بالتبع، منبعی معتبر برای نوشتن مقاله و پایان‌نامه درباره اندیشه وی دانست. تلاشم بر این است که ذیل شش عنوان شواهدی متعدد و متنوع ارائه و به کمک آنها مدعای خود را مستدل کنم. آن شش عنوان از این قرارند: «ترجمه غیردقیق یا ترجمه نادرست یا ترجمه غیردقیق و نادرست»، «واژه یا عبارات یا جملات ترجمه نشده»، «فقدان وحدت در ترجمه»، «فقدان پانویس و واژه‌نامه برای واژه‌های ترجمه شده، مخصوصاً واژه‌های فنی»، «مشکلات ویرایشی یا زبان فارسی نارسا» و «عدم ترجمه بسیاری از یادداشت‌های مفید مترجمان انگلیسی». همچنین ذیل عنوان «نامشخص بودن سهم مترجم فارسی و مترجمان انگلیسی، به تفکیک از یکدیگر، در گردآوری اطلاعات مندرج در برخی از پانویس‌ها»، یعنی عنوان هفتم، شواهدی را ارائه خواهم کرد که مترجم فارسی در ارجاع‌دهی حق مترجمان انگلیسی را ادا نکرده است. مشخصات متن انگلیسی‌ای که من برای بررسی ترجمه فارسی مبنا قرار داده‌ام از این قرار است: «The Concept of Irony, with Continual Reference to Socrates»، نوشته «Soren Kierkegaard»، ترجمه «Howard V. Hong and Edna H. Hong»، نشر «Princeton University»، سال انتشار ۱۹۸۹. مشخصات ترجمه فارسی بررسی شده از این قرار است: «مفهوم آبرونی با ارجاع مدام به سقراط»، نوشته «سورن کیرکگور»، ترجمه «صالح نجفی»، نشر «مرکز»، سال انتشار ۱۳۹۵. ترجمه فارسی را به طور کامل بررسی کرده‌ام، منتها در این یادداشت تنها به خطاهای مترجم تا صفحه ۳۰۵ اشاره کرده‌ام (کل کتاب ۳۵۴ صفحه است). همچنین به تمامی خطاها اشاره نکرده‌ام و از اشاره به برخی از آنها در گذشته‌ام. خطاها و کاستی‌ها را نیز براساس شماره صفحات کتاب ترجمه فارسی طبقه‌بندی کرده‌ام نه براساس کیفیت خطاها و کاستی‌ها، بنابراین دآوری دقیق درباره مدعیات اصلی این یادداشت، متوقف بر خواندن تمام متن و مشاهده تمام شواهد است. شایان ذکر است خواننده گاه ممکن است برخی شواهد یک عنوان را ذیل عنوان دیگر نیز ببیند: از جمله در بخش «ترجمه غیردقیق یا ترجمه نادرست یا ترجمه غیردقیق و

نادرست» گاه در جمله یا جملات بررسی شده، شواهد «فقدان وحدت در ترجمه» و «واژه یا عبارات یا جملات ترجمه نشده» و «زبان فارسی نارسا» نیز دیده می‌شود.

## ۱- ترجمه غیردقیق یا ترجمه نادرست یا ترجمه غیردقیق و نادرست

۱- صفحه ۱۳

مترجم «substantiality» را در این صفحه «ساحت امور جوهری» و در صفحه ۱۶۲ «استحکام جوهر» و در صفحه ۱۸۷ و ۲۰۱ «جوهراندیشی» و در صفحه ۲۱۰ «جوهرمندی» ترجمه کرده است. نکته درخور توجه این است که معادل انگلیسی هیچ‌یک را در پانویس ننوشته است. معادل اول، با وجود غیردقیق بودن، آن‌چنان خواننده را گیج و سردرگم نمی‌سازد، منتها به عباراتی که معادل دوم و سوم در آن آمده است توجه کنید:

«استحکام جوهر فرهنگ متقدم یونان {the substantiality of early Greek culture}»

«مقابله سقراط با جوهراندیشی یونانی {Socrates' opposition to the Greek substantiality}»

نمی‌دانم آیا تعبیر «جوهریت» آن‌چنان در نظر مترجم فارسی نامأنوس بوده که کوشیده است با چنین عباراتی آن را مأنوس سازد؟ و آیا عباراتی چون «استحکام جوهر» و «جوهراندیشی» آن‌چنان در نظر وی مأنوس بوده که نیازی به ذکر معادل در پانویس ندیده است؟ آن‌کس که با متون فلسفی مأنوس است منظور کرکگور از «جوهریت» را درمی‌یابد و یا حتی اگر درنیابد، با توجه به جملات خود کرکگور و سیاق عبارات، منظور وی را متوجه می‌شود. منتها معادلی همچون «استحکام جوهری»، حتی اگر بتواند منظور کرکگور را بهتر از «جوهریت» انتقال دهد، باید در پانویس معادل انگلیسی‌اش ذکر شود. تعبیر «جوهراندیشی» هم که رهن است؛ کمی جست‌وجو در متون فارسی نشان می‌دهد که برخی از تعبیر «جوهراندیشی» «تلقی وجود به جوهر» را اراده کرده‌اند (رجوع شود به چکیده «مبانی وجودی تکوین غرب»، نوشته محمد رضا ریخته‌گران) و برخی در نوشته‌های خود از «جوهراندیشی دکارتی» سخن گفته‌اند (رجوع شود به چکیده «پدیدارشناسی هگل و هایدگر و هنر مدرن» نوشته سیاوش جمادی). نکته مهم این است که کرکگور در متن «substantiality» را در برابر «subjectivity» قرار می‌دهد. حتی مترجمان انگلیسی کتاب کرکگور نیز در مقدمه بر این تقابل تأکید کرده‌اند؛ رونالد ال. هال {Ronald L. Hall} نیز در مقاله خود، یعنی «The Irony of Modern Thought: An Analysis via Kierkegaard's Concept of

Irony»، بر این امر صحه گذاشته است. (صفحه ۶۰۵ مجله Soundings: An Interdisciplinary Journal, Vol. 71, No. 4 (Winter 1988) حال آیا در نظر مترجم و با انتخاب واژگان وی، باید به تبع «جوهراندیشی»، «subjectivity» را نیز «سوژه‌اندیشی» ترجمه کنیم؟!)

نکته‌ای درباره سابقه کاربرد معادل «جوهریت» در متون فلسفی عربی و فارسی: مترجمان عربی از همان ابتدا از تعبیر «الجوهریه» در ترجمه واژه یونانی، که معادلش در انگلیسی «substantiality» است، استفاده کرده‌اند. (رجوع شود به کتاب «پیدایش اصطلاحات فلسفی در عربی و فارسی»، نوشته سهیل محسن افنان، ترجمه محمد فیروزکوهی، نشر حکمت، صفحه ۱۶۹) معادل «جوهریت» در فارسی نیز مسبوق به سابق است و نامأنوس نیست. (رجوع شود به «سنجش خرد ناب» کانت، ترجمه میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، صفحه ۴۳۳، نشر امیرکبیر، چاپ اول؛ «پدیدارشناسی جان» هگل، ترجمه باقر پرهام، صفحات ۶۶-۶۷، نشر آگاه، چاپ اول؛ «هستی و زمان» هایدگر، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، صفحه ۳۱، نشر نی، چاپ اول).

می‌توانید در زیر معادل‌های مترجم برای صفت «substantial» را نیز ببینید: صفحه ۱۷۱: معادل «علائق مادی حیات سیاسی» برای «the substantial interests of political life»؛ صفحه ۲۲۹: معادل «قید و شرط‌های زندگی دایر بر مدار جوهر» برای «qualifications of substantial life» و معادل «زندگی جوهرمدار دولت» برای «substantial life of the state»؛ صفحه ۲۳۹: معادل «اخلاق جوهر مدار» برای «the substantial ethic».

۲- صفحه ۱۵

عنوان فصل «Socrates Position as Irony» است که مترجم «موقعیت سقراط از منظر آبرونی» ترجمه کرده است. ترجمه صحیح «position» در اینجا «موضع» است. جالب است که مترجم در صفحه ۹۳ از معادل «موضع» استفاده کرده است: «... از گفته‌های آن {آپولوژی} درباره مرگ‌ناپذیری روح بهره خواهیم برد تا... موضع سقراط، بر مبنای ساختار فراگیرش، در مقام آبرونی آشکار گردد {to let Socrates' position}

»؛ در صفحه ۲۶۵ دوباره واژه مذکور «موقعیت» ترجمه شده است؛ در صفحه ۲۷۸ نیز مترجم دوباره از تعبیر «موضع سقراط» {Socrates' position as irony} استفاده کرده است.

۳- صفحه ۱۷

مترجم در این صفحه و صفحات ۱۹ و ۲۷۱ و ۲۸۳ و ۲۹۳ و بسا موارد دیگر، که متأسفانه در هنگام تطبیق متن صرفاً به ثبت این موارد اکتفا کردم، «existence» را «هستی و حیات» ترجمه کرده است. فارغ از سنت مرسوم در ترجمه متون اگزیستانسیالیستی به فارسی که این واژه را «وجود» ترجمه می‌کنند (منظورم زمانی است که نمی‌خواهند مثلاً از معادل‌هایی چون اگزیستانس استفاده کنند) و «being» را «هستی»، نکته درخور توجه استفاده مترجم از واژه «حیات» در کنار واژه «هستی» برای ترجمه واژه «existence» است؛ مترجم اصلاً و ابداً دلیل خود را در مقدمه و پانویس برای انتخاب چنین معادلی متذکر نشده است. به نظر می‌رسد، همانطور که والتر لوری {Walter Lowrie} در مجلد دوم کتاب «Kierkegaard» خود گوشزد می‌کند، مترجم متون کرکگور باید اصطلاحات نویسنده، از جمله «existence»، را آنطور که هست انتقال دهد؛ حتی اگر گاه معادل «life» در نظرش مناسب‌تر آید:

'We must habituate ourselves to S. K.'s use of the word 'existence'. He means by it the conditions of a truly humane life. He means specifically the good life in its practical aspects, and his gravest complaint against the Hegelian system is that it 'abbreviates existence' to such a degree that it leaves out ethics. **It would often be far easier and more intelligible were I to use the word 'life' instead of 'existence'—and say, for example, that the truth must issue in a life comfortable to it. But I adhere to our author's terminology. 'Existence' is a far more abstract term than 'life', and I suppose that the word 'life' was eschewed because of its romantic, sentimental, and even biological associations'** (302).

۴- صفحه ۱۸: «فلسفه ... طالب امر ابدی {the eternal} است، خواستار حقیقت {the true} است»

چرا مترجم «the true» را «حقیقت» ترجمه کرده است؟ این در حالی است که مترجم «the eternal» را «امر ابدی» ترجمه کرده است و نه «ابدیت». در اینجا باید نکته‌ای را متذکر شد: تردیدی نیست که بنابر قاعده‌ای دستوری در زبان انگلیسی، گاه صفت به اضافه حرف تعریف «the» معنای اسمی می‌دهد، منتها باید توجه کرد که در این قاعده، آن معنای اسمی معنایی جمع پیدا می‌کند نه مفرد. مثلاً نمی‌توان «the rich» در جمله «The rich are privileged» را پولدار ترجمه کرد، بلکه باید آن را پولدارها ترجمه کرد، چرا که موصوف این صفات جمع است نه مفرد؛ به فعل «are» بعد از «the rich» نیز توجه کنید. بالتبع، در جمله بالا هم اگر ما «the true» و «the eternal» را از مصادیق قاعده مذکور بدانیم، باید آنها را «حقایق» و «ابدیت‌ها» یا «سرمدیت‌ها» ترجمه کنیم، نه «حقیقت» و «ابدیت» یا «سرمدیت». منتها آیا کاربرد «the true» و «the eternal» در سیاق مذکور از مصادیق تبدیل صفت به اسم است؟ با کمی دقت در متن می‌توان دید که مترجم انگلیسی وقتی از تعابیر

«the true» و «the eternal» در ترجمه مدعیات کرکگور بهره می‌برد، می‌خواهد نشان دهد که کرکگور، موصوف صفت‌های مذکور را در تقدیر گرفته و تصریحی در بیان موصوف صفات «حقیقی» و «ابدی» یا «سرمدی» ندارد؛ این موصوف می‌تواند «وجود» باشد، می‌تواند «هستی» باشد، می‌تواند «حیات یا زندگی» باشد، می‌تواند «شناخت» باشد و قس‌علی‌هذا. در پرتو این نکته، مترجم فارسی نیز باید با تعبیری چون «امر» از آن موصوف یاد کند و صفت‌ها را به صورت صفت ترجمه کند. شایان ذکر است که در پانویس نیز چنین جمله‌ای به کار رفته است: «The eternal is the older than the temporal». فعل «is» نیز به نیکی نشان می‌دهد که کاربرد «the eternal» و بالتبع «the true» که به دنبال آن آمده است، از مصادیق تبدیل اسم به صفت نیستند و باید آنها را به همان صورت صفت ترجمه کرد.

همچنین مترجم در پانویس همین صفحه، «the eternal» را یکبار «امر قدیم یا سرمدی» و بار دیگر «امر سرمدی» و «eternity» را نیز «ازل» ترجمه کرده است: «... من مفروض می‌گیرم که امر قدیم یا سرمدی دیرینه از امر حادث یا زمانمند است و حتی اگر فلسفه قدمتش از تاریخ کمتر باشد، بلافاصله گامی چنان عظیم برمی‌دارد که امور زمانمند را پشت سر می‌گذارد و خود را همان سرآغاز سرمدی می‌انگارد و در پی تأملی هرچه ژرف‌تر درباره خود، تبار خود را در ازل {eternity} به یاد می‌آورد...». با رجوع به فرهنگ‌هایی چون «آکسفورد» یا «وبستر» می‌توان دید که «the eternal» و «eternity» هم به معنای «امر سرمدی» و «سرمدیت» اند، یعنی آنچه اعم از ازلی و ابدی است، و هم گاه با توجه به سیاق، صرفاً به معنای «امر ابدی» {the endless} و «ابدیت» {endlessness} اند. حال اگر مترجم مدعی است که با توجه به سیاق در اینجا معادل «امر سرمدی» و «سرمدیت» و معادل «امر ابدی» و «ابدیت» مناسب نیست و باید از معادل «امر ازلی»، یا به تعبیر مترجم «امر قدیم»، و «ازلیت» استفاده کرد، بالتبع بهتر بود به جای این عدم وحدت در ترجمه یا تشتت در ترجمه واژگان از یک معادل استفاده و بعد برای چنین ترجمه‌ای دلیل ارائه می‌کرد.

۵- همان: «لیکن وقتی کل گناه‌های اقرار شده را سبک و سنگین کرد آنگاه باید همچنین قادر باشد بر توبه‌کار چیزی دیگر نیز عیان سازد»

'On the whole, the relation of philosophy to history is like that of a father confessor to a penitent and therefore like him ought to have a sensitive, perceptive ear for the secrets of the penitent but, having examined the whole sequence of confessed sins, is then also able to make this manifest to the penitent as something else' (10)

ترجمه دقیق قسمت دوم جمله: «همچنین قادر است گناه‌های اقرارشده را به نحوی دیگر بر توبه‌کار عیان سازد».

۶- صفحه ۱۹: «با این سخن، به هیچ‌روی نمی‌خواهیم بر بی‌اعتمادی به هستی تاریخی دامن بزنیم که سرآخر صیروت را با دور شدن از ایده یکی می‌انگارد، زیرا صیروت بیشتر دلالت بر انکشاف مثال {=ایده} می‌کند. تکرار می‌کنم، اصلاً چنین قصدی نداریم، اما از طرف دیگر کسی نمی‌تواند فرض بگیرد که عنصر خاصی از هستی آدمی {existence} فی‌حد ذاته تناسب تام با مثال دارد... کل هستی طبیعی {natural existence}... کل هستی تاریخی {historical existence}...».

اگر مترجم با این ترجمه خود می‌خواهد به ما بگوید که مراد و منظور کرکگور از «existence» در این سیاق «historical existence» است و منظور از «historical existence» همان «existence» مختص به انسان است، به نظرم باید پانویسی بنویسد و این مدعای خود را در پانویس با دلیل بیاورد. در غیر این صورت، خواننده می‌تواند مدعی شود که ترجمه جناب مترجم ترجمه دقیقی نیست. اگر مترجم مدعی شود که کرکگور در متون بعدی خود، به طور خاص «تعلیقه غیرعلمی نهایی»، «to exist» را مختص به انسان می‌داند (مثلاً رجوع شود به صفحه ۲۷۸ «Concluding Unscientific Postscript»، ترجمه آستر هنی، نشر کیمبریج)، آن‌گاه باید به وی گفت که کرکگور در سیاقی که جملات بالا از آن برگرفته شده، واژه را در معنایی عام به کار برده است؛ شاهدش آن است که واژه مذکور با دو وصف «historical» و «natural» آورده شده است.

۷- صفحه ۲۱: «در اینجا دو گزینه در پیش رو داریم: یا طنز و کنایه‌های {ironies} بی اندازه ژرف است... یا از مقوله لاطائلات است، یکی از آن لحظه‌های بی‌مایه سقراط که الاهی کینه‌توزی {ironic nemesis} او را وامی‌دارد...»

از آن جهت که نویسنده در عنوان کتاب «irony» را ترجمه نکرده و همچنین در مقدمه نیز متذکر شده است که: «خواننده به احتمال قوی با مترجم همداستان خواهد شد که irony را نمی‌توان به فارسی برگرداند» (صفحه ۱۱)، فرض ما بر این خواهد بود که مترجم «irony» و مشتقاتش را در سرتاسر متن ترجمه نکرده است. بالتبع اگر قرار است برای لفظ «irony» و مشتقات آن در متن کرکگور معادل فارسی ذکر نشود، باید وحدت در سرتاسر متن حفظ شود. حال باید از مترجم پرسید با چه توجیهی در جملات فوق «irony» یا مشتقات آن را ترجمه کرده است؟ آیا احیاناً کرکگور در آنها از واژه‌ای دیگر برای بیان مدعای خود بهره برده است؟ اگر مترجم فارسی با توجه به سیاق متن

تشخیص داده است که معادل‌هایی چون «طنز و کنایه» و امثالهم مراد و منظور کرکگور را انتقال می‌دهند، باید حتماً برای چنین مواردی پانویس بنویسد تا خواننده فارسی متوجه شود کرکگور در این بخش واژه «irony» یا مشتقات آن را به کار برده است {البته مترجم گاه در کنار معادل‌هایی چون «طنز» و «کنایه» واژه «آیرونی» را نیز آورده است که نمونه‌هایی از آنها را در ادامه خواهید دید}. شایان ذکر است در جمله بالا در عبارت «ironic nemesis»، وصف «ironic» اصلاً ترجمه نشده است.

نمونه‌هایی دیگر:

صفحه ۲۴: «تسخر و تعریضی {irony} بر احوال جهان»؛ صفحه ۳۵: «... مسلماً طنز کلام {irony} را نه عمیق‌ترین بلکه سرزنده‌تر می‌کند».

صفحه ۵۶: «سقراط خطاب‌اش را با قسمی آیرونی آغاز می‌کند، اما این صرفاً به معنای مهارت در به کارگیری طنز و کنایه در مقام سخن {an ironic figure (formulation)} نیست، زیرا او شایسته عنوان آیرونی نبود اگر یگانه ویژگی متمایزکننده‌اش این بود که درست به همانگونه که دیگران پرت و پلا می‌گفتند او مهارتی مثال‌زدنی در طنزانه سخن‌گفتن {speaking ironically} داشت»

به واقع نمی‌دانم مترجم بر چه اساس گاه به این نتیجه می‌رسد که آیرونی را باید به «طنز و کنایه» و قید آن را به «طنزانه» برگرداند؟ روشن است که منظور کرکگور از عبارات فوق این است که «آیرونی» را نباید صرفاً وصفی برای شیوه سخن‌گفتن سقراط دانست.

صفحه ۷۵: «اگر بتوان گفت پروتاگوراس و فایدروس از آن روی که وجه تقلیدگرانه و طعن‌آمیز [=آیرونیک] در آنها غلبه دارد و متمایل به کمدی‌اند، آنگاه به طور قطع فایدون اکیداً تراژیک است...» {در این مورد مترجم «آیرونیک» را در قلاب نوشته است؛ همچنین در صفحه ۱۴۶}

'If the *Protagoras* and the *Phaedrus* may be said to tend toward comedy because the mimical and the ironical are dominant, then ...' (63)

صفحه ۶۵: «آیرونی با طنزپردازی خستگی‌ناپذیر» {the tireless irony}؛ صفحه ۷۷: «گفته‌های به طنز و کنایه آمیخته {ironic statements}؛ صفحات ۱۴۱ و ۱۴۳ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۳: «آیرونی و طنزی {irony}»؛ صفحه ۱۵۴: «طنز» {irony}؛ صفحه ۱۵۵: «غلط‌اندازی و آیرونی‌پردازی» {ironizing}؛ صفحه ۱۹۱: «نیروی طنز کنایه‌اش» {his irony}؛ صفحه ۱۹۵: «طعنه» {irony} و

صفحه ۲۶۲: «در جمیع این موارد، آبرونی اغلب خود را به صورت طنزی {irony} عیان می‌سازد...».

نکته درخور توجه دیگر این است که مترجم در پانویس صفحه ۸۰ «his sense of comic» را «روحیه شوخ‌طبع و طنزپرداز سقراط» ترجمه کرده است. خواننده فارسی‌زبان در پرتو برخی انتخاب معادل‌های مترجم برای آبرونی و مشتقات آن، تصور می‌کند که در اینجا نیز کرکگور از آبرونی سقراطی سخن می‌گوید.

۸- صفحه ۲۳: «چه روح خبیثی آتئیان را تا بدین درجه از راه به در برد و افسون کرد که در وجود او چیزی بیش از شخصیتی لوده و خوش‌مشرَب و شکم‌باره {garrulous} یافتند...»  
ترجمه صحیح: وژاج

همچنین بهتر بود مترجم فارسی معادل انگلیسی به قول او «روح خبیث» یعنی «daimon» را نیز در پانویس می‌نوشت تا خواننده درمی‌یافت که کرکگور علاوه بر مباحث قسمت دوم کتاب، که در آن به طور خاص از «daimon» سقراطی سخن می‌گوید، در چه بخش‌های دیگری از کتاب این واژه را به کار برده است.

۹- صفحه ۲۴: «کسنوفون در عمل سقراط را آدمی سراپا یاوه‌سرا می‌شناساند، چه بسا به تلافی آنکه سقراط همین‌کار را اغلب با دیگران می‌کرد»

'By eliminating all that was dangerous in Socrates, Xenophon actually reduced him totally *in absurdum*, in recompense, probably, for Socrates' having done this so often to others' (16)

نکته اول: «By eliminating all that was dangerous in Socrates» اصلاً ترجمه نشده است.

نکته دوم: مترجم نتوانسته است ترجمه مناسبی برای «reduced him totally in absurdum» ارائه دهد. این عبارت اشاره به «*reductio at absurdum*» دارد که یکی از اشکال استدلال است. این استدلال را «برهان خلف» ترجمه می‌کنند. روشن است که مترجم نمی‌تواند از تعبیر «برهان خلف» در ترجمه عبارت بالا استفاده کند، منتها با کمی تأمل درباره «برهان خلف» و مدعای کرکگور در جملات بالا می‌توان مدعی شد که ترجمه بهتر و دقیق‌تر عبارت مذکور بدین قرار است: «کسنوفون سقراط را با تناقض مواجه می‌سازد». با وجود این ترجمه، مترجم موظف است در پانویس به اصل عبارت کرکگور نیز اشاره کند تا خواننده اصل عبارت را ببیند و دریابد که کرکگور به چه معنا به ربط و نسبت این استدلال با تقریر کسنوفون از اندیشه سقراط می‌پردازد.



\*تعریف «برهان خلف» برای خوانندگانی که ممکن است چیزی از آن ندانند: «در برهان خلف برای پیشبرد بحث فرض می‌شود که گزاره‌ای نادرست است و آن‌گاه نشان داده می‌شود که این فرض به تناقض می‌انجامد و بدین ترتیب درستی گزاره‌ای که در ابتدا نادرست فرض شده بود اثبات می‌شود» (اندیشیدن: فرهنگ کوچک سنجشگرانه‌اندیشی، نایجل واربرتون، محمدمهدی خسروانی، نشر علمی و فرهنگی، صفحات ۴۶).

۱۰- همان: «... شخصیتی که می‌بایست دقیقاً با حضوری مرموز {a secretive presence in} و جریان‌یافتنی رازآمیز {a mystical floating over} در تنوع رنگارنگ حیات پرنشاط آتن ابراز وجود می‌کرد، شخصیتی که ویژگی بارزش نوعی دوگانگی وجودی بود، همچون نسبت ماهی پرنده با ماهی و پرندهگان».

«ماهی پرنده» بودن سقراط بدین معنا اشاره دارد: وی هم به ماهی‌ای می‌ماند که در دریای حیات متنوع و رنگارنگ یونانی مشارکت داشت و بنابراین از درون به آن حیات می‌نگریست و هم به پرنده‌ای که با قرار گرفتن در سطح آب از بالا به این دریا و حیات می‌نگریست. بنابراین دقیق‌تر است که به جای تعبیر «جریان یافتن»، که معادل مناسبی برای «floating over» در این سیاق نیست، از معادل‌هایی چون «شناور بودن در سطح» یا «به حرکت درآمدن بالای» استفاده شود.

۱۱- صفحه ۲۶: «و چه شوری برمی‌انگیخت هنگامی که در همه‌کار کارگران و صنعتگران و عرعر الاغان بارکش، تاروپود قدسی سقراط شبکه هستی را به هم می‌بافت. اگر لابه‌لای قیل‌وقال کرکننده بازار، آدمی آن هماهنگی بنیادین قدسی را می‌شنید...».

'And what life would then have come into the presentation if in the midst of the bustling work of the artisans and the braying of the pack-asses one had discerned the divine woof with which Socrates interlaced the web of existence. If through the boisterous noise of the marketplace one had heard the divine fundamental harmony...'. (18)

ترجمه صحیح و دقیق با بهره‌گیری از برخی معادل‌های خود مترجم: «و آنگاه چه حیاتی برای آدمی به منصفه ظهور می‌رسید اگر در میان همه‌کار کارگران و صنعتگران و الاغان بارکش، آن تاروپود قدسی به دیدگانش درمی‌آمد که سقراط با آن شبکه وجود را به هم می‌بافت».

۱۲- صفحه ۲۸: «... جیغ‌وویغ‌های دانشجویان شیفته طبیعت در دانشگاه تربیت مدرس را».

'...the heavenly parish-clerk caterwauling of a nature-worshipping normal-school student' (20).

بنابر یادداشت شماره ۴۲ ترجمه انگلیسی، «parish-clerk» اشاره به شخصیتی به نام «Per Degan» در یکی از نمایشنامه‌های لودویگ هولبرگ دارد. این شخصیت فخر می‌فروخت که اصول عقاید {the Credo} را بلندتر از دیگر حضار به آواز خوانده است. همانطور که از ترجمه فارسی مشخص است مترجم علاوه بر اینکه هیچ اشاره‌ای به این یادداشت مترجمان انگلیسی نکرده، از تعبیر عجیبی چون «دانشگاه تربیت مدرس» استفاده کرده و هیچ توضیحی هم برای این ترجمه خود در پانویس ارائه نداده است.

۱۳- همان: «سقراط برای توضیح {substantiate} این گفته‌اش که ... نشان می‌دهد که هیچ‌کس از تقدیر آینده‌اش خبر ندارد و در نتیجه، این بی‌خبری صخره‌ای است که کشتی هر اطمینان {insurance} هوشمندانه‌ای را ممکن است زمین‌گیر کند».

ترجمه دقیق substantiate: برهان اقامه کردن یا با برهان به اثبات رساندن

ترجمه صحیح insurance: اقدام احتیاطی {مترجم ظاهراً «insure» را به اشتباه «ensure» دیده است}.

۱۴- همان: «بی‌خبری از تقدیر آینده {finite fate}، که سقراط به منزله تقدیر مشترک آدمیان از آن یاد می‌کند...»

ترجمه صحیح: تقدیر محدود و متناهی آدمی

۱۵- صفحه ۲۹: «این نفیی به مراتب عمیق‌تر است. «یکی به معنای امکان به مثابه امکان و دیگری تلاشی است برای این‌که حتی فعلیت نیز چون امکانی فرضی تلقی شود، اما در آن حالت شاهد کوششی بودیم که می‌خواست فعلیت را هم‌چون امکانی مشروط جلوه دهد.»- نمونه‌ای دیگر بیاوریم...»

'Of course, it was possible that hail could destroy the farmer's crop, but that there should be no germination capacity in the earth, despite all the human operations, if the deity did not will it so -this is a still more profound negation. The one is a conception of possibility as possibility, the other an attempt to make even actuality appear as a hypothetical possibility. -To cite another example...' (21)

نکته اول: گیومه قبل از «یکی» و بعد از «جلوه دهد» باید برداشته شود، چرا که در متن اصلی هیچ علامتی به کار نرفته است.

نکته دوم: ترجمه «hypothetical possibility» همان «امکان مشروط» است که مترجم در جمله انتهایی ترجمه خود آورده است.

نکته سوم: این جمله بالکل باید حذف شود: « اما در آن حالت شاهد کوششی بودیم که می‌خواست فعلیت را همچون امکانی مشروط جلوه دهد». نمی‌دانم آیا مترجم در هنگام ترجمه سهواً یک جمله را دوبار ترجمه کرده و در بازخوانی ترجمه خود متوجه این اشتباه خود نشده است، یا یک جمله را عمداً دوبار ترجمه کرده است. در هر صورت، جمله باید حذف شود.

۱۶- همان: «نمونه‌ای دیگر بیاوریم از جایی که سقراط، حتی به روایت کسنوفون، چنین می‌نماید که به آیرونی نزدیک شده است... لیکن در اینجا سقراط بیشتر در قلمرو سوفیست‌ها گام برمی‌دارد (پس اگر جوانی از من بپرسد که خانه خاریکلس کجاست یا کریتیا را در کجا می‌توان یافت، حق ندارم پاسخ بدهم؟)»

'Am I to give no answer, then, if a young man asks me something that I know?-for instance, 'Where does Charicles live?' or 'Where is Critias?' (21)

مترجم عبارت «something that I know» را ترجمه نکرده است. این عبارت از قضا مراد و منظور کرکگور از این جملات را روشن می‌سازد: «نمونه‌ای دیگر بیاوریم از جایی که سقراط، حتی به روایت کسنوفون، چنین می‌نماید که به آیرونی نزدیک شده است... لیکن در اینجا سقراط بیشتر در قلمرو سوفیست‌ها گام برمی‌دارد»؛ در واقع خود را به ندانستن زدن در عین دانستن «در قلمرو سوفیست‌ها گام برداشتن» است نه آیرونی.

ترجمه جملات مذکور با استفاده از معادل‌های خود مترجم: «پس اگر جوانی از من سوالی بپرسد که جوابش را بدانم، سوالاتی نظیر «خانه خاریکلس کجاست» یا «کریتیا را در کجا می‌توان یافت»، جوابش را ندهم؟»

۱۷- صفحه ۳۱: «... کسنوفون کل این مکالمه را به عنوان نمونه‌ای از ورزیدگی سقراط در فن جدل {gymnastics} آورده است»

بی‌تردید خواننده آشنا با متون فلسفی در هنگام خواندن این جمله تصور می‌کند مترجم «فن جدل» را معادلی برای «polemics» آورده است. بهتر و دقیق‌تر است که مثلاً از معادلی چون «جوآلیت ذهنی» برای واژه مذکور استفاده شود.

۱۸- همان: «... احتمالاً در رفتار و سلوک سقراط همچنان آبرونی بالقوه‌ای {dormant} در کار بوده است  
«...»

مترجم برای رفع ابهام از ذهن و ضمیر خواننده، که معادل «بالقوه» در جمله مذکور را «potential» تصور نکند، می‌توانست یا «dormant» را در پانویس بیاورد یا به جای «بالقوه» بنویسد «نهفته».

۱۹- همان: «سقراط به مصاحبان خود می‌گفت که از هر دانشی چه مقدار باید آموخت: هندسه را باید بدان مقدار آموخت که انسان بتواند در صورت لزوم قطعه زمینی را که می‌خواهد از دیگری بگیرد یا به دیگری بدهد، مساحی یا تقسیم کند؛ مطالعه زیاد از حد ستاره‌شناسی نکوهش می‌شود: انسان باید از تفکر درباره وقایعی که در آسمان روی می‌دهد، دوری جوید. سقراط دوستانش را از گمانه‌پردازی‌های امثال آناکساگوراس برحذر می‌دارد- باری، هر دانشی را باید حداکثر به میزانی آموخت که برای همه کس مفید باشد»

'One should learn enough geometry to help to see to it that one's fields are correctly measured; the further study of astronomy is deprecated and he advises against the speculations of Anaxagoras-in short, every science is reduced *zum Gebrauch for] edermann [for use by everyone]. (23)*

تطبیق دو متن فارسی و انگلیسی نشان می‌دهد که مترجم فارسی به منظور روشن‌تر ساختن جملات کرکگور، به دلیل آشنایی خود با متن کسنوفون، جملاتی را به متن افزوده است. مترجم باید این عبارات را در قلاب یا آکولاد بنویسد؛ یا لاقلاً در پانویس متذکر شود که در جهت روشن‌تر ساختن صورتبندی کرکگور از مدعیات کسنوفون چنین افزوده‌هایی را به اصل متن افزوده است.

همچنین مترجم «correctly» در خط دوم را ترجمه نکرده است. «speculation» نیز بهتر و دقیق‌تر است که «نظورری» ترجمه شود. جالب است که مترجم در صفحه ۱۵۶ و ۱۵۹ تعبیر «the speculations of Anaxagoras»، یعنی همین عبارت مذکور را «نظریپردازی‌های آناکساگوراسی» ترجمه کرده است.

۲۰- صفحه ۳۲: «این همان سقراطی است که افلاطون برای توصیف شوق بی‌منت‌های باطنی‌اش در رابطه با دوستان تعبیری حسی-فکری چون «یا به علت عشق به دانایی به جوانان عشق بورزد» را به کار می‌برد و خود سقراط نیز در رساله مهمانی می‌گوید که جز عشق هنری ندارد و جز عاشق قادر به درک هیچ چیز نیست»

'This is the same Socrates of whom Plato, in order to describe His whole interior infinity in relation to friends, uses a sensate-intellectual phrase such as 'to love young boys according to the love of wisdom', and Socrates himself says in the *Symposium* that the only thing he understands is 'love'.

نکته اول: نمی‌دانم مترجم چرا «Interior infinity» را «شوق بی‌منت‌های باطنی» ترجمه کرده است. کرکگور صریحاً از «نامتناهی درونی یا باطنی» سخن می‌گوید. در صفحه ۱۳ متن انگلیسی و ۲۱ متن فارسی کرکگور می‌گوید که افلاطون و آریستوفانس با رخنه در پوسته سختِ ظاهرِ سقراط «دیدگاهی ناظر به نامتناهی» در او یافتند. شایان ذکر است در صفحه ۳۴ مترجم «the life's quiet interior infinity» را «نامتناهی آرام و درونی حیات» ترجمه کرده است.

نکته دوم: ترجمه «to love young boys according to the love of wisdom» به «به علت عشق به دانایی به جوانان عشق بورزد» ترجمه صحیحی نیست. ترجمه صحیح آن با کمی دخل و تصرف عبارت است از: «عشق وی به پسران جوان همچون عشق وی به حکمت است».

نکته سوم: «جز عشق هنری ندارد» افزوده مترجم است و در متن انگلیسی چنین جمله‌ای وجود ندارد. اگر مترجم بدین جهت چنین جمله‌ای را افزوده است که منظور کرکگور را روشن‌تر سازد، باید گفت منظور کرکگور، آن‌چنان که باید، روشن است و نیاز به چنین افزوده‌ای نیست. با وجود این، اگر مترجم بر این افزوده اصرار می‌ورزد باید آن را در قلاب یا آکولاد قرار دهد یا در پانویس به افزوده بودن آن اشاره کند.

۲۱- صفحه ۳۳: «... بدین سان در تصویر کسنوفون از سقراط آن وحدت زیبا و موزون میان جبر و اختیار طبیعی {natural determinant and freedom} را که در واژه‌ی «خویش‌داری» تبلور می‌یابد نمی‌بینیم...»

نکته اول: «natural» صرفاً وصف «determinant» است نه «freedom».

نکته دوم: ترجمه دقیق «narural determinat» «عامل یا علت طبیعی» است. مترجم برای روشن‌تر ساختن منظور کرکگور می‌توانست لاقلاً با کمی دخل و تصرف بنویسد «جبر و اختیار»، نه «جبر و اختیار طبیعی».

۲۲- صفحه ۳۴: «به جای «نیک»، «سودمند» را داریم؛ به جای «زیبا»، «مفید» را داریم؛ به جای «حقیقی»، «متداول» را؛ به جای «دوست‌داشتنی»، «نان و آبدار را»؛ و به جای وحدت موزون و هماهنگ، بی‌روح و کسالت‌بار را»

'Instead of the good, we have the useful, instead of the beautiful the utilitarian, instead of the true the established, instead of the sympathetic the lucrative, instead of harmonious unity the pedestrian' (25)

مترجم در صفحات قبل «the useful» را «مفید» ترجمه کرده است. بنابراین به حکم وحدت در ترجمه باید «the useful» را همه‌جا به «مفید» برگرداند و «سودمند» را در ترجمه واژه «the utilitarian» بیاورد. بهتر است به جای «حقیقی» و «متداول» هم بنویسد «امر حقیقی» و «امر مقبول». همچنین مشخص نیست چرا مترجم برای برخی از تعابیر گیومه آورده است و برای برخی دیگر خیر. به حکم ترجمه دقیق‌تر باید تمامی گیومه‌ها برداشته شود. شایان ذکر است مترجم در صفحات ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ همین تعابیر را در سیاقی مشابه به عباراتی دیگر برگردانده است: «the useful» یکبار «فایده‌نگری» ترجمه شده، بار دیگر «سودمندی» و بار دیگر «امور سودمند»، «the established» «ارزش‌های مستقر»، «the lucrative» «منفعت و سودجویی»، «the sympathetic» «شفقت و همدلی».

۲۳- همان: «... در عوض، تا بخواهی سفسطه و مغلظه {sophistry} هست.»

در متن انگلیسی واژه «fallacy»، یعنی «مغالطه»، نیامده است. بنابراین بهتر و دقیقتر است که «sophistry» صرفاً به همان سفسطه ترجمه شود. سفسطه عام‌تر از مغالطه است. به تعبیر واربرتون «سفسطه اصطلاحی کلی است که به طیف وسیعی از فنون استدلال مشکوک از جمله مصادره به مطلوب، استدلال دوری، اشتراک لفظی، مغالطه‌های صوری و غیرصوری، ژرف‌نمایی و خطابه اطلاق می‌شود» (اندیشیدن: فرهنگ کوچک سنجش‌گرانه‌اندیشی، نایجل واربرتون، محمدمهدی خسروانی، نشر علمی و فرهنگی، صفحات ۱۱۶-۱۱۷).

در صفحه ۱۵۵ نیز «fallacious» به «سفسطه‌آمیز و گمراه‌کننده» برگردانده شده است. «casuistry» نیز در صفحه ۲۱۹ «مغلطه» برگردانده شده است؛ بهتر و دقیقتر بود که به «سفسطه‌گری» برگردانده می‌شد.

۲۴- همان: «آیرونی در کسنوفون هرگز فوران کنایه‌ای نیست که شادمانه و آسوده‌خاطر جریان می‌یابد بلکه وسیله‌ای است از برای تعلیم...»

'The ironic in Xenophon is never the floating of irony blissfully resting in itself but is a means of education...'

پیشتر درباره ترجمه آبیرونی و مشتقات آن در متن نوشتیم: اگر قرار است برای لفظ «irony» و مشتقات آن در متن کرکگور معادل فارسی ذکر نشود، باید وحدت در سرتاسر متن حفظ شود.

همچنین بهتر و دقیق‌تر است که «in itself» یعنی «در خود» در این سیاق حتماً ترجمه شود تا مدعای کرکگور وضوح بیشتری پیدا کند. کرکگور در اینجا از دو قسم آبیرونی سخن می‌گوید: آبیرونی به منزله هدف و آبیرونی به منزله وسیله‌ای برای رسیدن به هدفی دیگر و غیر از خود.

۲۵- صفحه ۳۷: «... آنچه افلاطون در سقراط می‌دید یک چنین شخصیتی بود، یعنی حامل و ناقل

بلافصل فرمان الهی {the divine}»

ترجمه دقیق «the divine» «امر الهی» است، نه «فرمان الهی». البته مترجم باید برای این تعبیر پانویس بدهد تا خواننده، امر به معنای «چیز»، که جمع آن «امور» است، را با «امر» به معنای «فرمان»، که جمع آن «اوامر» است، اشتباه نگیرد.

۲۶- صفحه ۳۷ و ۳۸: «ولی نباید این امر مسلم را نادیده بگیریم که این مقایسه، یعنی تلاش مکرر

تاریخ برای این جهش نامتناهی، نیز عاری از حقیقت نیست... در نتیجه این مقایسه می‌تواند دوجوهی باشد: یا ایجابی، یعنی برانگیختن، یا سلبی... اما در هر دو تشبیه، رابطه با شخصیتی نظیر آنچه دیدیم برای شخص دوم صرفاً برانگیزاننده نیست... شاید همین دم برای خواننده روشن نباشد که چرا من دست به این دو مقایسه زدم... دیدگاه دومی هم هست که وجه دیگر تشبیه را برجسته می‌نماید...»

'Presumably I need but remind the reader that a primitive personality such as that, such a *status absolutus* [independent status] of the personality, in contrast to the *status constructus* [conjoined status] of the race, is given and can be given only once. But we must not disregard the fact that the analogy to this, history's repeated attempt at this infinite leap, also has its truth. ...Consequently, the analogy to this can be double, either positive, that is, stimulating, or negative, that is, aiding the paralytic... But in both analogies the relation to a personality such as that is for the second person not merely inciting... The reason I have cited these two analogies may not at this moment be obvious to the reader... that a second view... has accentuated the other side of the analogy...' (28-29)

مرجع ضمیر «this» در تعبیر «analogy to this» و «this infinite leap»، «primitive personality» یا، به بیان دیگر، «*status absolutus*» است که در سه خط اول متن انگلیسی درباره آن سخن گفته می‌شود.

«analogy» نیز در این سیاق به معنای «شباهت» یا «similarity» است نه «comparison». منظور این است که تاریخ مکرر در مکرر می‌کوشد با «جهشی نامتناهی» افرادی شبیه به «primitive personality» یا «*status absolutus*» عرضه کند.

۲۷- صفحه ۴۱: «وحدت تصور بعدی و شهود»

'... the unity of successive conception and intuition, which only the dialectical trilogy makes possible' (32)

«succession» به معنای «پی در پی آمدن» و «successive» به معنای «پی در پی» یا «پیاپی» است. کرکگور می‌گوید که در «dialectical trilogy» تصوراتی که پیاپی یا از پی یکدیگر ظهور و بروز پیدا می‌کنند با شهودات وحدت پیدا می‌کنند.

۲۸- همان: «به این مهم هنگام بحث از رابطه میان عناصر دیالکتیکی و عناصر اسطوره‌ای، نوعی سه‌گانه‌سازی {dichotomy} در مکالمات اولیه افلاطون، اشاره خواهم کرد»  
مترجم بی‌دقتی کرده و «dichotomy» را «trichotomy» دیده و، با توجه به معادل‌های خاص خودش، دست به ترجمه آن زده است.

۲۹- صفحه ۴۴: «یگانگی این دو به زیبایی در آلمانی نمود می‌یابد: واژه دانمارکی *udfritte* به معنای «به وقت سوال کردن» {to question closely} در آلمانی معادل *aushorchen* [«سوال‌پیچ کردن»] {to sound out} است».

«to question closely» دقیقاً به همان معنای «to interrogate» است، نتیجتاً تعبیر «به وقت سوال کردن» معادل مناسب و دقیقی برای واژه نیست. ظاهراً معادل دقیق «to sound out» نیز «به حرف آوردن» است.

۳۰- همان: «یقیناً همواره وجهی ذهنی در سوال کردن باقی می‌ماند، اما اگر یادمان نرود که علت این را که چرا فردی به این طریق یا آن طریق سوال می‌کند نباید در حالی که بر او عارض می‌شود بلکه در موضوع سوال او جست- یعنی در رابطه ضروری‌ای که فرد را به موضوع پیوند می‌زند- آن‌گاه این وجه ذهنی هم رنگ خواهد باخت»

'Admittedly there is still always something subjective about it, but if it is borne in mind that the reason for the individual's asking thus and so is found not in his arbitrariness but in the subject, in the relation of necessity that joins them together, then this also will disappear' (35)



این ترجمه ترجمه دقیقی نیست: «رابطه ضروری‌ای که فرد را به موضوع پیوند می‌زند». کرکگور در واقع از رابطه پرسش با موضوع پرسش سخن می‌گوید، بنابراین مرجع ضمیر «them»، پرسش و موضوع پرسش است. اگر دقت صورت گیرد کرکگور در تمثیل خود در پانویس همین صفحه، که به جملات بالا مربوط است، از «عصای آب‌یاب» و «آبی که در دل زمین پنهان است» سخن می‌گوید نه رابطه فردی که «عصای آب‌یاب» در دستش است و «آبی که در دل زمین پنهان است»: «درست به همان‌گونه که عصای آب‌یاب به نحو اسرارآمیزی با آبی که در دل زمین پنهان است تماس پیدا می‌کند و فقط آنجا که آب هست به لرزه می‌افتد». البته روشن است که هر پرسش پرسشگری دارد و بنابراین در سخن گفتن از پرسش بالتبع کرکگور از پرسشگر سخن می‌گوید. لیکن ترجمه دقیق عبارات کرکگور مستلزم این است که از «رابطه ضروری‌ای که پرسش‌گری یا سوال پرسیدن را به موضوعش پیوند می‌زند» سخن گفته شود و استنتاجات محتمل بعدی به خواننده واگذاشته شود. از قضا چند خط بالاتر نیز کرکگور می‌گوید: «اما اگر سوال پرسیدن به منزله رابطه‌ای ضروری با موضوع خویش تلقی شود، آنگاه سوال کردن و پاسخ دادن عین هم می‌شوند».

همچنین ترجمه «subjective» به «ذهنی» نیازمند پانویس است. مترجم باید افزون بر نوشتن معادل انگلیسی در پانویس، دلیل خود را نیز برای چنین ترجمه‌ای بنویسد. {برای مشاهده دیگر معادل‌های مترجم برای واژه «subjective» و همچنین معادل‌های وی برای «subjectivity» و «subject» به بخش «فقدان وحدت در ترجمه»، شماره ۲۴ رجوع کنید}

۳۱- صفحه ۴۵: «روش اول، البته، مستلزم {presuppose} آن است که پربودنی در کار باشد؛ و روش دوم در گرو آن است که خالی بودنی: اولی به ملاً می‌اندیشد و دومی به خلأ».

ترجمه دقیق «to presuppose something» «مفروض گرفتن چیزی» است که با «مستلزم بودن» تفاوت دارد. جالب است که این تعبیر در صفحه بعد به کار رفته و مترجم آن را «پیش‌فرض» ترجمه کرده است. مترجم باید علاوه بر دقت، در صورت امکان وحدت ترجمه را حفظ کند تا خواننده بتواند مراد و منظور نویسنده از یک واژه را گاه با رجوع به دیگر کاربردهای آن واژه در سیاق‌های دیگر دریابد.

۳۲- صفحه ۴۶: «این دو روش به واقع شباهت نیرومندی دارند، خاصه در مورد آن مطالعه‌ای که فقط نظر به مبادی دارد؛ راستش، این شباهت در مورد سقراط دوچندان می‌شود، زیرا با سوال‌های خود اساساً می‌خواهد به کسی که خود را دانا می‌انگارد نشان دهد که به واقع وقتی همه جوانب در نظر آید او باید اذعان کند که هیچ نمی‌داند»

'These two methods do in fact have a strong resemblance, especially for the kind of observation that pays attention only to the element; indeed, this similarity becomes even greater because Socrates' questioning was essentially aimed at the knowing subject for the purpose of showing that when all was said and done they knew nothing whatever' (37)

نکته اول: ترجمه رسای عبارت «a strong resemblance» «شبهت بسیار زیاد» است. به بیان دیگر، همایند یا «collocation» واژه «شبهت» در فارسی «زیاد» و «بسیار زیاد» است نه «نیرومند».

نکته دوم: ترجمه «element» در سیاق بالا به «مبادی» ترجمه‌ای رهن است. کرکگور از «observation» ای سخن می‌گوید که به «element» یا «عنصر مقوم یا جزء اساسی» دو روش توجه می‌کند. مترجم در واقع با ترجمه «element» به «مبادی»، در ربط و نسبت با «observation»، ذهن و ضمیر خواننده آشنا با متون فلسفی را به سمت و سوی «observation» ای می‌برد که متعلق آن «principles» یا «مبادی» عالم است.

نکته سوم: مترجم باید برای ترجمه «the knowing subject» به «کسی که خود را دانا می‌انگارد» پانویس دهد و دلیل چنین ترجمه‌ای را توضیح دهد. همانطور که مترجم نیز به نیکی آگاه است کرکگور از نظرگاهی مدرن به فلسفه کلاسیک نظر می‌اندازد و به همین دلیل در کتاب «تعلیق غیرعلمی نهایی» از سقراط تحت عنوان «متفکر سوژکتیو» یاد می‌کند. در پایین همین بند نیز کرکگور میان پرسشگری سقراطی با فلسفه نظروری، در چهارچوب امر سوژکتیو و ابژکتیو، ربط و نسبت برقرار می‌کند.

شایان ذکر است در صفحه ۸۸ نیز مترجم «the subjective Platonic position» را «موضع ذهن‌گرایی افلاطونی» ترجمه کرده است. باید برای چنین عباراتی پانویس نوشته شود.

۳۳- همان: «مسیری که در ایده‌آلیسم به منزله تأمل بر روی تأمل جلوه‌گر شد ابتدا در سوال‌پرسیدن‌های سقراط جلوه نمود. سوال‌پرسیدن-یعنی، رابطه انتزاعی میان‌ذهنی (درون‌ذاتی) و عینی (برون‌ذاتی)- در نهایت بدل به دغدغه اصلی وی شد»

'The direction that manifested itself in idealism as reflection upon reflection manifested itself in Socrates' questioning. To ask questions-that is, the abstract relation between the subjective and the objective-ultimately became the primary issue for him'

قید «ابتدا» نادرست است و باید پاک شود. به این مدعای کرکگور در صفحه ۲۱۲، بنابر ترجمه خود مترجم فارسی، توجه کنید: «تأمل با سوفیست‌ها آغاز می‌شود و از این حیث سقراط همواره وجه مشترکی با ایشان دارد».

همچنین باید نیم‌فاصله «میان‌ذهنی» برداشته شود تا عبارت خوانده شود «رابطه انتزاعی میان ذهنی (درون‌ذاتی) و عینی (برون‌ذاتی)» نه «رابطه انتزاعی میان‌ذهنی (درون‌ذاتی) و عینی (برون‌ذاتی)».

۳۴-صفحه ۴۸: «سقراط رسالت و تکلیف الهی خویش را این می‌بیند که در میان هموطنان و بیگانگان بگردد تا هرگاه به کسی رسید که دانایش می‌پندارند اما چنان نمی‌نماید، به یاری حق بکوشد {come to the aid of the deity} و بر او روشن سازد که دانا و فرزانه نیست. به همین سبب او وقت ندارد به امور مهم، اعم از کارهای سیاسی و کارهای خصوصی خود {neither in public nor in private affairs} بپردازد و این خدمت به خدا باعث شده است که در نهایت تنگدستی روزگار بگذراند»

روشن است که ترجمه «deity» به «حق» اصلاً ترجمه درستی نیست. شاید کسی مدعی شود سیاق چنین ترجمه‌ای را امکان‌پذیر می‌سازد. حتی با توجه به سیاق و کاربرد عبارت «خدمت به خدا» نیز می‌توان دید که «deity» باید همان «خدا» ترجمه شود. جالب است که مترجم در پانویس ۲ همان صفحه تعبیر «God{the god}» را، در نقل‌قولی که از سقراط شده، به «حق (خدا)» برگردانده است. این ترجمه نیز ترجمه صحیحی نیست و باید تعبیر «حق» بالکل پاک شود. مترجم انگلیسی نقل‌قول سقراط بدین دلیل یکبار «God» را با حرف بزرگ و بار دیگر با حرف کوچک و حرف تعریف نوشته است که مشخص کند تعبیر یونانی به کار رفته درباره خدا در نقل‌قول صراحت ندارد و می‌تواند هم به خدای واحد «God» اشاره کند و هم به یکی از خدایگان «the god».

همچنین تردیدی نیست که ربط و نسبت وثیقی میان «public» و «political» در یونان باستان وجود دارد (همانطور که کرکگور هم در پانویس به این مسئله اشاره می‌کند)، لیکن نسبت «public» و «private»، که در ترجمه انگلیسی به خوبی مشاهده می‌شود، در ترجمه فارسی به نسبت «political» و «private» مبدل شده که بهتر است برای دقیق‌تر شدن ترجمه، همان عبارت انگلیسی به فارسی برگردانده شود. به همین ترتیب مترجم باید در ترجمه خود در پانویس ۳ همین صفحه نیز تجدیدنظر کند، چرا که «political life» را «زندگی سیاسی و عرصه عمومی» و «public meetings» را «انجمن‌های سیاسی یا عمومی» ترجمه کرده است. مترجم اگر بر ترجمه خود اصرار می‌ورزد، لاقلاً باید افزوده‌های

خود را در قلاب یا آکولاد قرار دهد؛ در ترجمه اول «عرصه عمومی» باید در قلاب یا آکولاد قرار گیرد، در ترجمه دوم «سیاسی».

۳۵- صفحه ۵۰: «آیرونی را در اینجا در وجه نامتناهی و قدسی‌اش نظاره‌گریم، طنز حقیقت‌جویی که نمی‌گذارد هیچ‌چیز به قرار قبل باقی بماند»

'Here, then, we see irony in all its divine infinitude, which allows nothing whatever to endure' (40)

تعبیر «طنز حقیقت‌جویی» افزوده مترجم است و برای فهم خواننده رهزن است، چرا که خواننده تصور می‌کند کرکگور برای سخن گفتن از «آیرونی» چنین تعبیری را به کار برده است. اگر کل کتاب را ورق بزنیم در هیچ قسمتی کرکگور از «آیرونی» تحت عنوان «طنز حقیقت‌جو» یاد نکرده است.

۳۶- همان: «... نشان دهم که چگونه انتزاع {the abstract} می‌تواند به طنز سقراطی (آیرونی) منتهی گردد و چگونه اسطوره {the mythical} می‌تواند زمینه‌ساز تأملاتی {speculation} پربارتر شود»

درباره ترجمه عباراتی چون «the mythical» و «the abstract» و همچنین وحدت در ترجمه آیرونی و مشتقاتش پیشتر سخن گفتم.

واژه «speculation» نیز باید «نظورری» برگردانده شود. کرکگور در کتاب‌های خود، بالخصوص «تعلیق» غیرعلمی نهایی» و «مفهوم اضطراب» {The Concept of Anxiety}، این تعبیر را برای اشاره به فلسفه هگل و هگلیان به کار می‌برد. اگر مترجم مدعی است که با توجه به سیاق می‌توان یا بهتر است ترجمه دیگری برای آن آورد، اشکالی ندارد، منتها معادل را در پانویس بیاورد.

۳۷- همان: «تمایزی که میان سوال کردن به قصد رسیدن به رضایت {to find the content} و

سوال کردن به قصد شرمنده کردن {to humiliate} گذاشتیم...»  
درست است که «content»، به معنای «رضایت» و «راضی» نیز هست، منتها در سیاق فوق به معنای «رضایت» نیست، بلکه به معنای «محتوا» در برابر «form» است. شاید مترجم گمان کرده است در متن انگلیسی نسبتی میان «to find the content» و «to humiliate» برقرار شده است و بنابراین ترجمه دقیق باید «رضایت پیدا کردن» باشد نه «یافتن محتوا یا دست پیدا کردن به محتوا». اینطور نیست.

همچنین جمله مذکور در واقع صورت‌بندی دیگری از جملات زیر، بنابر ترجمه خود مترجم، است:

«... ممکن است کسی به قصد دریافت پاسخی سوال کند که حاوی کمال مطلوب باشد و بنابراین هرچه بیشتر بپرسد، پاسخ ژرف‌تر و پرمغزتر خواهد شد؛ ولی ممکن است کسی سوال کند و علاقه‌ای به شنیدن پاسخ نداشته باشد و فقط بخواهد به وسیله سوال کردن محتوای {content} ظاهر را بیرون بکشد و بدین‌سان اندرون پاسخ‌دهنده را خالی کند» (۴۵)

۳۸- صفحه ۵۳: «او سرمدیت وجود اروس {the eternal in Eros} را وصف می‌کند: او قدیم است»

مترجم در بسیاری از موارد در ترجمه خود، «the mythical» و «the dialectical» را به «وجه اسطوره‌ای» و «وجه دیالکتیکی» برگردانده است. چه بهتر که چنین وحدتی حفظ می‌شد و «the eternal» نیز به جای «سرمدیت»، که معادل دقیقی برای واژه مذکور نیست، به «وجه یا امر سرمدی» برگردانده می‌شد. همچنین افزوده مترجم، یعنی «او قدیم است» را اصلاً در نمی‌یابم. اگر کرکگور از «وجه سرمدی» اروس سخن می‌گوید، بنابراین پیشاپیش من خواننده متوجه این امر هستم که اروس «ازلی و ابدی» است و جمله‌ای چون «او قدیم است»، که مترجم پس از علامت «:» نوشته است، گزاف است. شاید مترجم بگوید با این افزوده معنای جمله بعدی را واضح‌تر ساخته‌ام: «اروس حتی بر زمان هم پیروز می‌شود...». لیکن باید گفت که خواننده آگاه درمی‌یابد منظور چیست. با وجود این، اگر مترجم بر این افزوده اصرار می‌ورزد، باید آن را در قلاب یا آکولاد قرار دهد.

۳۹- صفحه ۵۴: «عشق... گاهی امرماتقدمی [ prius ] {antecedent} درون‌تهی برون از این تخاصم و تضاد {قلمداد می‌شود}...»

مترجم به خوبی آگاه است که «ماتقدم» و همچنین «پیشینی» در ذهن و ضمیر خواننده آشنا با متون فلسفی واژه «a priori» را به ذهن متبادر می‌کند؛ مترجم خود در صفحه ۲۶۶ در ترجمه «apriority» نوشته است: «وجه ماتقدم». بنابراین بهتر و دقیق‌تر بود که مثلاً جمله فوق بدین صورت ترجمه می‌شد:

«گاهی امری درون‌تهی تلقی می‌شود که بر این تخاصم و تضاد مقدم است»

جالب است که مترجم همین تعبیر را در صفحه ۱۶۶ «امر مقدم» ترجمه کرده است؛ البته تعبیر «مقدمه‌ای ضروری» را نیز در پراگماتیک نوشته است که اصلاً لازم نیست و اگر هم به گمان مترجم لازم است، چون افزوده وی است، باید در قلاب یا آکولاد قرار گیرد.

۴۰- صفحه ۵۷: «درست به همان‌گونه که انتزاعی به معنای هستی‌شناختی‌اش فقط در ساحت تفکر

نظری {the speculative} اعتبار دارد، انتزاعی نیز در مقام سلب و نفی در ساحت آبرونی {the ironic} به حقیقت خود می‌رسد»

کرکگور در صفحه ۳۶ متن انگلیسی و ۴۵ متن فارسی از «the speculative method» و «the ironic» سخن می‌گوید: «روش اول روش نظری (speculative) است. روش دوم روش آبرونیک است». جملات فوق را نیز باید در ربط و نسبت با همان جملات معنا کرد. بنابراین اگر قرار بود موصوفی برای «speculative» و «ironic» نوشت بهتر و دقیق‌تر بود که آن موصوف «روش» باشد نه «تفکر» و «ساحت».

۴۱- صفحه ۵۸: «روند تکامل دیالکتیکی تا بدانجا پیش برده می‌شود که در ساحت انتزاع محض رنگ می‌بازد. سپس نوع تازه‌ای از بسط موضوع آغاز می‌شود که می‌باید به ایده دست یابد، لیکن از آنجا که ایده فی‌حد ذاته رابطه ضروری و واجب‌الوجودی با تکامل دیالکتیکی ندارد، معلوم می‌شود که کل روند تکامل احتمالاً به یک نفر تعلق ندارد. اما از طرف دیگر، نمی‌توان یک چیز را هم به دلخواه به یکی نسبت داد، و چیزی دیگر به دیگری، چندان که هریک چیزی به دست آورد»

'Here once again we meet a duplexity in Plato: the dialectical development is carried out until it disappears in the purely abstract. Then a new kind of development begins that would deliver the idea, but since the idea as such does not stand in a necessary relation to the dialectical, it becomes apparent that the whole evolution probably does not belong to one. But, on the other hand, neither can one thing be attributed arbitrarily to the one, another to the other, just so each one acquires something' (46)

نکته اول: تعبیر «بسط موضوع» را باید در ربط و نسبت با تعبیر «the dialectical development»، یا به تعبیر مترجم فارسی، «تکامل دیالکتیکی» فهمید. بهتر و دقیق‌تر بود که مترجم یا از یک واژه استفاده می‌کرد یا لاقلاً مورد اول را «بسط و تکامل دیالکتیکی» ترجمه می‌کرد تا وحدت معنایی میان دو جمله حفظ شود.

نکته دوم: مراد و منظور از «رابطه واجب‌الوجودی» چیست؟ آیا منظور رابطه‌ای است که «necessary being» با «تکامل دیالکتیکی» برقرار می‌کند؟ آیا کرکگور اصلاً چنین چیزی می‌گوید؟ رابطه «ضروری» کجا، رابطه «واجب‌الوجودی» کجا؟! این ترجمه نادرست است و صرفاً باید از همان وصف «ضروری» در ترجمه «necessary» استفاده کرد.

نکنه سوم: مراد از «one» در جمله «it becomes apparent that the whole evolution does not belong to one person» نیست بلکه «the dialectical development» است.

۴۲- صفحه ۶۱

مترجم در این صفحه «essential aspect» سقراط را «جنبه ذاتی و اساسی وجود او» و «the positive in Socrates» را «وجه ایجابی در وجود سقراط» برگردانده است. مترجم فارسی، همانطور که پیشتر گفتم، در ترجمه خود «وجود» را معادل «being» آورده است. بنابراین خواننده فارسی با خواندن این عبارات تصور می‌کند مترجم انگلیسی کرگور و بالتبع خود کرگور نیز در این موارد از واژه مذکور استفاده کرده است و بنابراین کرگور در اینجا از «being» سقراط سخن می‌گوید. بهتر و دقیق‌تر بود که عبارات فوق بدون استعمال واژگانی چون «وجود» برگردانده می‌شد: «جنبه ذاتی و اساسی وی»؛ «وجه ایجابی در سقراط»

همانطور که مترجم به نیکی اطلاع دارد، مترجمان انگلیسی بسیار با دقت از واژگان «existence» و «being» در ترجمه‌های خود استفاده می‌کنند و گاه‌گاه معادل دانمارکی «existence» را در قلاب می‌آورند: مثلاً در صفحه ۱۸ متن انگلیسی: *existence [Tilvaerelse]* (۱۸)؛ صفحه ۱۹: *existence [Existents]*. در ترجمه فارسی نیز این دقت باید رعایت شود. بالتبع، نباید انقدر راحت از این واژگان، خاصه در جایی غیر از جای خود، استفاده کرد. اگر مترجم بخواهد به تفاوت زبان فارسی و زبان انگلیسی در استعمال این واژگان اشاره کند، اشکالی ندارد، منتها لاف‌پانویسی بنویسد و این تفاوت را گوشتزد کند.

نمونه‌هایی دیگر:

صفحه ۶۳: «در وجود سقراط تجسم می‌پذیرد» {embodied in Socrates}، «وجود اهل آبرونی» {in the ironist}، «در وجود او» {in him}؛ صفحه ۶۴: «در وجود اهل آبرونی»؛ صفحه ۸۷: «اصل محرک و پیش‌برنده در وجود همه‌چیز {in everything}»؛ صفحه ۱۴۷: «اندیشه‌های سقراط را به صورتی عینیت‌یافته در وجود آنها ببینیم {envisioned in it}»؛ صفحه ۱۷۴: «دایمون در وجود سقراط {in Socrates}»؛ صفحه ۲۰۵: «کشف می‌کند که این‌ها همه چیزهایی برون از وجود یک شخص‌اند {something external to a person}»؛ صفحه ۲۲۴: «این وحدت در وجود سقراط {in Socrates} هم پریشان می‌شود»؛ صفحه ۲۴۲: «این موضوع در وجود سقراط {in Socrates} به مرتبه آگاهی رسیده است»؛ صفحه ۲۵۱: «آیا ته‌وتوی آبرونی در وجود او {in him} به طور کامل

در می‌آید؛ و صفحه ۳۰۳: «اهل آبرونی وجود خویش... را شاعرانه می‌سازد { composes himself poetically}».

۴۳- صفحه ۶۵: «در این مکالمات، روش سوال پرسیدن به اوج خود رسیده است و آن که تصدیق می‌کند به تصدیق‌کننده یا کارمندی می‌ماند که «آری» یا «آمین» می‌گوید»

'In these dialogues, the question method has had its day, and the one who answers functions more as an attesting or a parish clerk with his "yes" and "amen"' (53)

ترجمه صحیح «has had its day»، با استفاده از عبارات خود مترجم، بدین قرار است: چیزی در حال حاضر دوران اوج خود را پشت سر گذاشته است.

۴۴- صفحه ۶۷: «... و همچنین می‌تواند در پیوند باشد با اشتیاقی ریشه‌دار برای خلاص شدن از زحمت بیهوده و بی‌ثمر قبلی به لطف شیوه بیانی تام و تمام، به عبارت دیگر، هنگامی که مکالمه بتواند نسبت به خود به منزله جزئی از تحقیقی جامع وقوف پیدا کند»

'... it could be connected with a deep longing to be liberated from the earlier unproductive labor pains by an accomplished delivery, in other words, when the dialogue could become conscious of itself as an element in a total inquiry' (55)

زبان کرکگور زبانی آکنده از تشبیه و استعاره است. در اینجا «delivery» به معنای «زاییدن» است و «labor pains» به معنای «درد و رنج‌های سخت هنگام زایش». تعبیر «in other words» نشان می‌دهد که کرکگور ابتدا به زبانی استعاری و بعد به زبان نسبتاً روشن و واضح مراد و منظور خود را بیان می‌کند. ترجمه صحیح با استفاده از برخی معادل‌های مترجم بدین قرار است:

«و همچنین می‌تواند در پیوند باشد با اشتیاقی عمیق برای خلاص شدن از دردهای آغازین و رنج‌های بی‌ثمر هنگام زایش به لطف زایشی موفق...»

شاید مترجم بگوید که من زبان استعاری وی را به زبانی غیراستعاری مبدل ساختم. این کار، کار نادرستی است و باید به پانویس انتقال پیدا کند. به همین ترتیب، زبان غیراستعاری کرکگور را نیز نباید در ترجمه فارسی به زبانی استعاری مبدل ساخت (برای مشاهده نمونه‌هایی از استعاری ترجمه کردن جملات غیراستعاری رجوع شود به شماره ۶۱ همین بخش).

۴۵- همان: «... مکالمه به طور قطع می‌تواند بدون نتیجه پایان پذیرد، اما این «بدون نتیجه» به هیچ‌وجه مترادف با نتیجه‌ای منفی نیست... هر {even} تشکیکی {skepticism} همواره چیزی را



مسلم می‌گیرد {posit}، حال آنکه آبرونی همچون آن ساحره پیر، پیوسته دست به این تلاش هوس‌آلود می‌زند که پیش از هرچیز همه‌چیز را فروبلعد و سپس خود را نیز فروبلعد...»  
کرکگور درباره «نتیجه» جست‌وجو و تحقیق و پرسشگری سخن می‌گوید، نه «مقدمه». به همین دلیل هنگامی که می‌گوید «حتی شک‌گرایی» چیزی را «posit» می‌کند، بدین معنا نیست که «شک‌گرایی» در ابتدای تحقیق، به عنوان «مقدمه»، چیزی را «presuppose» یا «assume» می‌کند، آنطور که مترجم با مصدر «مسلم گرفتن» چنین معنایی را به ذهن و ضمیر خواننده فارسی زبان انتقال داده است، بلکه بدین معناست که در ادامه تحقیق، و در «نتیجه» چیزی را «posit» می‌کند، یعنی چیزی را «وضع می‌کند». مترجم در صفحه ۱۵۲ نیز «actuality-positing» را برگردانده: «مفروض انگاشتن واقعیت»، در صورتی که منظور «وضع actuality» است. جالب است که مترجم در صفحه ۲۹۲ متوجه این مطلب شده است: «اگر آبرونی چیزی را برمی‌نهاد {posit}...»

همچنین بهتر و دقیق‌تر بود که در سیاق فوق «skepticism» «شک‌گرایی» ترجمه شود نه «تشکیک»، تا ذهن خواننده به درستی به اندیشه «شک‌گرایان» منتقل شود، نه به «تشکیکی» که هر فیلسوفی در فرایند فلسفه‌ورزی خود ممکن است انجام دهد.  
نمونه‌های دیگر از ترجمه «posit»:

صفحه ۲۸۳: «... آبرونی... چون در جست‌وخیز مدام است اجازه نمی‌دهد هیچ‌چیز مستقر و برقرار بماند... اهل آبرونی همیشه باید چیزی را مفروض بگیرد {posit}، اما آنچه او بدین طریق مفروض می‌گیرد {posit} همان هیچ است»؛ همچنین در صفحه ۲۹۵.

۴۶- صفحه ۷۰: «... وحدت فضیلت آن‌چنان انتزاعی می‌شود ... که به صورت صخره‌ای درمی‌آید که فضیلت‌های فردی {the individual virtues}، به سان یکی کشتی بادبانی لبریز از بار، به آن برمی‌خورند و تکه‌تکه می‌شوند و از هم می‌پاشند»  
«the individual virtues» در سیاق فوق به معنای «تک‌تک فضیلت‌ها» است. همچنین «یکی کشتی» باید به «یک کشتی» تغییر پیدا کند.

۴۷- همان: «از آنجا که می‌دانیم تعرف الاشياء باضدادها [ضدها هنگامی که ...]»

'Since, as we know, *opposita juxta se posita magis illuscescunt* [opposites placed beside each other are clearer)...' (58)

مترجم باید برای تعبیر عربی استفاده شده چنین توضیحی بنویسد: در متن انگلیسی تعبیری لاتینی آمده است، لیکن من مترجم به دلیل مرسوم بودن معادل عربی، به جای معادل فارسی، همان معادل عربی را آوردم. چرا چنین توضیحی لازم است؟ چون که عبارت داخل قلاب ترجمه دقیق عبارت لاتینی است، نه ترجمه دقیق عبارت عربی.

۴۸-صفحات ۷۰ و ۷۱: «فضیلت چونان نجوایی نرم و لطیف، چونان رعشه‌ای، مماس بر شرط‌های وجودی خویش پر می‌کشد و می‌گذرد بی‌آنکه صدایی از آن برخیزد، بگذریم که در هیچ‌یک از آنها جلوه‌ای روشن و رسا نمی‌یابد...»

'Like a soft whisper, a shudder, virtue skims through its own qualifications without becoming audible, to say nothing of being articulated in any of them...'

«تعریف فضیلت به مثابه امر واحدی که سقراط در ذهن دارد در وهله اول اصلاً شرط وجود هیچ‌چیزی نیست، زیرا این ضعیف‌ترین مایه‌الهام برای اظهار وجود {existence} آن است...»

'The definition of virtue as one in the sense that Socrates maintains is clearly in the first place no qualification at all, since it is the most weakly inspired statement of its existence possible...' (59)

نمی‌دانم مترجم بر چه اساسی «qualification» را «شرط وجودی» ترجمه کرده است. آیا مترجم تصور کرده است عدالت یا خویش‌داری یا دیگر فضایل می‌توانند شرط وجودی انسان باشند؟ به گمانم پاسخ به این سوال روشن است: انسان موجود به عدالت یا خویش‌داری متصف می‌شود، بالتبع فضایل «وصف» انسان موجود هستند نه «شرط وجودی» انسان. «qualification» به معنای «characteristic» است: یعنی وصف یا خصلت یا خصوصیت یا ویژگی یا کیفیت. همچنین «to skim»، در سیاق فوق، به معنای «به آرامی یا با شتاب گذر کردن» است. حال نمی‌دانم چرا مترجم از تعبیری چون «پر کشیدن» استفاده کرده است؟ شاید مترجم بگوید با توجه به سیاق از چنین عبارتی استفاده کردم. آیا در زبان فارسی ما از تعبیری چون «نجوا پر کشید» یا «رعشه پر کشید» استفاده می‌کنیم؟ بنابراین ترجمه صحیح جمله اول، با استفاده از برخی معادل‌های مترجم، بدین قرار است:

«فضیلت به نجوا یا رعشه‌ای آرام می‌ماند که از درون اوصاف یا خصوصیات یا ویژگی‌ها یا کیفیات خود گذر می‌کند بی‌آنکه صدایی از آن برخیزد...»

در جمله دوم نیز «qualification» به معنای «characteristic» است و نه «شرط وجودی». در این جمله هم منظور کرکگور این است که تعریف فضیلت، آنطور که سقراط مدنظر دارد، اصلاً

«وصف» یا «خصوصیت» یا «ویژگی» یا «خصلت» یا «کیفیت» نیست، یا به بیان دیگر، اصلاً «هیچ چیز» است، چرا که به درستی نمی‌تواند، یا به تعبیر خود کرگور، «به ضعیف‌ترین» شکل ممکن می‌تواند بیانگر «موجودیت» آن فضیلت باشد. شایان ذکر است مترجم در اینجا وحدت در ترجمه خود را نیز رعایت نکرده و برخلاف صفحات قبل برای «existence» معادل «وجود» را آورده است. نمونه‌هایی دیگر از ترجمه «qualification»:

مترجم در انتهای صفحه ۷۱ و ۷۲ «qualification» را «ویژگی» ترجمه کرده است، لیکن در بند آخر صفحه ۷۲ «negative qualification» را «ویژگی منفی یا شرط سلبی»؛ صفحه ۹۱: «دو ویژگی وجودی آبرونی {two qualifications of irony}»؛ صفحه ۱۷۵: «شروط لازم شخصیت {qualification of personality}»؛ صفحه ۲۴۰: «تعیین کیفی وجود» {qualification of being}.

صفحه ۲۴: «نخستین شرط لازم برای اصل فلسفه سقراطی همان شرط اصلی و عمده است، گیرم که همچنان از حد تعیین صوری برنگزشته باشد؛ این شرط عبارت از این است...»

'..the first qualification with regard to the Socratic principle is the major one, even though it is still only formal: that consciousness draws from itself what constitutes truth..'

نکته جالب توجه در این ترجمه این است که مترجم از سه معادل متفاوت در دو خط استفاده کرده است: «شرط لازم» و «شرط» و «تعیین». همچنین «the Socratic principle» را نیز «اصل فلسفه سقراطی» ترجمه کرده است.

در صفحه ۲۷۷ نیز از تعبیر «شرط لازم» استفاده شده است؛ مترجم در صفحه ۲۸۳ «irony is a ... subject qualification» را «آبرونی شرط امکان فاعل... است» ترجمه کرده است.

۴۹- صفحه ۷۲: «... فضیلت به منزله نوعی از هماهنگی بلاواسطه، همچنان که فضیلت از حیث تجزیه شدن {dispersion} مقدر و جبری‌اش، یک ویژگی آشکارا منفی است».

افزون بر آنکه تعبیر «تجزیه مقدر و جبری» در فارسی تعبیر نارسایی است، «dispersion» نیز در سیاق فوق به معنای «توزیع» است نه «تجزیه کردن».

۵۰- صفحه ۷۴: «در این مکالمه، جلوه‌های {demonstrations} مرگ‌ناپذیری روح {soul} اقامه می‌شوند...»

«demonstrations» در سیاق فوق باید «استدلالاتها» ترجمه شود؛ جالب است که خود مترجم در نقل قول بوئر، در ادامه همین جمله، «demonstrations» را «براهین» ترجمه کرده است نه «جلوه‌ها».

همچنین بهتر و دقیق‌تر است که «soul» «نفس» ترجمه شود و «spirit» «روح». بدین ترتیب مترجم می‌تواند به خواننده نشان دهد که در متن کرگور از دو واژه و بالتبع از دو مفهوم سخن گفته شده است؛ خاصه در صفحات ۷۷ و ۷۸ که در متن انگلیسی از هر دو واژه استفاده شده، منتها در ترجمه فارسی تنها واژه «روح» به کار رفته است.

۵۱- صفحه ۷۵: «... روح از زندان هوا و هوس‌های جسم که از همه سو دربرش گرفته و به ستوهش آورده می‌گردد تا رها از کندوزنجیر نفس در فضای عالم قدس به پرواز درآید»

'It (the spirit) flees from the sensuousness besetting and distressing it and pines for release from the bodily shackles imprisoning it' (63)

«نفس» در خط آخر باید به «جسم» تغییر پیدا کند.

۵۲- صفحه ۷۶ و ۷۷

نمی‌دانم چرا مترجم «Oriental Mysticism» را در این دو صفحه یکبار به «تصوف شرق‌زده» برگردانده است و بار دیگر به «تصوف و عرفان مشرق زمین». «شرق‌زده» بار معنایی منفی دارد، بنابراین نباید اصلاً در چنین سیاقی از چنین معادلی استفاده کرد و همان «شرقی» یا به تعبیر مترجم «مشرق زمین» معادل بهتر و دقیق‌تری برای «Oriental» است. همچنین مترجم باید وحدت در ترجمه واژه «mysticism» را رعایت کند.

۵۳- صفحه ۷۸

مترجم «subjective mysticism» را «تصوف درون‌گرا» ترجمه کرده است. نکته جالب توجه این است که مترجم آن‌چنان از ترجمه خود مطمئن بوده که اصلاً معادل انگلیسی تعبیر مذکور را در متن نیاورده است. شلینگ در کتاب خود «در باب تاریخ فلسفه جدید» {On the History of Modern Philosophy} از دو نوع «mysticism» سخن می‌گوید که بدین قرار است:

'There is, namely (1) a merely practical or subjective mysticism which makes no claims to science. But there is (2) an objective mysticism, which makes claims to objective knowledge. This is theosophy, which is speculative or theoretical mysticism, and although relinquishing scientific (rational) form, it nevertheless makes a claim to a speculative content' (179).

به نظر می‌رسد اگر مترجمی می‌خواهد وصف «subjective» در تعبیر «subjective mysticism» را ترجمه کند، باید با توجه به چنین تعریفی ترجمه‌اش کند.

شایان ذکر است مترجم در صفحه ۹۱ عبارت مذکور را «تصوف ذهن‌گرا و درون‌گرا» ترجمه کرده است.

۵۴-صفحه ۸۲: «این مفهوم‌های عام به میانجی مشاهدات مجزآنگر تجربه یا به وسیله غصب‌کردن‌های قیاس منطقی {induction} حاصل نمی‌شود...»  
«induction» استقرا است و «deduction» قیاس.

۵۵-صفحه ۸۵: «... این دیدگاه به هیچ وجه مرتکب این گناه {guilty} نمی‌شود...»

از آن جهت که کرکگور در آثار خود، خاصه «تعلیق غیرعلمی نهایی»، میان «sin» و «guilt» تمایز می‌گذارد (مثلاً می‌گوید سقراط می‌توانست به «خطا-آگاهی» یا «guilt-consciousness» نایل شود، لکن نمی‌توانست به «گناه-آگاهی» یا «sin-consciousness» نایل شود، چرا که آگاهی اخیر اعطایی است و با ظهور خداوند در زمان، یا همان مسئله تجسد در مسیحیت، به انسان اعطا می‌شود) در فارسی نیز باید این تمایز حتی‌الامکان در تک‌تک آثار ترجمه‌شده کرکگور رعایت شود. به نظر می‌رسد ترجمه «sin» به «گناه» و «guilt» به «خطا» مناسب باشد.

مترجم در صفحه ۸۷ «the ungodly» را «خدانشناس و غرق گناه» ترجمه کرده است. «غرق گناه» افزوده مترجم است. مدعای کرکگور واضح است و اصلاً نیازی به چنین افزوده‌ای وجود ندارد. همچنین بنابر مدعیات بند فوق نیز چنین بندی رهن است و باید حذف شود.

همچنین مترجم در صفحه ۱۶۴ تعبیر «become guilty of anachronism» را «مرتکب گناه زمان‌پریشی‌شدن شد» ترجمه کرده است که با توجه به مدعیات بالا بهتر و دقیق‌تر است که «خطا» جایگزین «گناه» شود.

۵۶-صفحه ۸۷: «هماهنگی اخلاقی {the ethical harmony} یا نغمه‌سازی معنوی {the moral melody}»  
به وضوح آشکار است که این ترجمه، ترجمه دقیقی یا به بیان بهتر اصلاً ترجمه صحیحی نیست. نمی‌دانم بر چه مبنایی مترجم «moral» را «معنوی» ترجمه کرده است. مترجم موظف است پانویس دهد و دلیل چنین ترجمه‌ای را ذکر کند. مترجم می‌توانست به سادگی در ترجمه از معادل «اخلاقی» استفاده کند و بعد معادل انگلیسی هردو را بنویسد تا خواننده بداند که در اینجا هم «ethical» به کار رفته است هم «moral».

همچنین در صفحات ۲۲۱ و ۲۲۳ «moral strength» به «توانایی اخلاقی و معنوی» برگردانده شده است و «moral freedom» به «آزادی اخلاقی و معنوی».

۵۷-صفحه ۸۸: «Plato and Socrates» به اشتباه «افلاطون و ارسطو» برگردانده شده است.  
۵۸-صفحه ۹۲: «این فکر که آدمی ممکن است پس از مرگ در ورطه عدم مطلق سقوط کند... اصلاً هراس در نهاد او برنمی‌انگیزد... او اگر چاره دیگری در کار نباشد، دم را غنیمت می‌شمارد ... و ترجیح می‌دهد نیست و نابود گردد. اما آنچه آبرونی را صریحاً متمایز می‌سازد معیاری انتزاعی است که آبرونی همه‌چیز را با آن تراز می‌کند و هر هیجان مفرطی را با آن مهار می‌زند، و بدین‌سان جذبه و شور عشق را در برابر ترس از مرگ نمی‌گذارد بلکه درمی‌یابد که فرضیه بعیدی است که نیستی کامل را بدین شیوه تعبیر کنیم»

'The thought that one might become absolutely nothing through death ... does not horrify him at all. On the other hand, he does not take it along in order, terrified by this conclusion, to drive the eccentric thought home again, but he actually does jest with it and, should the worst come to worst, would rather be snatched out of this error, "for to remain in it would indeed be an evil," and thereby be totally annihilated. But what expressly characterizes irony is the abstract standard by which it levels everything, by which it controls every inordinate emotion, thus does not set the pathos of enthusiasm against the fear of death but finds that it is a curious hypothesis to surmise total extinction in this way' (79)

کمی دقت در متن انگلیسی و ترجمه فارسی نشان می‌دهد که ترجمه «a curious hypothesis» به «فرضیه بعید» ترجمه نادرستی است. کسی که به تعبیر مترجم فارسی «ورطه عدم مطلق ترسی در نهاد او نمی‌افکند» و «ترجیح می‌دهد نیست و نابود گردد» آیا «نیستی کامل» را «فرضیه بعیدی» قلمداد می‌کند؟! ترجمه صحیح عبارت فوق بدین قرار است: «فرضیه کنجکاو برانگیز».

۵۹-صفحه ۹۳: «آپولوژی تیری است که با آن دو نشان را هدف خواهیم گرفت. نخست، از گفته‌های آن درباره مرگ‌ناپذیری روح بهره خواهیم برد... دوم، رخصت دهیم تا موضع سقراط، بر مبنای ساختار فراگیرش، در مقام آبرونی آشکار گردد»

'The *Apology* will be used for a dual purpose: first, to use its comments on the immortality of the soul ... second, on the basis of its total structure, to let Socrates' position become apparent as irony' (79)

مرجع ضمیر «its» در عبارت «its total structure» در واقع آپولوژی است نه موضع سقراط.

در صفحه ۹۸ نیز مترجم با ترجمه خود بر این امر صحنه گذاشته است: «حال به بررسی دقیقتر آپولوژی خواهیم پرداخت که در تمامیت خود آبرونی است»

۶۰- همان: «بر این اساس باید گفت هیچ فرضی محتمل‌تر از این نیست که در این خطابه با رونوشت صحیحی مواجه‌ایم از تذکار دفاعیه واقعی سقراط که حافظه نیرومند و کارآزموده افلاطون ممکن ساخته است، و البته نباید از تمایز ضروری میان کلام مکتوب و کلامی که با سهل‌انگاری بر زبان می‌آید غافل شد»

[Accordingly, nothing is more probable than that in this speech we have as true a copy from recollection of the actual defence of Socrates as the practiced memory of Plato, and the necessary distinction between a written speech and one negligently delivered, could render possible]." (80)

نمی‌دانم چرا مترجم در ترجمه جملات انتهایی، که نقل‌قولی از شلایرماخر است، جابه‌جایی صورت داده است؟ آیا به گمان وی حال توانسته جمله را واضح‌تر کند؟ به هیچ وجه. باید «could render possible» هم به «the practiced memory» بازگردد و هم به «the necessary distinction».

۶۱- صفحه ۹۴: «آست، همو که در فایدون موج‌خیز شور و افکار بلند و متعالی را می‌یابد...»

'Ast, who found loftiness and pathos predominant in the *Phaedo*... (80)

مترجم «predominant» را «موج‌خیز» ترجمه کرده است. زبان کرکگور آکنده از استعاره است. مترجمان متن وی بهتر و دقیق‌تر است که تنها همان تعابیر و جملات استعاری را استعاری برگردانند و دیگر تعابیر و جملات را به همان حالتی که در متن اصلی هست برگردانند. نمونه‌ای دیگر در صفحه ۱۳:

He never goes beyond the empirical, never arrives at the idea (6)

مترجم نوشته است: «... هرگز پای در ساحت مثال {= ایده} نمی‌گذارد». بهتر بود مترجم می‌نوشت: «هرگز به مثال {= ایده} نایل نمی‌شود».

همچنین «pathos» «شور» ترجمه شده است. این در حالی است که در صفحه ۸۸ مترجم فارسی از همان واژه «پاتوس» و بعد در پراگماتیک از چنین عباراتی استفاده کرده است: «درد/شور/کیفیت غم‌انگیز یا حزن‌آلود». بهتر و دقیق‌تر است که معادل «متعالی» یا «متعال»

نیز برای واژه «transcendent» و «تعالی» برای واژه «transcendence» نگاه داشته شوند که در متون دیگر کرکگور، مخصوصاً کتاب‌های «مفهوم اضطراب» {The Concept of Anxiety} و «تعلیق غیرعلمی نهایی» و مقاله «در باب تمایز رسول و نابغه» {Of the Difference Between a Genius and an Apostle}، به کار رفته و در توضیح برخی مدعیات کرکگور از اهمیت برخوردارند. مترجم در ترجمه «lofty» در پانویس همین صفحه و همچنین در ترجمه «higher» در پانویس صفحه ۱۱۰ نیز از معادل «متعالی» استفاده کرده است.

۶۲- صفحه ۹۵: «نه همچون کسی که...، نه همچون کسی که...؛ نه، همچون کسی که لذت می‌برد از بازی {alternation} نور و سایه‌ای که در منطق یا این/یا آن {syllogistic either/or} یافت می‌شود...»

نکته اول: مترجم چه بسا اگر بعد از «نه، همچون کسی» می‌نوشت «است»، یا در قلاب پس از «نه» سوم، که همراه با ویرگول آمده است، «بلکه» می‌نوشت، کار خواننده فارسی زبان را در فهم تفاوت جمله سوم با دو جمله قبلی واضح‌تر می‌ساخت (در متن انگلیسی تمایز میان آنها دقیقاً با همین ویرگول مشخص شده و مترجم طابق النعل بالنعل همان شیوه را رعایت کرده است)

نکته دوم: مترجم چرا واژه «بازی» را معادل واژه‌های چون «alternation» آورده است؟ «alternation» بدین معناست که دو چیز به نوبت پشت سر یکدیگر تکرار شوند. شاید مناسب باشد در سیاق فوق «دگرگونی» یا «آمدوشد» برگردانده شود.

نکته سوم: مترجم در ترجمه «syllogistic» نهایت بی‌دقتی را به خرج داده است. «منطق» بسیار تعبیر عامی است. معادل دقیق «syllogism» «قیاس» و «syllogistic» «قیاسی» است. مراد و منظور کرکگور از «syllogistic either/or» در واقع «disjunctive syllogism» یا همان «قیاس انفصالی»، یا به تعبیر قدمای ما، «قیاس استثنایی منفصل» است. الگوی این قیاس بدین قرار است:

الف یا ب؛ چنین نیست که الف؛ نتیجه می‌شود: ب؛

الف یا ب؛ چنین نیست که ب؛ نتیجه می‌شود: الف.

بنابراین ترجمه صحیح عبارت کرکگور بدین قرار است: «یا این یا آن قیاسی {یا قیاس انفصالی}»



۶۳- همان: «به عبارت دیگر، او چون آدمیان را از ترس مرگ می‌رهاند، در ازای آن به ایشان نسبت به چیزی اجتناب‌ناپذیر هشدار می‌دهد که درباره‌اش هیچ نمی‌دانند...»

'... as he emancipates people from the fear of death, in recompense he gives them the alarming idea of an unavoidable something about which nothing whatever is known...' (82)

در ترجمه فارسی، از یک طرف سقراط «آدمیان را از ترس مرگ می‌رهاند»، از طرف دیگر به آنها «هشدار می‌دهد». در ترجمه انگلیسی از یک طرف سقراط «آدمیان را از ترس مرگ می‌رهاند»، از طرف دیگر «تصوری هراس‌انگیز از امری اجتناب‌ناپذیر در اختیارشان قرار می‌دهد که درباره‌اش هیچ نمی‌دانند». ممکن است کسی بگوید این دو تعبیر تفاوت چندانی با یکدیگر ندارند. به نظر من تفاوت دارند، چرا که در یکی خود سقراط برای مخاطبانش «امر اجتناب‌ناپذیری که درباره‌اش هیچ نمی‌دانند» را امری هراس‌انگیز معرفی می‌کند و نسبت به آن هشدار می‌دهد، دیگری کرگور است که «امر اجتناب‌ناپذیری که درباره‌اش هیچ نمی‌دانند»، یعنی آنچه سقراط عرضه می‌کند، را هراس‌انگیز می‌یابد و وصف می‌کند.

۶۴- صفحه ۹۶: «لیکن این نکته دیگر بار نوعی منطق یا این/یا آن است و چون این دیدگاه که مرگ همانا نابودشدن است همراه با یکی از آن دو یا می‌آید، نمی‌توان به ضرس قاطع گفت تا چه حد می‌توان از آن شادی و سروری بهره برد که چونان اقیانوس هردوی این قاره‌ها را احاطه کرده است...»

درباره عبارت «منطق یا این یا آن» بیشتر سخن گفتم.

«احاطه کرده است» باید بشود «احاطه کند» تا مراد و منظور کرگور روشن‌تر شود. منظور کرگور از «اقیانوس» موضعی است که بتواند در «یا این یا آن قیاسی» هم از «این» بهره برد و هم از «آن». ترجمه ماضی نقلی کمی فهم عبارات را با مشکل مواجه می‌سازد: کدام «اقیانوس»، «این قاره‌ها» را در زمان گذشته که تا زمان حال نیز امتداد دارد، «احاطه کرده است»؟ در انگلیسی نیز تعبیر «encircles» آمده است نه «has encircled».

۶۵- صفحه ۹۹: «به نظر می‌رسد این نقطه خوبی باشد برای واری واری حمله‌هایی که آست اندکی پیش‌تر در همان کتاب متوجه آبرونی {the ironic interpretation} کرده بود»  
آست به «آبرونی» حمله نمی‌کند به «تفسیر آبرونیک» از رساله آپولوژی حمله می‌کند.

۶۶- صفحه ۱۰۱: «از نظر سقراط... لابد خیلی مسخره بود که کسی به شیوه مجعول آتنیان در مباحثه و استدلال به ویژگی‌های شخصیتی طرف مقابل توسل جوید (argumentum ad hominem)-اینکه او باید به مرگ محکوم شود»

'To Socrates... it must have seemed an extremely ridiculous *argumentum ad hominem* [argument directed against the opponent's personal circumstances] the Athenians had concocted- that he should be put to death' (89)

مترجم تعبیر «argumentum ad hominem» را اصلاً ترجمه نکرده است و صرفاً به ترجمه افزوده مترجم انگلیسی در قلاب کفایت کرده است. همچنین خود مترجم فارسی تعبیر «شیوه مجعول» را به متن کرکگور افزوده است. ترجمه دقیق، با بهره‌گیری از انتخاب واژگان مترجم، بدین قرار است:

«از نظر سقراط... لابد خیلی مسخره بود که آتنیان از استدلال {مغالطی} حمله به شخص [ استدلالی که در آن به ویژگی‌های شخصیتی طرف مقابل توسل جسته شود] بهره گیرند...»  
{ترجمه «ad hominem» به «حمله به شخص» ترجمه مرسوم از این عبارت در متون فارسی منطقی، خاصه متون منطق کاربردی، است}.

۶۷- صفحه ۱۰۳: «آست در یکی از پاورقی‌های کتابش می‌نویسد {Ast, p. 477ff.}»  
تعبیر «در یکی از پاورقی‌های کتابش» هیچ مبنایی در متن انگلیسی ندارد. بعد از این جمله چهار صفحه نقل‌قول از آست آورده می‌شود. همچنین در ادامه به «پانوش آست» بر یکی از جملات این چهار صفحه اشاره می‌شود. در نتیجه تعبیر فوق کذب می‌نماید.

۶۸- صفحه ۱۰۴: «ولی اگر قصد داشت جسارتی عاری از هنر و فکر {an artless and designless boldness} را به سقراط نسبت دهد...»  
ترجمه صحیح و دقیق: جسارتی ساده‌دلانه و بدون طرح و نقشه خاص.

۶۹- صفحه ۱۰۹: «این تعبیر، از هرچه بگذریم، دلالت بر این دارد که افلاطون در بهره‌گیری از وجه اسطوره‌ای نه، چنان که ما می‌اندیشیم، فرض می‌کند که وجه اسطوره‌ای به چیزی بلندپایه نظر دارد بلکه مستمع را رهین منت خود می‌سازد- چیزی که فراسوی حجیت ذهنی افلاطون جای دارد»

'...this word, after all, suggests that Plato in the mythical condescends to the listener instead of assuming as we do that the mythical is something higher-indeed, something lying beyond Plato's subjective authority' (99)

اگر در متن انگلیسی دقت کنید، خواهید دید که «something higher»، در انتهای جمله دوم، با «something»، در جمله آخر، در پیوند با یکدیگر قرار دارند، بنابراین «something»، در جمله آخر، در واقع توضیحی دیگر برای «something» انتهای جمله دوم است. مترجم فارسی با فاصله انداختن میان آنها در ترجمه خود، مشکلاتی در فهم معنای صحیح جمله انتهای پدید آورده و این توهّم را شکل داده است که نکند جمله آخر را باید در ربط و نسبت با «رهین منت خود ساختن» معنا کرد. همچنین مترجم از تعبیر «حجیت ذهنی» در ترجمه «subjective authority» استفاده کرده که بدون ذکر معادل درک معنای آن مشکل است. منظور کرگور از جمله آخر این است که چه بسا اسطوره در اندیشه افلاطون بیانگر مطالبی «والا» است که فراتر از چهارچوب ذهنی وی و در کل فراتر از فاعلیت و عاملیت وی در پرداختن آنهاست و بنابراین نمی‌توان آنها را به «سوبژکتیویته» وی فروکاست.

۷۰- صفحه ۱۱۰: «... تعبیرهای استوار بر شرح و توصیف (داستانی) را در برابر شکل‌های دقیق روایت و حکایت بی‌اعتبار می‌خواند...»

(101) '...disapprove of the depictive (i.e., the fictive) interpretation in contrast to the strictly narrative version...'

ترجمه دقیق: «... تفسیر توصیفی (یا همان داستانی) را در برابر شکل، به معنای دقیق کلمه، روایی بی‌اعتبار می‌خواند...»

۷۱- صفحه ۱۱۱: «بدین قرار، بخش اسطوره‌ای مکالمات {the mythical} وجد و سرور قوه تخیل است در خدمت باریک‌اندیشی و نظورری {speculation}...»

مشخص نیست به چه دلیل مترجم وحدت ترجمه خود را گاه رعایت نمی‌کند و مثلاً «the mythical» که در چند خط قبل و چند خط بعد «وجه اسطوره‌ای» ترجمه شده است ناگاه به «بخش اسطوره‌ای مکالمات» تغییر پیدا می‌کند. همچنین مشخص نیست که چرا باید به واژه «نظورری» که معنای روشنی دارد تعبیر «باریک‌اندیشی» نیز اضافه شود که نه تنها کمکی به فهم بهتر متن نمی‌کند، بلکه ممکن است معنایی دیگر نیز به متن بیفزاید.

۷۲- صفحه ۱۱۲: «عرضه اسطوره‌ای حیات روح پس از مرگ نه با تأملی تاریخی مربوط می‌شود- در این باب که آیا وقایع به همین ترتیب روی داده‌اند، آیا آیکوس و مینوس و رادامانتوس واقعاً نشسته‌اند و داوری کرده‌اند...»

'The mythical presentation of the soul's existence after death is related neither to a historical reflection as to whether it actually is this way, whether Aeacus, Minos, and Rhadamanthus do sit and judge...' (102)

ترجمه‌های افعال به زمان گذشته همگی باید به زمان آینده برگردانده شوند. تأمل تاریخی درباره حیات پس از مرگ بدین معناست که آیا این جملاتی که مثلاً در رساله افلاطون آمده است از رویدادی در آینده خبر می‌دهند یا خیر. آیا به واقع قرار است جهانی بدین صورت باشد و آن داوران بیایند و بنشینند و داوری کنند. پس ترجمه باید بدین صورت باشد: «آیا وقایع به همین ترتیب روی می‌دهند و آیکوس و مینوس و رادامانتوس می‌نشینند و داوری می‌کنند...»

۷۳- صفحه ۱۱۳: «از آنجا که افلاطون هرگز به قطار تفکر مبتنی بر نظروری نرسید، وجه

اسطوره‌ای یا بهتر است بگوییم اندیشه استوار بر استعاره {the mythical or rather the metaphorical} همیشه می‌تواند یکی از ارکان عرضه یا نمایش ایده باشد.»

نمی‌دانم واقعاً چه مشکلی پیش می‌آمد اگر مترجم متن کرکگور را مبنا قرار می‌داد و تعبیر بالا را «وجه اسطوره‌ای یا بهتر است بگوییم وجه استعاری» ترجمه می‌کرد؟

۷۴- صفحه ۱۱۴: «پیشگفتار هنریک اشتفنس ... از آن نوع استعاره‌های {methaphors} عظیم و بلندپرواز است که در آن هستی طبیعت بدل به استعاره‌ای {myth} درباره هستی روح می‌شود» خطای ترجمه مشخص است.

۷۵- صفحه ۱۱۶: «این عنصر سلبی در این‌جا باز می‌ایستد و در پیشگاه تخیل دمی می‌آساید، در پیشگاه شهود نفسی تازه می‌کند {expands before intuition}»

ترجمه دقیق: «در پیشگاه یا محضر شهود بسط و گسترش پیدا می‌کند»

۷۶- همان: «اتفاقی که می‌افتد این است که ایده مطابق با مقتضیات {the qualifications} زمان و مکان حفظ می‌شود و در مجموع در وجهی مثالی (ایده‌آل) درک می‌شود»

ترجمه دقیق: «مطابق با کیفیات یا خصایل زمان و مکان»

۷۷- صفحه ۱۱۷: «حال زیبا نه صرفاً به نحوی سلبی بلکه به مثابه چیزی تعریف می‌شود که در روشنایی بس تابناک‌تر از سکه‌های زر... جلوه خواهد نمود... اما دیوتیما می‌افزاید»

'The beautiful is now defined not merely negatively as something that will appear in a far more glorious light than gold, clothes, beautiful boys and adolescents, but Diotima adds...' (107)

ترجمه صحیح: «حال، امر زیبا صرفاً به نحوی سلبی چونان چیزی تعریف نمی‌شود که ...»

۷۸- صفحه ۱۱۸: «از طرف دیگر، همانطور که {کانت} بارها {at times} می‌خواهد رابطه‌اش را با آن {شیء فی نفسه} حفظ کند، کمر به پروراندن مقولات اسطوره‌ای {the mythical} می‌بندد...»

«at times» به معنای «گاهی اوقات» یا «گاه‌گاه» است. همچنین مترجم باز وحدت در ترجمه خود را در اینجا به هم می‌زند و از تعبیری استفاده می‌کند که در متون فلسفی واجد بار است: «مقولات». اگر مترجم بر ترجمه «صحیح» خود پافشاری می‌کند، لااقل در پانویس معادل انگلیسی‌اش را بنویسد.

در صفحه ۲۸۰ نیز چنین ترجمه کرده است:

«رسالت سقراط به هیچ وجه این نبود که مقولات انتزاعی {the abstract} را انضمامی گرداند... او می‌خواست اجازه دهد امور انتزاعی {the abstract} از طریق اموری بلاواسطه انضمامی قابل رویت شوند.»

پیش از جمله بالا، نویسنده از «انضمامی ساختن» «تصورات انتزاعی {the abstract} {conceptions} سخن می‌گوید. تعبیر «the abstract» باید «امر انتزاعی» ترجمه شود.

۷۹- صفحه ۱۱۹: «کار مخاطره‌آمیز کاری شریف است و بایسته است که آدمی به چنین کارها تن بسپارد»

'The venturesome deed is noble, and one ought to conjure forth such things for oneself' (109)

'... for a noble risk it is- so one should repeat such things to oneself like a spell' (74-75), Phaedo, Oxford World's Classics.

'for the risk is a noble one... and a man should repeat this to himself as if it were an incantation' (۵۵), Hackett Publishing Company

روشن است که مترجم «one ought to conjure forth such things for oneself» را نادرست ترجمه کرده است. ترجمه صحیح، با توجه به سه ترجمه انگلیسی محاوره «فایدون» افلاطون، بدین قرار است: «بایسته است آدمی چنین چیزهایی را در ذهن خود احضار کند یا چنین چیزهایی را همچون ورد زیر لب زمزمه کند»  
شایان ذکر است جمله «بایسته است که آدمی به چنین کارها تن بسپارد» در ترجمه فارسی سه خط بعد دوباره تکرار شده است.

۸۰- همان

«اما وجه اسطوره‌ای در ید اختیار قدرتی که در برابر قوه تخیل به کف آورده می‌ماند چون فردی که آرزو دارد از اسطوره مدد بگیرد رویاهایی را به خاطر می‌آورد که بر ذهنش فائق آمده‌اند»

'But the mythical resides in the power it gains over the imagination as one, wishing to conjure it forth, evokes visions that overwhelm oneself'

ترجمه صحیح با کمی دخل و تصرف بدین قرار است: «ولی وجه اسطوره‌ای متعلق به قدرتی است که با غلبه بر تخیل به دست می‌آید؛ این غلبه زمانی اتفاق می‌افتد که آدمی که می‌خواهد امر اسطوره‌ای را در ذهن خود احضار کند، مشاهداتی را به ذهن می‌آورد که بر وی {بر تخیل وی} غالب می‌شوند»  
معنای دوم «reside» در فرهنگ «آکسفورد»:

(of power or a right) belong to a person or body.

(<https://en.oxforddictionaries.com/definition/reside>)

۸۱- صفحه ۱۲۰: «اگر می‌خواهیم به فهم کاملی از منظور و مراد افلاطون برسیم، نباید این مهم را از قلم بیندازیم که کل این مباحث {all this resemblance} میان نوشته‌ای که در پیش رو داریم و دیگر مکالمه‌ها...»

ترجمه صحیح: این شباهت

۸۲- صفحه ۱۲۱: «... اما مع الوصف نباید از خاطر برد که حتی جلوه‌های جزئی و خاص آبرونی هم با ایده بی‌ربط نیستند و...»

'But nevertheless it will be of some significance to see that even its particular manifestations are unrelated to the idea that even its particular manifestations are unrelated to the idea...' (111)

«بی‌ربط نیستند» باید به «بی‌ربط هستند» یا «ربط و نسبتی ندارند» تغییر پیدا کند.

۸۳- صفحه ۱۲۵: مترجم «*sensu eminentiori* [in the eminent sense]» را «به معنای رفیع» ترجمه کرده است. عبارت لاتین مذکور در ترجمه انگلیسی *آلستر هنی* از «تعلیق غیرعلمی نهایی» «in a more emphatic sense» ترجمه شده است. بنابراین ترجمه تحت‌اللفظی فارسی ترجمه مناسبی نیست. شایان ذکر است که تعبیر فوق دقیقاً پس از تعبیر «in the precise sense» «the most precise sense of the word» آمده است، بنابراین باید در ربط و نسبت با آن ترجمه شود.

مترجم این انتخاب معادل را در صفحات ۱۳۵ و ۲۶۵ و ۲۶۶ نیز تکرار کرده است.

۸۴- صفحه ۱۲۶: «از این جا، سقراط به این فرضیه نزدیک می‌شود که ظلم فرزاندگی است و از راه برخی تشبیه‌ها به حوزه معرفت {by way of some analogies from the sphere of knowledge}، دیگر بار ثراسوماخوس را از موضع مستحکمی که پشت سر تناقض‌گویی بی‌پروای خویش گرفته بود، بیرون می‌کشد...»

ترجمه صحیح: «از راه برخی تمثیل‌های برگرفته از حوزه معرفت»  
۸۵- صفحه ۱۲۹: «... به شرط آنکه یادمان نرود که جدل‌های مشهود در این مکالمه‌ها تنها جدلی ایجابی علیه آموزگاران آموزه‌هایی کاذب با شور و حرارت نیست بلکه در ضمن جدلی سلبی است که...»

'This observation by Ast is acceptable if one does not forget that the polemic in evidence here is not a positive polemic thundering at teachers of false doctrines with the pathos of earnestness, but a negative polemic...' (120)

«تنها» و «در ضمن» باید از ترجمه حذف شوند.

۸۶- صفحه ۱۳۴: «در یک مورد من پیوسته جهان را در کام خود فرومی‌برد و در مورد دوم من می‌خواهد جهان را پر کند {take up}»  
ترجمه صحیح: «جهان را پذیرا شود»

۸۷- همان: «ابزاری که یک موضع به وسیله آن فراسوی واقعیت بالفعل می‌رود همان وجه سلبی یا امر منفی است، یعنی نفی آگاهانه مستغرق شده اعتبار تجربه»  
مترجم «the consciously absorbed negation of the validity of experience» را ترجمه کرده است:  
«نفی آگاهانه مستغرق شده اعتبار تجربه». الحق و الانصاف چنین تعبیری اصلاً معنا و مفهوم دارد؟ چه ایرادی دارد چنین عبارتی را به جمله تبدیل کنیم و بعد ترجمه کنیم و بعد برای خواننده فارسی‌زبان در پانویس دلیل این کار را ذکر کنیم؟ ترجمه صحیح بدین قرار است:  
«نفی‌ای که موضع فکری آگاهانه خود را بدان می‌سپارد {یا به تعبیر مترجم: خود را در آن مستغرق می‌سازد} و اعتبار تجربه را نفی می‌کند».

۸۸- صفحه ۱۳۶: «و با این همه، اینجا می‌بایستی روح آیرونی را احضار می‌کردم و به تعبیری اجازه می‌دادم...»

'...yet here, too, I have had to conjure up the spirit of irony, so to speak, and let it ...' (126)

«so to speak»، یا بنابر ترجمه مترجم «به تعبیری» را باید پیش از «روح آیرونی» آورد.

۸۹- صفحه ۱۳۷: «از همین روی است که او ... خصم قسم خورده میان مایگی یا حد وسطی است که

در تفکر تجربی والاترین ارزش {the highest} است...»

«ارزش» افزوده مترجم است، بنابراین باید در قلاب یا آکولاد قرار گیرد. نویسنده، یعنی کرکگور، اصلاً تصریح نکرده است که آیا «والاترین ارزش» مدنظرش است یا «والاترین خیر» یا «والاترین غایت» یا «والاترین کمال» یا «والاترین اصل» و قس علی‌هذا.

۹۰- صفحه ۱۳۸: «اما مقصد حقیقی آبرونی است: نقطه‌ای که در حدّ فاصل این دو ناحیه جای دارد، نقطه‌ای ناپیداست و از همین روی نمی‌توان با اطمینان بدان دست یازید»

'But the point, one that lies between, invisible and so very difficult to grasp securely, is irony' (128)

تعبیر «مقصد حقیقی» نمی‌دانم بر چه اساس در ترجمه آمده است؟ ترجمه دقیق متن فوق، با بهره‌گرفتن از معادل‌های خود مترجم فارسی، بدین قرار است:

«اما نقطه‌ای که در حدّ فاصل این دو ناحیه جای دارد، نقطه‌ای که ناپیداست و از همین روی با اطمینان دست‌یازیدن به آن بسیار دشوار است، آبرونی است»

۹۱- صفحه ۱۴۱: «... اعتبار دیدگاه آریستوفانس را منوط به جدیتی سازیم که او در مقام دفاع از فرهنگ متقدم یونانیان می‌بایستی در راه تخریب این هیولای بی‌شاخ‌و‌دم متجدد در کار کند»

'... if the authorization of Aristophanes were to be sought in the earnestness with which he as an advocate of early Greek culture had to try to destroy this modern monstrosity' (131)

«monstrosity» «هیولای بی‌شاخ و دم» برگردانده شده است. در «فرهنگ فارسی عامیانه» ابولحسن نجفی تعبیر «غول بی‌شاخ‌و‌دم» آمده، لیکن خبری از «هیولای بی‌شاخ‌و‌دم» نیست. در تعریف آن نوشته است: «غول بیابانی/ غول بی‌شاخ و دم: (به لحن تحقیر.) کنایه از مرد بسیار بلند و تنومند و قوی هیکل». منظور کرکگور از «monstrosity» این نیست که موجودی تنومند در برابر فرهنگ یونان قد علم کرده است. بلکه منظورش این است که موضع یا اصلی که سقراط بیانگرش بوده به جهت غرابت و بداعتش در برابر فرهنگ متقدم یونان به «هیولا» می‌ماند. شایان ذکر است مترجم تعبیر «modern monstrosity»، یعنی همین تعبیر فوق، را در صفحه ۱۴۳ «هیولای تجدد» ترجمه کرده است.



۹۲- صفحه ۱۴۲: «... گروه همسرایان... در نمایشنامه ما ... لباس یک نماد را به تن دارد. روچر با آگاهی از این نکته در خود همسرایان به دنبال رکن آبیرونی می‌گردد، چون به تعبیری گروه همسرایان همیشه آماده است تا از کمین‌گه خود بیرون جهد و...»

'Rotscher looks for the irony in the consciousness of this on the part of the chorus itself.' (132)

ترجمه صحیح: «روچر آبیرونی را در آگاهی‌ای دنبال می‌کند که در خود همسرایان نسبت به آبیرونی در کار است...».

تعبیر «on the part of» پس از «consciousness» به وضوح نشان می‌دهد که تعبیر اخیر به «همسرایان» مربوط است نه «روچر».

۹۳- صفحه ۱۴۲ و ۱۴۳: «خواه آبیرونی در اینجا نهفته باشد، خواه این جدیت- که می‌کوشد وقوف اساسی به وضعیت را از پوچی هیولای تجدد برهاند- بر نامتناهی شعری و بی‌اعتنایی آبیرونی حد بگذارد، و خواه کل پرده آخر نمایش، گیرم که نتیجه‌ای محتوم بیش نباشد، به بهانه آبیرونی تمام بشود یا نه—بدون این فرض که ... تلاش استرپسیادس برای انتقام گرفتن از سقراط از راه به آتش کشیدن کارگاه او... بواسطه نامعقول بودنش دقیقاً یک درون‌مایه کمیک تازه است و جمله‌های واقعاً بامزه‌ای که به یک معنی خوب‌تر از آنند که حرف‌های او باشند باید به قسمی جنون وجدآمیز و نشئه‌آور تعبیر شوند که استرپسیادس به حکم آن عربده سر می‌دهد و با قساوت خنده‌آوری مرضی را که بدان مبتلا گشته از میان می‌برد و ریشه‌کن می‌کند—از ورود به این بحث درمی‌گذرم»

'Whether the irony lies in this, whether this earnestness, which is fighting to rescue the substantial consciousness of the state from the emptiness of the modern monstrosity, restricts the poetic infinity and heedlessness of irony, whether or not the whole finale of the play, even if it were a just nemesis, is effected at the expense of irony-without assuming, something that no one as far as I know has hitherto maintained, that precisely the revenge Strepsiadés takes by burning down the building by its inexpediency was a new comic motif, and that the rather witty lines, which in one sense are too good to be his, should be explained as a kind of ecstatic madness in which he, beside himself, raved and with comic cruelty destroyed and exterminated the disease with which he himself was infected- all this I shall not go into' (133)

۱- این ترجمه نادرست است: «وقوف اساسی به وضعیت».

ترجمه صحیح: «آگاهی جوهری دولت‌شهر» {دقیقاً چند خط بالاتر از جملات فوق، کرکگور همسرایان را «نماینده جوهر اخلاقی» و «نمادی» از آن معرفی می‌کند}

۲- همچنین خط فاصله پیش از «که می‌کوشد» و پس از «برهاند» باید به ویرگول تبدیل شود (دقیقاً مثل متن انگلیسی) تا خواننده بتواند تمایز جملات اولیه با جملات بعدی که با «بدون این فرض» آغاز و با «برهاند» به پایان می‌رسد را دریابد.

۳- همچنین ترجمه «از ورود به این بحث درمی‌گذرم» باید تغییر پیدا کند، چرا که خواننده ممکن است صرفاً این جمله را ناظر به جملات اخیر بداند. ترجمه بهتر چنین است: «از ورود به بحث درباره تمامی این موارد درمی‌گذرم»

۹۴- صفحه ۱۴۳: «پس اینک از تو تمنا دارم که او را هر دو منطق خویش بیاموزانی، هم به قول خودت منطق بدتر را که می‌تواند منطق بهتر را با انگیزه بدتر برهاند...»

'So now, I prithe, teach him both your Logics, the Better, as you call it, and the Worse which with the worse cause can defeat the Better...' (133)

«به قول خودت»، در ترجمه مترجم فارسی، یا «as you call it»، در متن انگلیسی، مربوط به «the Better» است که اصلاً در ترجمه برگردانده نشده و به اشتباه در ربط و نسبت با «the worse» برگردانده شده است.

۹۵- صفحه ۱۴۴: «... تفکری که پروپای به جایی ندارد و دائم این در و آن در می‌زند، بی‌پایه و عاری از قانون‌های درونی برای پیش‌رفتن {devoid of immanent laws of motion}...»

«immanent» در برابر «transcendent» از مفاهیم مهم در اندیشه کرکگور، خاصه در صورتبندی منطق حاکم بر اندیشه هگل و هگلیان و ناتوانی آن منطق از پرداختن به «وجود انسان» یا «existence» و همچنین مسئله «تجسد»، است (رجوع شود به کتاب‌های «تعلیق غیرعلمی نهایی» و «مفهوم اضطراب»). مترجم به نظر من یا باید تعبیر مذکور را «درون‌ماندگار» ترجمه می‌کرد یا لاقلاً معادل آن را در پانویس می‌آورد. نمونه‌های دیگر:

صفحه ۲۳۷: «... در سقراط امر منفی نه در بطن {immanent} اندیشه‌ای مثبت بلکه معطوف به خود است...»

صفحه ۲۶۷: «... قصد آبرونی در درون خویش جاری و ساری است {is immanent in itself}...»

۹۶- همان

«به یک معنی، سقراط یکسره به دلخواه خویش ابرها را الهه می‌خواند، و نظر استرپسیادس به مراتب معقول‌تر است که آنها را از جنس مه و بخار و دود می‌انگارد»

'In a way, it is sheer arbitrariness on Socrates' part to call the clouds goddesses, and it is far more reasonable for Strepsiades to assume them to be fog, mist, and smoke...'

ترجمه صحیح: «در نظر استرپسیادس به مراتب معقول‌تر است که آنها را ... بیانگارد»  
۹۷- صفحه ۱۴۵: «سرلشکر بی‌لشکر یا پادشاهی بی‌کشور {a king without a country} که فقط و فقط از امکان چشم‌پوشیدن از هر چیز در لحظه تملک ظاهری و فریبنده همه چیز لذت می‌برد...»  
تعبیر «سرلشکر بی‌لشکر» افزوده مترجم است و ضرورتی ندارد در ترجمه بیاید و چه بسا استعاره مناسبی هم برای بیان منظور کرکگور نیست. همچنین مترجم باید به خوبی بداند که افزوده خود را در قلاب یا آکولاد قرار دهد.

۹۸- همان: «... دیالکتیکی که گذشته خاطرش را پریشان نمی‌کند و از پیامدهای ناگوارش {ironbound} به تنگنا نمی‌افتد...»  
«ironbound» به معنای «rigorous» است و در جمله فوق پیامدهایی را به وصف درمی‌آورد که راه‌گیزی از آنها وجود ندارد.

۹۹- صفحه ۱۴۷: «به همین علت است که ایده حقیقی به صورت یک اعتقاد راسخ اعلام می‌شود و مانند هر اعتقاد راسخی هم وجه ذهنی دارد و هم وجهی عینی—مثلاً پرده اول...: «و تو اعتقاد راسخ مرا خواهی پذیرفت، من به فراخنای فضا، به ابرها اعتقاد دارم...» به زبان بلیغ»

'This is why it is set forth as a creed, which like any creed contains both the subjective and the objective side—for example, I. 424: "[And my creed you'll embrace, I believe in wide space, in the Clouds . . . , in the eloquent Tongue . . . , these three]' (137)

جمله فوق، پانویسی است برای واژه «عینیت‌یافته» در این جمله: «اگر ابرها را به منزله نماد گروه همسرایان در نظر آوریم و اندیشه‌های سقراط را به صورتی عینیت‌یافته در وجود آنها ببینیم...»

مرجع ضمیر «it» در آغاز جمله در واقع «اندیشه سقراط» است که مترجم می‌توانست با «این مطلب» یا «این نکته» بدان اشاره کند. در نتیجه اصلاً برگردان «ایده حقیقی» برگردان دقیقی نیست.

همچنین بهتر است «اعتقاد دارم» در جمله آخر به انتهای جمله منتقل شود.

۱۰۰- صفحه ۱۴۸: «طنز عالی آریستوفانس بی‌گمان این بود که سقراط را، یعنی همان دشمن قسم خورده سوفیست‌ها را، نه به صورت خصم ایشان بلکه در قامت معلم ایشان به تصویر کشید و به یک معنی سقراط به راستی هم معلم سوفیست‌ها بود»

'It certainly would be irony worthy of an Aristophanes to perceive Socrates, the Sophists' most ill-tempered enemy, not as their opponent but as their teacher, which in a certain sense he indeed was' (139)

مترجم در ترجمه «would» و «an Aristophanes» بی‌دقتی کرده است. ترجمه دقیق و صحیح با استفاده از برخی معادل‌های مترجم: «این آیرونی بی‌تردید شایسته آدمی چون آریستوفانس می‌بود که سقراط را، یعنی همان دشمن قسم خورده سوفیست‌ها را، نه به صورت خصم ایشان بلکه در قامت معلم ایشان دریابد...»

۱۰۱- صفحه ۱۴۸: «... آنگاه می‌توان درک کرد که چرا این امکان برای آریستوفانس وجود داشت تا خود را با سقراط هم‌ذات پندارد»

'... one already perceives a possibility for Aristophanes to identify him with the Sophists' (139)

ترجمه صحیح: «... این امکان برای آریستوفانس وجود داشت تا سقراط را با سوفیست‌ها یکی پندارد...»

۱۰۲- صفحه ۱۴۹: «... حکمت نوظهوری... که قادر است درباره همه‌چیز از شیر مرغ تا جان آدمیزاد بحث کند {to argue everything in or out of existence}»

تردید نیست که مترجم در ترجمه عبارت فوق خلاقیت به خرج داده است. لیکن در متون فلسفی باید دید که این خلاقیت آیا به اصل متن خدش‌های وارد می‌سازد یا خیر. کرکگور در صفحات بعد در ربط و نسبت با همین مطلب از دیالکتیکی سخن می‌گوید که افراد در پرتو «حکمت نوظهور» یاد می‌گیرند و به واسطه آن «actuality» را نفی یا وضع می‌کنند. بنابراین بهتر و دقیق‌تر بود که عبارت بالا عیناً به فارسی برگردانده می‌شد: «با استدلال چیزی را از عرصه وجود خارج می‌سازد یا چیزی را بدان وارد می‌سازد»

۱۰۳- صفحه ۱۵۰

«... با همان مسیری رویارو می‌شود که خود سقراط برای رسیدن به حقیقت {the knowledge of the truth} پیموده است: بی‌اعتنا شده به دنیا و مافیها، در بحر تفکر غرق‌شدن و سر به جیب مراقبت فرو بردن {to become immersed in himself}»

نکته اول: «knowledge» ترجمه نشده است.

نکته دوم: باز هم در اینجا مترجم خلاقیت به خرج داده است، منتها سخن اصلی کرکگور فدای این خلاقیت شده است. همانطور که مترجم نیز به خوبی مطلع است، هم در همین کتاب و هم در آثار دیگر، یکی از مسایل اصلی اندیشه کرکگور مسئله «to know thyself» یا «خود را بشناس» است. بنابراین تمامی جملاتی که بیانگر آن مسئله هستند را باید با دقت ترجمه کرد. در تعبیر مترجم «در بحر تفکر غرق شدن و سر به جیب مراقبت فرو بردن» اصلاً واژه «خود» نیامده است؛ در جمله انگلیسی می‌توان این مفهوم را از واژه «himself» استنباط کرد. بنابراین ترجمه «در خویشتن مستغرق شدن» بسیار ترجمه دقیق‌تر و بهتری است. مترجم از همان معادل بالا باز در صفحه ۱۵۶ استفاده کرده است.

۱۰۴- صفحه ۱۵۴: «امید دارد با نظریردازی کردن صد دلار کانتی در جیب‌هایش پیدا کند یا اگر نشد با نظریردازی بدهی‌اش را صاف کند و از زیر بار قرض درآید ... نمی‌توانیم بگوییم آن نظرگاه همان جایگاه فاعل شناسنده است، زیرا این جایگاه همیشه اشاره به چیزی دارد، و به کل عالم ذهنیات ارجاع می‌دهد، اما آنچه در اینجا توصیف می‌شود موضعی سراپا منفی است که به هیچ‌چیز مثبتی اشاره نمی‌کند»

'we cannot say that it is the position of subjectivity, because this always yields something, yields the whole world of abstract ideality, but what is described here is a purely negative position, which yields nothing'  
(145)

ترجمه صحیح: «نمی‌توانیم بگوییم آن نظرگاه همان موضع سوژکتیویته است، چرا که موضع سوژکتیویته همواره چیزی را پدید می‌آورد، یعنی کل جهان مثالیت انتزاعی را پدید می‌آورد، اما آنچه در اینجا به وصف درآمد، موضعی سراپا سلبی است که چیزی پدید نمی‌آورد» {به نظرم برگرداندن «to yield» در این سیاق به «پدید آوردن» بهتر می‌تواند منظور کرکگور را انتقال می‌دهد}.

منظور از «پدید آوردن جهان مثالیت انتزاعی» همان با نظروزی «صد دلار کانتی در جیب پیدا کردن» و امثالهم است.

۱۰۵- صفحه ۱۵۷: «بنابراین سفسطه عنصری در خدمت اهل آبرونی است، و خواه اهل آبرونی خود را به وسیله سفسطه برهاند خواه چیزی را از زیر زبان دیگران بیرون بکشاند  
«...{wrests something from others}»

ابولحسن نجفی «زبان کسی را کشیدن» را در «فرهنگ فارسی عامیانه» این‌طور معنا کرده است: «کسی را با زیرکی وادار به افشای رازی کردن». وی در ادامه از «از زیر زبان کسی بیرون کشیدن» و «از کسی حرف کشیدن» و «زیرپاکشی کردن» تحت عنوان مترادف عبارت مذکور نام برده است. عبارت آمده در متن کرکگور به هیچ‌وجه به معنای «کسی را با زیرکی وادار به افشای رازی کردن» نیست. «wrest» به معنای «چیزی را از چنگ کسی بیرون آوردن» است. عبارت فوق، هم به طور عام، در اشاره به فعل و عمل آبرونیست مورد نظر کرکگور است که باورهای به ظاهر مستدل و مستحکم مخاطب را «از چنگ وی بیرون می‌آورد» و، هم به طور خاص، در اشاره به استعاره «ردا» در نمایشنامه «ابرها» است.

۱۰۶- صفحه ۱۵۷: «... سوفیست‌ها ... معمولاً در گله‌هایی عظیم [به تعبیر حضرت علی

«همج رعاء» ظاهر می‌شوند، مانند انبوه ملخ‌هایی که در مصر به مزارع حمله‌ور می‌شوند...» نکته اول: تعبیر علی بن ابی‌طالب «همج رعاء» است، نه «همج رعاء» (رجوع شود به «نهج البلاغه»، «کلمات قصار»، شماره ۱۴۷).

نکته دوم: علی بن ابی‌طالب در جمله‌ای مدعایی درباره «الناس» {مردم} طرح می‌کند و آنها را به سه دسته «عالم ربّانی» {دانایی که شناسای خداست} و «متعلّم علی سبیل نجاه» {آموزنده‌ای که در راه رستگاری کوشاست} و «همج رعاء اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح» {فرومایگانی رونده به چپ و راست که درهم آمیزند و پی هر بانگی را گیرند و با هر باد به سویی خیزند} تقسیم می‌کند (ترجمه‌های فارسی برگرفته از ترجمه سید جعفر شهیدی است). حال این دسته‌بندی چه ربطی به مدعای کرکگور درباره سوفیست‌ها دارد؟! به نظرم آوردن این عبارت، حتی در قلاب، چیزی جز رهزنی در ذهن مخاطب به همراه نمی‌آورد.

۱۰۷- صفحه ۱۵۹: «... حتی اگر آریستوفانس به دلایل موجه سقراط را نماینده اصولی

{principle} معرفی کرده باشد که فرهنگ نوپای یونان را تهدید به نابودی می‌کردند...» پیش از این جمله، کرکگور به صراحت از «principle» سخن گفته و مترجم نیز آن را «اصل» ترجمه کرده است. حال که در متن این «اصل» به صورت مفرد آمده است، چه ضرورتی دارد مترجم آن را به صورت جمع ترجمه کند و معانی‌ای برای آن لازم آورد که اصلاً کرکگور منظور ندارد. کرکگور به صراحت از موضع سلبی سقراط سخن می‌گوید و از آن موضع سلبی گاه تحت عنوان «اصل» یاد می‌کند. «اصول» این توهم را پدید می‌آورد که گویی در قرائت کرکگور،

سقراط آریستوفانس مجموعه تعالیمی داشته و خواسته است که آنها را به مخاطبانش عرضه کند. روشن است که «مجموعه تعالیم» از موضعی ایجابی برمی‌آید نه موضعی سلبی.

۱۰۸- همان

مترجم در این صفحه و همچنین صفحه بعد «intellectually» را یکبار «به لحاظ عقلی و نظری»، در ربط و نسبت با دیالکتیک، و دو بار دیگر «به لحاظ نظری» ترجمه کرده است. فارغ از اینکه «نظری» معادل «theoretical» و «speculative» است، مترجم اگر تصور می‌کند «نظری»، با توجه به سیاق، معادل خوبی برای واژه مذکور است، باید پانویس دهد و خواننده را از اصل واژه مطلع سازد.

شایان ذکر است که در صفحه ۱۶۳ مترجم «intellectual» را که وصف «concept» است «نظری (عقلی)» و در صفحه ۶۵ «an intellectual phenomenon» را «پدیده عقلی و نظری» برگردانده است.

۱۰۹- صفحه ۱۶۲: «... زمانی که این خیره‌شدن در خویشتن {oneself} به نفس {self} رخصت

دهد تا به صورت نفس کلی {the universal self} گسترش یابد...»

پیشتر درباره این سخن گفتم که «خودشناسی» یکی از مهم‌ترین مسایل در اندیشه کرگور است. باید به مترجم یادآوری کرد که واژه «نفس» در ذهن و ضمیر خواننده فارسی‌زبان بیش از آنکه معنای «خود» را تداعی کند معنای «soul» را تداعی می‌کند. بنابراین چرا باید چنین واژه‌ای را معادل «self» آورد، در صورتی که معادل‌هایی چون «خود» یا «خویشتن» وجود دارد؟

مترجم در صفحه ۲۲۹ کاربرد واژه «نفس» را به اوج خود رسانده و آن را در ترجمه این جمله آورده است:

'As for the way in which it {irony} disclosed itself...' (218)

«اما در مورد شیوه انکشاف نفس آن باید گفت...»

همچنین در صفحه ۱۶۳ «self-immersion» «استغراق در نفس» برگردانده شده است.

۱۱۰- صفحه ۱۶۳: «آریستوفانس نه فقط می‌گذارد سقراط حق‌الزحمه قبول کند... اگر او مایل نیست در این رویه اخیر یکی از اتهام‌های اخلاقی را ببیند که توجیه‌شان دشوار است... آن‌گاه می‌توان در آن نمادی از نسبت آبرونیست با فرد دید...»

'Aristophanes not only lets him accept payment but has him veritably plunder his pupils.' If one is unwilling to see in this latter trait one of the ethical charges that become difficult to justify, or a flippant hilarity that needs excusing, then one may see in it a symbol of the ironist's relation to the individual...' (153)

ضمیر «او» در «اگر او مایل نیست» باید به «کسی» تغییر پیدا کند.

۱۱۱- همان: «دیدگاه نهایی بالای سر هر تبیینی صرفاً به صورت یک امکان پرواز کرده است {hovered over}

«hover» به معنای «در بالای سر چیزی قرار گرفتن» است. آیا در نظر مترجم «دیدگاه پرواز می‌کند»؟! ترجمه دقیق، با توجه به برخی از واژگان انتخاب‌شده مذکور، بدین قرار است: «دیدگاه نهایی بالای سر هر تبیینی صرفاً به صورت یک امکان قرار دارد»

۱۱۲- صفحه ۱۶۵: «در سرتاسر این تحقیق، من پیوسته چیزی را در ذهن داشتم، یعنی دیدگاه نهایی را، اما بدون آنکه بدین ترتیب خود را در معرض اتهام قسمی یسوعیت روشنفکرانه {intellectual} ... بگذارم...»

«intellectual» در سیاق فوق به معنای «فکری» است نه «روشنفکرانه». منظور این است که شاید در نظر برخی خوانندگان، دیدگاه کرکگور نوعی «یسوعیت»، لکن «یسوعیتی» در ساحت فکر و اندیشه، تلقی شود.

نمونه‌های دیگر:

صفحه ۱۹۱: «در کل موضع او بیش از حد شخصی و جدا از جمع بود... پیوند او با هر فرد تنها دمی بیش نمی‌پایید و او خود با احساس رضایت و قناعتی ناشی از آبرونی در ارتفاعی بس بالاتر از همه این روابط معلق بود. در همین ارتباط می‌توان از اتهامی یاد کرد که در دوران اخیر بر سقراط وارد شده است، اینکه او هوادار سلطه اشراف یا مهین سالار بود (بنگرید به فروش هامر). بالتبع این تعبیر را باید به معنای روشنفکری کلمه {in the intellectual sense} فهم کرد و در این صورت او را نمی‌توان از آن اتهام مبرا دانست»

کرکگور می‌خواهد بگوید که اگر مراد از آریستوکراسی، آریستوکراسی در ساحت و چهارچوب فکر و اندیشه است، بالتبع سقراط را باید «آریستوکرات» نامید. در واقع کرکگور این «موضع بیش از حد شخصی و جدا از جمع» بودن سقراط را نوعی آریستوکراسی می‌داند. روشن است که کرکگور تعبیر «in the intellectual sense» را در برابر «in the political sense» آورده است.

در صفحه بعد نیز مترجم تعبیر «ironic satisfaction in the intellectual sense» را ترجمه کرده است «خرسندی روشنفکری»، که باز خطاست.



صفحه ۱۹۹: «بدین قرار به مفهومی روشنفکری {in an intellectual sense} می‌توان درباره رابطه سقراط با جوانان گفت او با هوس و شهوت {desire} به ایشان می‌نگریست. ولی درست به همان نحو که میل {desire} او درصدد تصاحب و تملک جوانان نبود...». جالب است که مترجم در صفحات ۳۲ و ۵۹ جملاتی با همین مضمون از کرکگور را بدین صورت ترجمه کرده است: «این همان سقراطی است که افلاطون برای توصیف شوق بی‌منتهای باطنی‌اش، در رابطه با دوستان، تعبیری حسی-فکری {a sensate-intellectual phrase} چون «یا به علت عشق به دانایی... به پسران جوان عشق بورزد» را به کار می‌برد...»؛ «نیازی به تذکر نیست که رابطه عاشقانه میان سقراط و آلکیبیادس رابطه‌ای فکری {intellectual} بود». همچنین مترجم در صفحه ۲۰۱ از تعبیر «عاشق‌پیشگی به معنای فکری {in its intellectual meaning}» و در صفحه ۲۰۲ از تعبیر «عشق فکری یا عقلانی {intellectual}» و بعد «عشق عقلانی {intellectual}» استفاده کرده است.

«in an intellectual sense» در صفحه ۲۱۰ «متناظر ذهنی» و «intellectual significance» «معنای ذهنی یا عقلی» ترجمه شده؛ در صفحه ۲۵۶ «extensive intellectual freemasonry» «فراماسونری عظیم روشنفکری» ترجمه شده و در صفحه ۲۵۹ «intellectual ordering of rank» «سلسله‌مراتب روشنفکری» ترجمه شده است.

۱۱۳- صفحه ۱۶۸: «... واژه یونانی دایمونیون نه حالتی وصفی دارد که برای کامل شدن

نیازی به فهم یک فعل {deed} (ارگون) یا نشانه (سمیون) داشته باشد...»

چون واژه «فعل» در زبان فارسی هم معادل «deed» است و هم معادل «verb»، و چون در اینجا کرکگور از «واژه» و «حالت وصفی» آن سخن می‌گوید، بنابراین بهتر و دقیق‌تر است که به جای ایجاد تشویش در ذهن خواننده از معادلی چون «عمل» برای «deed» استفاده شود. مترجم گمان نکند همه فارسی‌زبانان معنای «ارگون» را می‌دانند و بنابراین چنین پراختزی تشویش ادعاشده را از میان می‌برد.

۱۱۴- صفحه ۱۷۰: «بدین ترتیب، رابطه با صدای دایمونی بیش‌وبیش در مقوله امور پیش‌افتاده جای

می‌گیرد، و بالطبع این امرونهی‌های سطحی «تا اندازه‌ای این، تا اندازه‌ای آن، یکدم اینجا، یکدم آنجا» علی‌القاعده به مذاق کسنوفون خوش‌تر می‌آمده»

'The relation of the daimonian thereby falls much more under the rubric of the trivial, and naturally the superficial "partly this, partly that, now here, now there" must have been more appealing to Xenophon' (159)

مترجم «the superficial» را وصفِ موصوفی در تقدیرگرفته‌شده تلقی کرده و آن موصوف را «امرونی» دانسته است. تردیدی وجود ندارد که کرگور پیش از جملات بالا و در صفحه قبل به نحوی از انحاء درباره «امر» و «نهی» به صورت مجزا سخن گفت. همچنین کرگور پیشتر گفت که مفروض کسنوفون این است که حالا که سقراط در مقام «نهی‌کننده» قرار دارد، باید در مقام «امرکننده» نیز قرار داشته باشد. منتها در اینجا کرگور می‌خواهد تصویری کلی از کسنوفون ترسیم کند و مدعی شود که وی سخنانش و اصلاً نحوه اندیشیدنش تحت مقوله «امر پیش‌پافتاده» قرار می‌گیرد، به نحوی که نگاهی سطحی چون «تا اندازه‌ای این، تا اندازه‌ای آن، یکدم اینجا، یکدم آنجا» به مذاقش خوش می‌آید. موصوف «the superficial»، در اصل، «تا اندازه‌ای این، تا اندازه‌ای آن، یکدم اینجا، یکدم آنجا» است، منتها بهتر است که برای ترجمه موصوفش از واژه‌ای چون «نگاه» استفاده کنیم تا جملات مذکور برای خواننده فارسی زبان مفهوم‌تر شود. تعبیر «نگاه سطحی» بسیار دقیق‌تر از تعبیر «امرونی سطحی» است. کرگور نمی‌خواهد بگوید «امرونی‌های» مطرح در اثر کسنوفون سطحی است، بلکه می‌خواهد بگوید این نگاه که حالا که «نهی» هست پس «امر» هم باید باشد، برآمده از این «نگاه سطحی» است که «تا اندازه‌ای این، تا اندازه‌ای آن، یکدم اینجا، یکدم آنجا».

۱۱۵- همان: مترجم در این صفحه و همچنین صفحه بعد «daimonion»، با on-، را همان «دایمونیان» برگردانده، منتها از صفحه ۱۷۰ با آمدن واژه «daimonian»، با an-، معادل مذکور را تغییر داده و از تعبیر «صدای دایمونی» استفاده کرده است. مترجم باید معادل انگلیسی این تعبیر را ذکر کند و دلیل خود را نیز له چنین برگردانی در پانویس بنویسد. شایان ذکر است میان این دو تعبیر هیچ تفاوتی وجود ندارد. واژه نخست دقیقاً متناسب با تلفظ یونانی واژه ثبت شده، منتها واژه دوم تعبیر انگلیسی‌شده واژه یونانی است.

۱۱۶- همان: «آیا سقراط، همانطور که مدعیانش ادعا می‌کردند، با گوش سپردن به این صدای دایمونی {by the assumption of this daimonian} به نبرد با دین دولتی برخاسته است؟» مخالفان سقراط و اتهام‌زنندگان به او باور نداشتند که وی «صدایی» می‌شنود. بنابراین بهتر و دقیق‌تر است که عبارت بالا «مفروض گرفتن چنین دایمونی» ترجمه شود.

۱۱۷- صفحه ۱۷۰: «یادمان باشد که این گذار [به فعلیت] در آپولوژی افلاطون یافت می‌شود که در کل می‌توان آن را یک سند موثق تاریخی به شمار آورد»

'It must be kept in mind that this passage is found in the *Apology*, which, on the whole, may be assumed to be historically reliable. This must be kept in mind so that one may be convinced that I am not dealing here with a Platonic view but work on a factual basis.'

واژه «passage» را مترجم در قسمت‌های مختلف متن «بند» ترجمه کرده است. نمی‌دانم چرا در چنین جمله واضح و آشکاری در پانویس از تعبیر عجیب «گذار [به فعلیت]» استفاده کرده است. حتی با توجه به سیاق و به لحاظ معنایی نیز چنین تعبیری نادرست است، چرا که پانویس مذکور، برای متنی آمده است که در آن درباره رابطه سلبی سقراط با «واقعیت بالفعل یا به معنای یونانی کلمه دولت» سخن گفته می‌شود؛ مترجم باید دقت کند که چنین جمله‌ای در متن «...if the daimonian had been... thereby he would...» صرفاً از یک احتمال سخن می‌گوید {جمله نقل قول شده اخیر بخشی از متنی است که پانویس بالا مربوط به آن است}.

۱۱۸- صفحه ۱۷۱

«pantheism» به معنای «همه‌خداانگاری» است نه آنطور که مترجم فارسی نوشته، «پرستش همه خدایان...»

۱۱۹- صفحه ۱۷۲

«سقراط—با نسبت دادن حدود {determination} افعال و اعمال آدمیان به بینش و باور راسخ— این فرض را مسلم گرفت که فرد قادر به اخذ تصمیم نهایی در امور اخلاقی است...» جملات فوق از هگل است. مترجم این تعبیر، یعنی «determination»، را در صفحات بعد در نقل قول‌های دیگر از هگل، که در سیاقی مشابه با سیاق جمله مذکور قرار دارند، «تعیین تکلیف» برگردانده است. هگل در اینجا می‌خواهد بگوید که سقراط با فرض «دایمونین»، که امری در درون سقراط بود و نه برون از او، و بعد عمل کردن طبق انذارهای او و نه عمل کردن طبق انذارهای اُراکل‌ها، که در واقع برون از وی قرار داشتند، به واقع نشان داد که خود شخص و بالتبع باورهای او در «تعیین کردن» افعالش نقش ایفا می‌کنند. با این مدعیات می‌خواهم بگویم که برگردان دقیق و صحیح «determination» «تعیین کردن» است نه «حدود».

۱۲۰- صفحه ۱۷۳: «اُراکل‌ها هر آن جایی وجودشان واجب می‌شود که آدمی هنوز در باطن خویش در مقام موجودی واجد اختیار و استقلال کافی نمی‌داند چگونه فقط به اتکای خودش تصمیم بگیرد...»

'...oracles are necessary wherever man does not yet know himself inwardly as being sufficiently free and independent to make a decision solely on his own'

هگل در جمله بالا صراحتاً می‌گوید «آدمی هنوز خود را در اندرون خویش موجودی واجد اختیار و استقلال کافی نمی‌داند تا ...» لیکن مترجم با ترجمه خود جمله هگل را تغییر داده است و نوشته است که «آدمی، در اندرون خویش در مقام موجودی واجد اختیار و استقلال کافی». «yet» و «as» در جمله فوق باید با دقت ترجمه شوند.

۱۲۱- همان: مترجم «conviction» را «اعتقاد راسخ و ایمان» ترجمه کرده است. همین عبارت در صفحه ۱۷۲ و در نقل‌قولی از هگل «باور راسخ» ترجمه شده است. ترجمه صحیح همان «اعتقاد» یا «باور راسخ» است و لفظ «ایمان» نه تنها ترجمه صحیحی برای آن نیست، بلکه رهن نیز هست.

۱۲۲- همان: «اینک قاطعیت و اعتماد به نفس درون‌ذاتی جای آیدوس [ایزدبانوی شرم و فروتنی و خاکساری] را می‌گیرد، ایزدبانویی که با قدرت تمام اما به نحوی اسرارآمیز فرد را زیر یوغ دولت نگه می‌دارد»

'Replacing the grace to be ashamed (eidos), which powerfully but mysteriously kept the individual tied to the lead string of the state, there now came the decisiveness and self-assurance of subjectivity'

اولاً، مترجم وحدت در ترجمه واژه «subjectivity» را حفظ نکرده و گاه آن را «فاعلیت» و گاه آن را «فاعلیت درون‌ذاتی» و گاه «درون‌ذاتی» ترجمه کرده است {برای مشاهده دیگر موارد فقدان وحدت در ترجمه این واژه و همچنین واژه «subjective» و «subject» به بخش «فقدان در وحدت ترجمه» شماره ۲۴ رجوع کنید}

ثانیاً، واقعاً نمی‌دانم مبنای مترجم برای این مدعا چیست: آیدوس [ایزدبانوی شرم و فروتنی و خاکساری].

تا بدانجا که اطلاع دارم، مترجم «دانمارکی» نمی‌داند، بنابراین مبنای مترجم همین متن انگلیسی است. بنابراین آیا مترجم جملات انگلیسی فوق را ترجمه کرده است؟ خیر. ترجمه جملات فوق بدین قرار است:

«اکنون به جای فیض و رحمتی چون خجلت‌زده شدن (eidos) {در پیشگاه دولت}، که با قدرت تمام، لیک اسرارآمیز، فرد را به دولت گره می‌زد، قاطعیت و اطمینان به خودِ سوبژکتیویته سر بر می‌آورد»

۱۲۳- صفحه ۱۷۵: «لیکن ما از یاد می‌بریم که یک موضع هیچ‌گاه چنان که در چارچوب یک نظام می‌بینیم در زندگی کیفیت مثالی یا نظری {ideal} ندارد...»

تعبیر «ideal» باید همان «مثالی» ترجمه شود. از مترجم محترم می‌خواهم از خود بپرسد آیا مترجم انگلیسی نمی‌توانست تعبیر دانمارکی کرکگور را «ideal and speculative/theoretical» ترجمه کند؟ چرا این کار را نکرده است؟ اگر تصور مترجم بر این است که منظور کرکگور از «ideal» در واقع همان «نظری» است، باید این مدعای خود را در پانویس بیاورد و دلیل خود را نیز ذکر کند.

۱۲۴- صفحه ۱۷۶: «علم و دانش کاری با جنبه‌های سراسر شخصی زندگی ندارند، گو اینکه اندکی آشنایی بیشتر و نزدیکتر با زندگی می‌تواند آنها را از دام توضیح واضحات و تکرار مکررات {the tautological idem per idem} که اغلب گریبان دیدگاه‌هایی از این نوع را می‌گیرد برهاند»  
تعبیر «tautology» {همانگویی}، در متون منطقی و فلسفی، و تعبیر «idem per idem»، در متون حقوقی، معنایی خاص دارند. این معانی خاص به هیچ وجه در تعبیر فارسی «توضیح واضحات و تکرار مکررات» انتقال پیدا نکرده است. با وجود این، اگر مترجم مدعی است ترجمه‌اش اشکالی ندارد باید لاقلاً در پانویس اصل واژگان را بیاورد.  
«idem per idem» بدین صورت تعریف شده است:

Latin: The same for the same. An illustration of a kind that really adds no additional element to the consideration of the question.

۱۲۵- صفحه ۱۸۰: «محمول «بشری» در اینجا بی‌اندازه مهم و بامعناست، چون اشاره به دانشی دارد که برتر از دانش بشری است»

'Here the predicate "human," which is attributed to wisdom in contrast to a wisdom that is more than human, is extremely significant' (171)

تعبیر «which is attributed to wisdom in contrast to a wisdom that is more than human» به درستی ترجمه نشده است.

ترجمه صحیح با کمی دخل و تصرف: «محمول «بشری» که در اینجا به حکمت نسبت داده شده و آن را با حکمتی فراتر از حکمت بشری متفاوت ساخته...»

۱۲۶- صفحه ۱۹۴: تعبیر «the single individual» تعبیر خاصی در اندیشه کرکگور است که در ترجمه مترجم گاه «یک‌یک افراد» ترجمه شده، گاه «فرد واحد». به نظر بهتر است که این تعبیر خاص در ترجمه‌های فارسی نیز حفظ شود. چه بسا معادل مناسب «فرد یگانه و تنها» باشد.

۱۲۷- صفحه ۱۹۶: «شکی نیست که هیچ تعلیم و تدریس راستین و اصیل را نمی‌توان با معیار پول ارزیابی کرد... شکی نیست که اگر دستمزد تأثیر و نفوذ قاطع و تعیین کننده ای در روال تدریس داشته باشد، تعلیم و تعلم چیز چرند و مضحکی از کار درمی‌آید، چنان که گویی فی المثل آموزگار منطق ارزش منطق را چهار یا پنج دلار برآورد کند...»  
سطر آخر ترجمه این جمله است:

'...a logic teacher had logic for three rix-dollars and logic for four rix-dollars...'

«rix-dollar» سکه نقره‌ای است که از اواخر قرن شانزدهم تا اواسط قرن نوزدهم در برخی کشورهای اروپایی به کار گرفته می‌شد. بنابراین «ارزش منطق را چهار دلار یا پنج دلار برآورد کردن» تعبیر صحیحی نیست. «منطق سه ریکس‌دالر یا منطق چهار ریکس‌دالر» صحیح است.  
۱۲۸- صفحه ۲۰۰: «وقتی همه چیز مهیاء شد، وقتی درخت‌ها اره شده بر زمین افتادند {when the trees were sawed through for toppling}، او بر بلندی ایستاد، دوربین دوچشمی اش را برگرفت و با دست علامت داد- درخت‌ها افتادند...»

آیا مترجم ناسازگاری‌ای میان دو جمله «درخت‌ها اره شده بر زمین افتادند» و «درخت‌ها افتادند» نمی‌بیند؟ ترجمه صحیح: «وقتی درخت‌ها بهر زمین افکنده‌شدن اره شدند».  
۱۲۹- صفحه ۲۰۲: «از این رو کسانی که از این اروس الهام میگیرند تنها دل به پسران {male sex} می‌بندند...»

بی‌دقتی واضح است.

۱۳۰- صفحه ۲۰۲: «ولی هنگامی که این عشق عقلانی معشوق خود را ترجیحاً در میان جوانان می‌جوید، می‌توان نتیجه گرفت که به امکان [عام] {possibility} دل می‌بندد اما از فعلیت {actuality} می‌پرهیزد».

ترجمه «possibility» به «امکان [عام]» بار دیگر نیز در این صفحه تکرار می‌شود و بعد ناگهان مترجم در سومین کاربرد این واژه در همین بند آوردن معادل «امکان» را کافی می‌داند. این ترجمه غیردقیق و رهنزن است. کرکگور از «امکان» در برابر «فعلیت» سخن می‌گوید. تعبیر «امکان عام» اصطلاحی خاص در فلسفه است که به تعبیر «فرهنگ معارف اسلامی» سید جعفر سجادی «مقابل امتناع است و عبارت از سلب ضرورت از جانب مخالف و یا از طرف عدم و یا

سلب امتناع ذاتی است از جانب موافق چنانکه گویند فلان امر ممکن است یعنی ممتنع الوجود نیست» (صفحه ۳۰۰، چاپ اول).

نمونه‌هایی دیگر {در این نمونه‌ها، مترجم وصف «عام» را از قلاب درآورده است}:  
صفحه ۲۷۵: «لیکن مع الوصف باید به خاطر داشت که اصل نو به صورت بالقوه در او حضور دارد، به صورت امکانی عام {possibility}»؛ صفحه ۲۹۷: «فعلیت آبرونی چیزی به غیر از امکان عام {possibility} نیست»؛ صفحه ۳۰۰: «هنگامی که فرد اهل آبرونی انبوهی از سرنوشتها را معمولاً در قالب امکان عام {possibility} یک به یک و رانداز می‌کند»؛ صفحه ۳۰۵: «قلمرو میان فعلیت و امکان عام {possibility}»

۱۳۱- صفحه ۲۰۵: «مسأله او هم‌ساز کردن زندگی‌اش با دریافت دولت از زندگی نیک {the

state's conception} است...»

در پانویس: «از آنجا که زندگی او در کل قدر مشترکی با برداشت‌های غالب دولت {a conception of the state} ندارد...»

فارغ از فقدان وحدت در ترجمه، باید از مترجم پرسید: وی تعبیر «نیک» را از کجا آورده است؟ آیا از سیاق استنباط کرده است؟ اگر پاسخ آری است، پس چرا در پانویس آن تعبیر را نیاورده است؟ آیا مترجم انگلیسی نیز نمی‌توانست چنین تعبیری را بیافزاید؟ آیا مترجم نباید افزوده خود را در قلاب یا آکولاد قرار دهد؟

۱۳۲- صفحه ۲۰۶: «... او وقتی به علت شیوه و روال زندگی‌اش متهم می‌شود، به احتمال

قوی می‌بایست از رابطه منفی‌اش {misrelation} با دولت آگاه گردد»

خواننده فارسی‌زبان با خواندن این متن تصور می‌کند کرکگور از «negative relation» سخن می‌گوید، این در حالی است که کرکگور از «ربط و نسبت نادرست و نامناسب» سخن می‌گوید. شایان ذکر است که کرکگور در صفحات قبل از تعبیر «negative» در ربط و نسبت با دولت استفاده کرده است، لکن در اینجا چنین تعبیری نیست و باید در ترجمه دقت کرد.

۱۳۳- صفحه ۲۰۷: «بدین طریق، او {سقراط} با کل عالمی که بدان تعلق دارد بیگانه

می‌شود... آگاهی زمانه ما هیچ محمولی برای آن ندارد- بی نام و بی تعریف، او به صورتبندی دیگری تعلق دارد»

'In this way he [Socrates] becomes alien to the whole world to which he belongs (however much he belongs to it in another sense); the contemporary consciousness has no predicate for him- nameless and indefinable, he belongs to another formation' (196)

منظور از «the contemporary consciousness» آگاهی زمانه سقراط است نه آگاهی زمانه کرکگور. شایان ذکر است مترجم در صفحه ۲۲۸ در پانویس عبارت فوق را، که عیناً تکرار شده، درست ترجمه کرده است: «آگاهی معاصرانش»

۱۳۴- همان: «آنچه او را برمی‌کشد و تاب می‌آورد منفیتی {negativity} است که هنوز هیچ وجود مثبتی {positivity} نزیاییده است»

پیشتر درباره دقت در کاربرد واژه «وجود» سخن گفتم. افزون بر این، نمی‌دانم چرا مترجم یکی از واژگان مذکور را «منفیت» ترجمه کرده و دیگری را «وجود مثبت»؟! آیا استفاده از واژه «سلبیت»، یا به بیان مترجم «منفیت»، و در مقابل «ایجابیت» در نظرش آن‌چنان نامأنوس بوده که وی از چنین معادلی استفاده کرده است؟ اگر مترجم مدعی است که در اینجا منظور کرکگور از «positivity»، «positive being» است (همانطور که پیشتر گفتم مترجم در ترجمه خود «وجود» را معادل «being» آورده است)، لاقلاً در پانویس اصل واژه را می‌نوشت و بعد مدعای خود را با دلیل اقامه می‌کرد. در غیر این صورت، چیزی جز این نمی‌توان گفت که ترجمه مترجم به هیچ وجه از دقت برخوردار نیست و معنایی را برای متن لازم آورده است که کرکگور اصلاً منظور نداشته است. {برای مشاهده برخی دیگر از انتخاب معادل‌های مترجم برای واژه «positivity» رجوع شود به شماره ۱۵۰ همین بخش و شماره ۲۹ «فقدان وحدت در ترجمه»}

۱۳۵- همان: «سقراط به ایده خیر، زیبا و حقیقی فقط و فقط به مثابه سرحد رسید- یعنی، به نامتناهیت ایده {ideal infinity} به منزله یک امکان ره یافت».

خطا واضح است.

۱۳۶- همان: «...آن‌هنگام که فاعلیت {subjectivity} دیگر بار تک می‌افتد و منزوی می‌شود {isolates itself}...»

ترجمه صحیح: «آن‌هنگام که سوژکتیویته خود را منزوی می‌سازد»

۱۳۷- صفحه ۲۱۲: «ما این سوفیست‌ها را بررسی خواهیم کرد؛ سقراط در گفتار و کردار ایشان آثار گذشته و حالی را می‌دید که تقدیرش نابودی بود. خواهیم دید که آنچه بایستی نابود می‌گشت چه بود و سپس برخواهیم رسید که سقراط چگونه قادر بود آنها را اینچنین ریشه کن سازد».

'We shall consider these Sophists; in them Socrates had the present or past that had to be destroyed. We shall see what it was like and then consider what Socrates must have been like to be able to destroy them so radically'



ترجمه دقیق، با کمک برخی واژگان و عبارات مترجم:

«سقراط در آن سوفیست‌ها اکنون و گذشته‌ای را می‌دید که بایستی از میان می‌رفت. ما در ادامه خواهیم دید که این از میان رفتن چگونه بود و سپس بررسی خواهیم کرد که سقراط باید چگونه رفتار می‌کرد تا این سوفیست‌ها را ریشه‌کن سازد»

۱۳۸- صفحه ۲۱۵: «کشف می‌کند که اینها همه چیزهایی برون از وجود یک شخص‌اند و شخص آنها را در حد ذات‌شان نمی‌پذیرد»

'It {reflection} discovers that what is supposed to be absolutely certain, determinative for men (laws, customs, etc.), places the individual in conflict with himself; It discovers that all this is something external to a person, and as such he cannot accept it'. (204)

درباره کاربرد واژه «وجود» بیشتر در شماره ۴۲ همین بخش سخن گفتم. در اینجا بهتر بود که مترجم آن را در قلاب یا آکولاد قرار می‌داد.

تعبیر دشوارفهمی چون «آنها را در حد ذاتشان نمی‌پذیرد» نیز می‌تواند با این تعبیر جایگزین شود: «شخص نمی‌تواند آنها را آنطور که هستند بپذیرد».

۱۳۹- صفحه ۲۱۵: «گرچه ایشان در زمینه علوم خاص {particular} تدریس نمی‌کردند، فرهنگ جامعی {universal} که به کار می‌بستند و دست‌ورزی با آن را به مردم یاد می‌دادند {the drilling with which they trained people}...»

اولاً چرا مترجم از تعابیر «جزئی و کلی» یا «خاص و عام» استفاده نکرده و به جای آن از «خاص و جامع» استفاده کرده است؟

ثانیاً «دست‌ورزی با فرهنگ» تعبیر نادرست و اصلاً نامفهومی است. فرهنگ جدید هم‌خانواده‌های وبستر «drill» را بدین صورت تعریف کرده است:

'Drill fundamentally connotes an intention to fix physical or mental habits as deeply as though they were bored in by the use of a drill; the term stresses repetition (as of military evolutions, of word pronunciations, or of grammatical rules) as a means of training and disciplining the body or mind or of forming correct habits'

«تمرین و ممارست» در این سیاق معادل مناسبی به نظر می‌رسد.

۱۴۰- صفحه ۲۱۶: «به یک معنی، این تز که همه‌چیز صادق است برای فرهنگ نوپای یونان قدیم نیز معتبر بود... تأمل از خواب غفلت بیدار می‌شود {reflection is awakened}، پایه‌ها و

بنیادهای همه چیز را به لرزه می‌اندازد و پس از آن است که سفسطه در گوش آگاهی لالایی می‌خواند تا دیگر بار با تکیه بر دلایلی موجه {reasons} به خواب رود... متفکر به اتفاق سوفیست‌ها قادر میشود هر چیزی را به اثبات رساند، زیرا ایشان برای توجیه هر چیزی دلایلی در چنته داشتند {they could give reasons for everything}...»

تعبیر زیر همگی افزوده مترجم‌اند و به نظر من تک‌تک‌شان واجد بار معنایی خاص‌اند و حال که کرکگور اصلاً از آن تعبیر استفاده نکرده، به چه دلیل مترجم آنها را به متن افزوده است: «غفلت» و «موجه» و «توجیه».

۱۴۱-صفحه ۲۱۶ و ۲۱۷: «این شالوده یا امر کلی است (خیر یا نیکی و غیره) یا سوژه متناهی است، یا گرایش‌ها و خواهش‌هایش و قس علی هذا».

'Either it is the universal (the good etc.), or it is the finite subject, his propensities, desires, etc' (205)

«یا» قبل از «گرایش‌ها و ...» باید حذف شود. می‌توان به جای آن چیزی نیامورد یا از تعبیری مثل «یعنی» به جای آن استفاده کرد.

۱۴۲- صفحه ۲۱۸: «این تز سوفیستی می‌تواند سهم شایان توجهی در سرنوشت نقل‌قول‌های غالباً طولانی و دشوار از گفته‌های ایشان در طول زندگی داشته باشد. بعضی نقل‌قول‌ها به شخصیت‌های حاضر و آماده در کمدهای می‌مانند...»

'This Sophistic thesis can provide a very interesting contribution to the fate of quotations in their frequently long and difficult passage through life'. (207)

کرکگور از «نقل‌قول» به صورت کلی سخن می‌گوید نه «نقل‌قول از سوفیست‌ها». ترجمه صحیح بدین قرار است:

«... سرنوشت نقل‌قول‌ها در گذار غالباً طولانی و دشوارشان در طول زندگی...»

۱۴۳- صفحه ۲۲۰: «... منفی‌بودن نامتناهی {infinite negativity} ... شرط لازم {condition} برای مثبت‌بودن مثالی {ideal positivity} است.»

مترجم «condition» را «شرط لازم» ترجمه کرده است. «شرط لازم» معادل «necessary condition» است. «condition» اعم از «شرط لازم و شرط کافی» است. مترجم وقتی «condition» را «شرط لازم» ترجمه کند، خواننده از نویسنده متن انتظار خواهد داشت که در ادامه درباره «شرط کافی» {sufficient condition} نیز سخن گوید.

۱۴۴- همان: «... نسبی بودن وجود یا فی‌نفسه و لِنفسه بودن آن {its not-in-and-for-itself}...» مترجم به «not» بی‌توجهی کرده است.

۱۴۵- صفحه ۲۲۱: «اگر سوفیست‌ها می‌توانستند بی‌وقفه سخن بگویند، او می‌توانست سکوت کند- یعنی در همه حال قادر بود عکس آنها عمل کند {that is, he could converse}»  
اولاً، «converse» در مقام فعل را نباید با «converse» در مقام اسم و صفت اشتباه گرفت.  
«converse» در مقام فعل به معنای «گفت‌وگو کردن» است، «converse» در مقام اسم و صفت به معنای «عکس» و «معکوس». فعل «converse» در معنای اسمی و صفتی «convert» است نه «converse».

ثانیاً، تعبیر «converse» در صفحه ۲۲۱ همان تعبیر «converse» صفحه ۴۱ و ۴۲ متن فارسی است. منتها مترجم به این نکته توجه نکرده است:

«هنر بلندآوازه سقراط در سوال پرسیدن یا نظر به ضرورت مکالمه در فلسفه افلاطون همان هنر گفت‌وگوکردن {the art of conversing}... سوفیست‌ها ... در حقیقت می‌دانند چگونه سخن بگویند اما نمی‌دانند چگونه گفت‌وگو {to converse} کنند».

۱۴۶- صفحه ۲۲۲: «به طور قطع می‌توان از توانایی اخلاقی سقراط سخن گفت، لیکن نقطه‌ای که او در این مسیر بدان رسید بیشتر کیفیت منفی فاعلیت بود که به موجب آن فاعلیت از درون به خود تعین می‌بخشد، اما او فاقد عینیتی بود که در آن فاعلیت به حکم آزادی درونی‌اش آزاد باشد، عینیتی که نه محدودکننده بلکه مرز وسعت‌دهنده فاعلیت ذهن است. نقطه‌ای که او بدان رسید اولاً انسجام درونی عدم تناهی مثالینی در حوزه تجرید و انتزاع بود که در آن توانایی اخلاقی او به همان اندازه که زیباشناختی (ذوقی) و اخلاقی بود، کیفیتی مابعدالطبیعی هم بود»

'...we may speak of Socrates' moral strength, but the point he reached in this respect was rather the negative qualification that subjectivity intrinsically determines itself, but he lacked the objectivity in which subjectivity in its intrinsic freedom is free, the objectivity that is not the limiting but the enlarging boundary of subjectivity. The point he reached was primarily the ideal infinity's internal self-consistency in the abstraction wherein it is a qualification just as much metaphysical as esthetic and moral' (210, 211)

تعبیر «کیفیت منفی فاعلیت» تعبیری رهزن است. این تعبیر چنین توهمی را به وجود می‌آورد که گویی همانطور که کرکگور از تعبیر «کیفیت منفی فاعلیت {subjectivity}»، «از درون به خود تعین بخشیدن» را اراده می‌کند، از چیزی تحت عنوان کیفیت مثبت فاعلیت {subjectivity} نیز

سخن می‌گوید و از آن «از بیرون به خود تعین بخشیدن» را اراده می‌کند. منتها کرکگور، در کتاب، اصلاً برآمدن «سوبژکتیویته» را مساوی با «از درون به خود تعین بخشیدن» می‌داند. در متن انگلیسی مشخص است که کرکگور به جای سخن‌گفتن از «توانایی اخلاقی» سقراط، می‌گوید که سقراط به «کیفیتی منفی» دست یافت. منظور از «کیفیت منفی» چیست؟ اینکه سوبژکتیویته از درون به خود تعین بخشد. مترجم احتمالاً خواهد گفت کرکگور در سیاق فوق تلویحاً از «کیفیتی مثبت» سخن می‌گوید که سقراط بدان دست نیافته است. این ادعا اشکالی در ملاحظه فوق ایجاد نمی‌کند. بهتر و دقیق‌تر است که به دقت جملات انگلیسی مذکور برگردانده شود تا توهمی مثل توهم فوق ایجاد نشود.

افزون بر این، آیا کنار هم گذاشتن «فاعلیت» و «عینیت» در زبان فارسی می‌تواند مراد و منظور کرکگور از جملات فوق را انتقال دهد؟ وحدت در ترجمه «subjectivity» نیز رعایت نشده است. همچنین «it is a qualification» در خط ششم به همان «کیفیت منفی» بازمی‌گردد نه «توانایی اخلاقی».

۱۴۷- صفحه ۲۲۴

«در دنیای روشن {intelligible} و بی‌غم یونانیان نیز سکوت برخاسته از آبرونی می‌بایست قدرت نفیی {negativity} می‌بود که نمی‌گذاشت فاعلیت (سوژه بودن) بیهوده و زاید بنماید. زیرا درست همانند شریعت {law}، آبرونی نیز نوعی مطالبه است، مطالبه‌ای عظیم، چرا که واقعیت را طرد می‌کند و معنویت یا دنیای مثالی {ideality} را طلب می‌کند. روشن است که معنویت یا مثال‌اندیشی از پیش، گیرم فقط به قالب امکانی عام {possibility}، در این میل حضور دارد... او از کل نظام مستقر طلب مثال‌اندیشی {ideality} می‌کرد...» در ترجمه پانویس کرکگور نیز مجدد چنین آورده شده است: «معنویت (مثال‌اندیشی)»

نکته اول: مترجم بهتر است به خواننده گوشزد کند که در متن واژه «law» به کار رفته، لیکن چون در ربط و نسبت با دین یهود آمده، آن را به «شریعت» برگردانده است. شایان ذکر است که مترجم در همین صفحه چند سطر بالاتر آن را به «قانون و شریعت» برگردانده است.

نکته دوم: مترجم معادل «روشن» را به جای «فهم‌پذیر» آورده که به نظرم نیازمند معادل در پانویس است.

نکته سوم: مترجم باز وحدت در ترجمه را رعایت نکرده و اینبار «negativity» را «قدرت نفی» ترجمه کرده است.

نکته چهارم: ترجمه «ideality» یکبار به «معنویت یا دنیای مثالی» و بار دیگر به «معنویت یا مثال‌اندیشی» از آن ترجمه‌های عجیب و غریب است. مترجم علاوه بر اینکه وحدت در ترجمه را رعایت نکرده است، به نظر می‌رسد فهم خود از «ideality» را در ترجمه آورده است. اگر تصور مترجم این است که منظور کرکگور از مطالبه «ideality» در یهود مطالبه «معنویت» است، باید این نکته را در پانویس بیاورد. مترجم می‌توانست از معادلی چون «مثالیت» در ترجمه استفاده کند و خود را گرفتار این ترجمه‌های غریب و نادرست چون «دنیای مثالی» و «مثال‌اندیشی» نسازد.

۱۴۸- صفحه ۲۲۷: «سقراط به شخصه تا بدان‌جا پیش نرفت که در مورد آگاهی علی‌العموم به ذات بسیط و بحث تفکر بالذات (self-thought) یعنی خیر [اعلی] اشاره کند و در مفهوم‌های متعین [ایده] خیر تحقیق کند، خواه آن مفهوم‌ها آنچه را می‌بایست ذاتش را به بیان آورند به طور کامل بیان می‌کردند و خواه بالواقع این ماده بود که توسط آنها تعین می‌یافت...»

'Socrates himself did not come so far that he expressed for consciousness generally the simple essence of self-thought, the Good, and investigated the determinate concepts of the Good, whether they properly expressed that of whose essence they should express, and whether in fact the matter was determined by them...' (216)

'Socrates himself only came so far as to express for consciousness generally the simple existence of one's own thought as the Good, but as to whether the particular conceptions of the Good really properly defined that of which they were intended to express the essence, he did not inquire.' (449) (Hegel's Hegel's Lectures on the History of Philosophy: Volume 1, translated by E. S. Haldane)

### جملات فوق پانویسی برای این مدعای کرکگورند:

'In the good, subjectivity legitimately possesses an absolutely valid goal for its striving, but Socrates did not start from the good but arrived at the good, ended with the good, which is why it is entirely abstract for him'.

مترجم تعبیر «did not come so far that» را در سیاق فوق به درستی متوجه نشده است. همچنین اصلاً نمی‌داند منظور مترجم از «تفکر بالذات» در مقام معادلی برای «self-thought» چیست. افزون بر این، مترجم معادل غریبی برای «matter» در سیاق مذکور آورده است. ترجمه صحیح نقل قول اول بدین قرار است:

«سقراط شخصاً چندان پیش نرفت؛ او به طور کلی، ذاتِ بسیطِ اندیشیدنی که به خود می‌اندیشد {یا خوداندیشی} را در نزد آگاهی خیر جلوه داد، و بررسی کرد و دید که آیا مفاهیم معین خیز به درستی بیانگر ذات خیر هستند یا نه و آیا آنها واقعاً ذات را تعین می‌بخشند یا نه...»

ترجمه نقل قول دوم:

«سقراط شخصاً تنها تا بدانجا پیش رفت که به طور کلی، وجودِ بسیطِ اندیشیدنی که به خود می‌اندیشد {یا خوداندیشی} را در نزد آگاهی خیر جلوه دهد، لکن در باب اینکه آیا تصورات معینی از خیز به واقع و به درستی معرف ذات خیر بودند یا نه، پژوهشی انجام نداد...»

تفاوت دو ترجمه انگلیسی از متن هگل به وضوح نشان می‌دهد که مترجم فارسی باید هم ترجمه مترجمان کتاب «مفهوم آبرونی» از متن هگل و هم ترجمه انگلیسی هالدین از آن متن را ترجمه می‌کرد تا خواننده با مقایسه هر دو ترجمه و احیاناً ترکیبی از آنها مدعای کرگور را دریابد.

نکته‌ای درباره ترجمه «self-thought» به «اندیشیدنی که به خود می‌اندیشد»:

در فصل «Thought as Self-Thought» کتاب «From Word to Silence: the Rise and Fall of Logos» جناب Raoul Mortley، نقل‌قولی از کتاب «درباره نفس» و نقل‌قولی از کتاب «متافیزیک» ارسطو دیدم که می‌توان مدعی شد مفهوم «self-thought» را توضیح می‌دهد. آن دو نقل‌قول را علیم‌راد داوودی، در «درباره نفس»، و شرف‌الدین خراسانی، در «متافیزیک»، به ترتیب بدین صورت ترجمه کردند: «عقل در این مورد قادر است خود را نیز بیندیشد» (۲۱۶)؛ «پس عقل، چون برترین چیز است، به خودش می‌اندیشد و اندیشیدن او اندیشیدن به اندیشیدن است» (۴۰۹).

نکته‌ای درباره ترجمه «self-thought» و «one's own thought» به «خوداندیشی»:

تعابیر انگلیسی مذکور، معادل تعبیر آلمانی «Sichselbstdenkens» اند (رجوع شود به صفحه ۲۱۶ «The Concept of Irony» که مترجمان انگلیسی متن آلمانی نقل‌قول را هم آورده‌اند). پس از کمی جستجو دریافتم که هگل در پاراگراف ۵۹۲ کتاب «پدیدارشناسی روح»، در بخش «آزادی مطلق و ترور»، نیز از این واژه استفاده کرده است. این واژه را ای. وی. میلر {A. V. Miller} و تری پینکارد {Terry Pinkard} به ترتیب «the thinking of oneself» و «thinking-thinking itself» ترجمه کرده‌اند {پینکارد در پانویس نیز معادل آلمانی واژه را آورده است} (رجوع شود به صفحه ۳۶۱

ترجمه «پدیدارشناسی روح»، نشر آکسفورد، سال انتشار ۲۰۰۴؛ صفحه ۳۴۴ ترجمه «پدیدارشناسی روح» نشر کیمبریج، سال انتشار ۲۰۱۸). باقر پرهام واژه مذکور را «خوداندیشی» ترجمه کرده و معادل آلمانی آن را نیز در پرانتز نوشته است (رجوع شود به صفحه ۶۳۵ ترجمه «پدیدارشناسی جان»، نشر کندوکاو، سال انتشار ۱۳۹۰). عبدالکریم رشیدیان نیز در گزیده «آزادی مطلق و ترور» کتاب «از مدرنیسم تا پست مدرنیسم» آن را «خوداندیشی» ترجمه کرده است (رجوع شود به کتاب «از مدرنیسم تا پست مدرنیسم»، بخش «آزادی مطلق و ترور»، صفحه ۹۱، نشر نی، ویراست جدید، چاپ اول).

همچنین شایان ذکر است که در این پاراگراف «پدیدارشناسی روح»، میان واژه مذکور با واژه «خودآگاهی {Self-consciousness}» از طریق کاربرد حرف «یا {or}» ربط و نسبت برقرار شده است.

۱۴۹- صفحه ۲۲۹: «درست به همانگونه که اشتیاق {enthusiasm} و تحرک فکری او در نشست‌ها و برخاست‌های روزانه به شاگردانش الهام می‌بخشید، شور و شوقش به حفظ موضع خویش {the enthusiasm of his position} انرژی نهفته در فلسفه‌های مثبت {positivity} بعدی را به کار می‌اندازد».

وحدت در ترجمه رعایت نشده است.

تعبیر «حفظ» نمی‌دانم چرا در ترجمه آمده است. باید از همان تعبیر «اشتیاق به موضعش» استفاده شود.

۱۵۰- همان

مترجم در این صفحه «negativity» را «فلسفه منفی» و «positivity» را «فلسفه مثبت» ترجمه کرده است. کرکگور در صفحه ۲۲۷ از مکاتب سقراطی سخن می‌گوید و این سوال را به تبع هگل می‌پرسد که وقتی سقراط هیچ «نظام مثبتی» در اندیشه خود نداشت، یا به بیان دیگر، با اندیشه خود هیچ نظامی تأسیس نکرد، این مکاتب چگونه از دل اندیشه وی سربرآوردند؟ مترجم با پیش چشم نهادن این مطلب، تعبیر «positive system» را در صفحه ۲۲۷ «نظام فلسفی مثبت» ترجمه کرده و به تبع آن تعابیر مذکور را در صفحه ۲۲۹ به «فلسفه منفی» و «فلسفه مثبت» برگردانده است. دقیق‌تر بود که تعبیر «فلسفی» و «فلسفه» در ترجمه نیاید، لکن اگر مترجم مدعی است که فهم متن را راحت‌تر می‌سازد باید به معادل این واژگان در پانویس اشاره می‌کرد. تعبیر «negativity» در همین صفحه دوبار دیگر نیز به کار رفته که یکبار

به تبع واژه «طوفان»، «طوفان نفی نامتناهی» و دیگر بار «منفیت نامتناهی» ترجمه شده است؛ همچنین صفحه ۲۴۱: «سقراط به چه معنی فلسفه‌ای مثبت {positivity} داشت»؛ و صفحه ۲۵۴: «فلسفه مثبتی {positivity} که وی از آن دفاع می‌کند».

۱۵۱- صفحه ۲۳۲: «دانستن اینکه چگونه اجزاء یا مولفه‌های کثیر را به درستی در قالب وحدتی جامع {unity} ترکیب کنیم و آنگاه آن وحدت {a larger unity} نیز مطابق با ماهیت خودش، به اجزائی کثیر تجزیه کنیم»  
چرا تعبیر «جامع» به ترجمه افزوده شده است؟ اگر ترجمه را دقیق‌تر می‌کند، پس چرا در عبارت دوم استفاده نشده است؟

۱۵۲- همان: «... جداساختنی که وحدت به وسیله آن تجزیه می‌شود همانا سویه منفی گفتار مستدل و برهانی {discursiveness} است».  
ترجمه دقیق:  
«استدلال‌ورزی».

۱۵۳- همان: «احتیاط‌ورزیدنی شک‌آمیز (اپوخه‌وار)»

'a skeptical reserve (epoche)'

«a skeptical reserve» در واقع روی هم برگردان «اپوخه» است؛ «skeptical» برگردان «اپوخه» نیست. متأسفانه در ترجمه فارسی فوق چنین تصویری به ذهن می‌آید. بنابراین تعبیر «اپوخه‌وار» باید به «اپوخه» تغییر پیدا کند.

۱۵۴- صفحه ۲۳۷

از این صفحه به بعد مترجم «morality» را، با استناد به تقریر هگل از اندیشه سقراط، «وجدان اخلاقی» ترجمه کرده و بعد از عبارتی چون «بنیانگذار وجدان اخلاقی» در ترجمه «the founder of morality» استفاده کرده است. او در پانویس، ترجمه خود را نیز به یادداشت مترجمان انگلیسی مستند ساخته است. پس از رجوع به یادداشت‌های مترجمان انگلیسی با چنین عباراتی مواجه می‌شویم:

'The distinction between these two words is a very important one. Schweigler, in explaining Hegel's position in his "History of Philosophy," states that Hegel asserts that Socrates set *Moralität*, the subjective morality of individual conscience... As Dr. Stirling says in his Annotations to the same work (p. 394), "There is a period in the history of the State when people live in tradition; that is a period of unreflected *Sittlichkeit*, or natural observance. Then there comes a time when the observances are questioned, and when the right or truth



they involve is reflected into the subject. This is a period of *Aufklärung*, and for *Sittlichkeit* there is substituted *Moralität*, subjective morality: the subject will approve nought but what he finds inwardly true to himself, to his conscience.' (535-536)

مترجم از این عبارات نتیجه گرفته است که برای «morality» تعبیر «وجدان اخلاقی» را برگزیند و برای «ethics» «حیات اخلاقی». نخستین سوالی که به ذهن می‌رسد این است که اگر واژه دانمارکی را می‌شد «moral conscience» ترجمه کرد، چرا مترجم انگلیسی ترجیح داده است از تعبیر «morality» استفاده کند و بعد تقریباً یک صفحه یادداشت بنویسد و درباره این واژه توضیح دهد؟ اصلاً تعبیر «بنیانگذار وجدان اخلاقی» یعنی چه؟ در یادداشت مذکور از «اخلاق سوپزکتیو برآمده از وجدان فردی» و «آنچه سوژه در باطن خود نزد وجدانش حقیقی می‌یابد» سخن گفته شده است، لکن از «وجدان اخلاقی» به تنهایی سخن گفته نشده است. مترجم می‌توانست از همان تعبیر «اخلاق» استفاده کند و بعد در یادداشت نکات مذکور را متذکر شود. بنابر مدعیات مذکور، در نظر هگل سقراط «بنیانگذار» اخلاقی است که برآمده از وجدان است، نه بنیانگذار «وجدان اخلاقی». به نظرم بهتر بود مترجم در برگردان این واژگان هگل نگاهی به سنت ترجمه فارسی آنها نیز می‌انداخت.

انتخاب‌های معادل‌های مذکور در سرتاسر متن تکرار شده است. هرچند گاه فقدان وحدتی نیز مشاهده می‌شود، از جمله: در صفحه ۲۴۱ «morality» دوبار به «وجدان اخلاقی» و «moral individual» به «فرد دارای وجدان» ترجمه شده است.

۱۵۵- همان {جمله از هگل است}

«سقراط ذات را به منزله "من" کلی بیان میکند، یعنی به منزله خیر، آگاهی که قائم به خویش است؛ خیر فی نفسه، آزاد از واقعیت موجود، آزاد برای برقراری رابطه آگاهی با واقعیت موجود- خیر فی نفسه همان آگاهی حسی فردی است (احساس و تمایل)-...»

'Socrates expresses essence as the universal I, as the good, the consciousness resting in itself; the good as such, free from existent reality, free toward the relation of consciousness to existent reality- it is individual sensuous consciousness (feeling and inclination)- ...' (226)

'Socrates expresses real existence as the universal 'I,' as the consciousness which rests in itself; but that is the good as such, which is free from existent reality, free from individual sensuous consciousness of feeling and desire, free finally from the theoretically speculative thought about nature, which, if indeed thought, has still the form of Being and in which I am not certain of my existence' (385) (Hegel's Hegel's Lectures on the History of Philosophy: Volume 1, translated by E. S. Haldane)

مرجع ضمیر «it» در خط سوم، «existent reality» است نه «the good as such». ۱۵۶- صفحه ۲۳۹: «در اینجا فرد تابع اخلاقیات فردی برخوردار از آزادی منفی است که وجود دیگری محدودش نمی‌کند. وقتی فردی بتواند خود را در دیگری بازشناسد...»

'Here the moral individual is the negatively free individual. He is free because he is not bound by another, but he is negatively free precisely because he is not limited in another. When the individual by being in his other is in his own...' (228)

نکته اول: مترجم این جملات را ترجمه نکرده است:

'He is free because...'

'...but he is negatively free precisely because he is not limited in another'

نکته دوم: مترجم در این جمله عبارت «moral» را «اخلاق فردی» ترجمه کرده و بدین ترتیب وحدت در ترجمه morality و مشتقات آن را با توجه به ترجمه خود، هرچند نادرست، رعایت نکرده است.

نکته سوم: کمی دقت نشان می‌دهد که جملات به دقت از یکدیگر منتج شده‌اند. بنابراین تعبیر به کار رفته در ابتدای خط سوم یعنی «in another» در جمله بعدی به صورت «in his other» آمده است. از این رو جملات باید به صورتی ترجمه شوند که خواننده متن فارسی بتواند مانند متن انگلیسی استنتاجات کرکگور دریابد.

۱۵۷- صفحه ۲۴۰: «بخش غیرعقلایی {irrational}-احساسی روح {soul}»  
«عقلانی» وصف «عقل» است، «عقلایی» وصف «عقلا». ترجمه صحیح واژه «rational»  
«عقلانی» است نه «عقلایی».

۱۵۸- صفحه ۲۴۳: «او می‌گذارد نظم مستقر تداوم یابد، و در نتیجه این نتیجه مثبت نیست که از نفی نامتناهی او به دست می‌آید بلکه امر مثبتی است که مقدمه آن نفی به شمار می‌آید»

'Here he lets the established order [Bestaaende] continue, and as a result this is not the positivity that follows from his infinite negation but a positivity that precedes it' (233)

کسی که این متن را بخواند، تصور خواهد کرد در اینجا کرکگور دقیقاً از معادل‌های «مقدمه» {predicate} و «نتیجه» {conclusion} منطقی استفاده کرده است. منتها توجه به متن انگلیسی

نشان می‌دهد که اینطور نیست. مترجم باید این نکته را مدنظر قرار دهد که ترجمه متن فلسفی بدون توجه به این ظرایف از دقت تهی می‌شود.

۱۵۹- صفحه ۲۵۶: «در روزگاری نه چندان دور آدمی می‌توانست... ظاهری فرهیخته از خود بروز دهد و به چشم دیگران آدمی دارای دیدگاهی راجع به زندگی و فهمی از عالم امکان {the world} جلوه کند...»

باز هم افزوده‌ای دیگر از مترجم که بار معنایی خاص دارد.

۱۶۰- صفحه ۲۵۶: «اگر ایام شکوه و جلال او همچنان برای تنی معدود خاطره‌ای زنده باشد، باز هم حالت چهره و وجناتش برای جهان معاصر که او چونان غریبه‌ای اجنبی در آن به سر می‌برد معمایی نگشودنی است.»

'... if his days of glory were not still a fresh memory for a few, his facial expression would be a riddle to the contemporary age' (246)

مترجم به «were not» بی‌توجهی کرده است.

۱۶۱- صفحه ۲۵۸: «ما درباره این قسم پیچ و خم‌های آبیرونی در گفتار {ironic turns of speech} سخن می‌گوییم: جدیت آن را نباید جدی گرفت»  
اولاً «سخن» باید حذف شود.

ثانیاً مراد و منظور از «turns of speech» همان «turns of phrase» است؛ به تعبیر «فرهنگ پویا»: «نحوه یا طرز یا سبک بیان»

۱۶۲- صفحه ۲۶۴: «اما هرچه انگیزه فرد برای آنکه هرازگاهی و البته نه همواره و تا ابد مثلاً صدراعظم شود قوی‌تر باشد...»

'However, the more it is an urge to be a human being once in a while and not always and forever the chancellor, the more poetic infinity ... the more pronounced is the irony.' (252)

ترجمه صحیح و رسا تقریباً چنین چیزی است:

«هرچه آدمی گاه‌گاه بیشتر بخواهد انسان باشد و همواره و همیشه صدراعظم نباشد...»

۱۶۳- همان: «ویژگی چشمگیر آبیرونی همانا آزادی درون‌ذاتی است که همواره امکان قسمی صیورت (=شدن) {a beginning} را در دست دارد...»

مترجم بی‌دقتی کرده و «beginning» را «becoming» دیده و ترجمه کرده است.

۱۶۴- صفحه ۲۶۵

مترجم «Jesuitism» را در یک خط یکبار «دورویی [یسوعی‌گری]» برگردانده و بار دیگر «دورویی». به مترجم میتوان چهار اشکال گرفت: یک: چرا واژه‌ای که اسم خاص هست را ترجمه کرده است؟ دو: چرا به شیوه ترجمه خود وفادار نمانده است؟ وی در صفحه ۱۶۵ واژه مذکور را «یسوعیت» برگردانده و بعد در پانویس مراد و منظور کرکگور از آن را توضیح داده است؛ در صفحه ۲۳۹ نیز آن را «آیین یسوعی» ترجمه کرده است. سه: آیا جز این است که خواننده با خواندن متن فارسی گمان می‌کند «یسوعی‌گری» افزوده مترجم انگلیسی یا فارسی است و کرکگور در واقع از «دورویی» یعنی «hypocrisy» سخن می‌گوید؟ چهار: کرکگور، بنابر متن انگلیسی، در بند بعد از «hypocrisy» سخن گفته و مترجم آن را «دورویی» ترجمه کرده است. آیا جز این است که خواننده متن فارسی تصور میکند واژه به کار رفته در پاراگراف پیشین همان واژه به کار رفته در این پاراگراف است و کرکگور در واقع از یک واژه و بالتبع یک مفهوم واحد سخن می‌گوید؟

۱۶۵- صفحه ۲۶۸: «... آبرونی هر آینه چشم تیزبین و خطاناپذیری است برای کشف و تشخیص اعوجاج‌ها، اشتباه‌ها و بیهودگی‌های هستی {what is... vain in existence} ... آبرونی ... به بطالت و عجب {vanity} اشاره می‌کند... آبرونی بطالت و عجب {vanity} را از بین نمی‌برد: آبرونی با بطالت و عجب {vanity} همان نسبتی را ندارد که ... آبرونی فاقد ویژگی نجات‌بخش کم‌دی است اما در عوض بطالت {vanity} را در بطالتش تقویت می‌کند...»  
مترجم در صفحه ۱۸۵ جمله «all human striving is vanity, accomplishes nothing» را اینطور ترجمه کرده است: «کل جدوجهد بشری بیهوده است و هیچ حاصلی در پی ندارد».  
«vanity» در بالا در واقع به همان معنای «بیهودگی» و «پوچی» است و به معنای «خودبینی» و «غرور» یا «عجب» نیست. مترجم در صفحه ۲۷۰ «is vanity» را «بطالت است و جز بیهودگی در کار نیست» ترجمه کرده است؛ شایان ذکر است که مترجم در پانویس صفحه ۲۷۰ آیه «all is vanity» را «زندگی سراسر بیهودگی است» ترجمه کرده، منتها در متن کرکگور از واژه «بطالت» استفاده کرده است.

۱۶۶- صفحه ۲۶۹: «آبرونی به موجب ذاتش عملی است، و تنها از آن روی در مقام نظر می‌ایستد تا دیگر بار به مرتبه عمل پای بگذارد- به عبارت دیگر، آبرونی نظری با آبرونی ناظر به خود سروکار دارد نه با آبرونی موقعیت»

'... irony is essentially practical, that it is theoretical only in order to become practical again-in other words, it has to do with the irony of itself and not with the irony of the situation' (257)

نکته اول: مشخص نیست چرا مترجم تعبیر «به موجب ذات» را بر «ذاتاً» ترجیح داده است؟  
نکته دوم: مرجع ضمیر «it» بعد از «in other words» «آیرونی نظری» نیست. کرکگور اصلاً از چنین تعبیری، یعنی «آیرونی نظری»، استفاده نمی‌کند. مرجع ضمیرش خود «آیرونی» است. کرکگور در واقع می‌کوشد «با عباراتی دیگر» همان مدعای اولی خود یعنی اینکه «آیرونی ذاتاً عملی است» را توضیح دهد.

نکته سوم: پیشتر درباره این صحبت کردم که مترجمان متن کرکگور بهتر است با ترجمه خود بر استعاره‌های آن نیفزایند؛ متن او به‌خودی خود آکنده از استعاره است. به این تعبیر توجه کنید: «در مقام نظر می‌ایستد»؛ «به مرحله عمل پای گذارد»

۱۶۷- صفحه ۲۷۰: «در آیرونی، از آنجا که همه‌چیز مشمول قاعده بطالت می‌شود { is shown to be vanity...»

مگر کرکگور از «قاعده‌مندی» بطالت یا بیهودگی در متن سخن گفته که مترجم چنین افزوده‌ای به متن افزوده است؟

۱۶۸- در صفحه ۲۷۲ مترجم «the prophetic individual» را «فرد پیامبرصفت یا باخبر از آینده» ترجمه کرده است. معادل اصلی چنین ترجمه‌ای باید در پانویس ذکر شود. هرچند می‌توان مدعی شد که کرکگور در ادامه «prophet» را صرفاً به همان معنای «نبی یا پیامبر» به کار می‌برد. ۱۶۹- همان: «فعلیت گذشته چون همچنان خود را برحق میداند قربانی می‌طلبد فعلیت نوین چون برحق است قربانی می‌دهد»

'The past actuality shows itself to be still justified by demanding a sacrifice, the new actuality by providing a sacrifice' (260)

ترجمه دقیق با استفاده از برخی معادل‌های مترجم و کمی دخل و تصرف:  
«فعلیت گذشته برای آنکه نشان دهد هنوز هم موّجه و پذیرفتنی است قربانی می‌طلبد، فعلیت جدید چنین کاری را با قربانی دادن به انجام می‌رساند»

۱۷۰- صفحه ۲۷۶: «فاعلیت، رویاروی فعلیت مفروض جهان، قدرت آن را، اعتبار و معنای آن را، حس می‌کند»

'Face-to-face with the given actuality, the subjectivity feels its power, its validity and meaning. But as it feels this, it rescues itself, as it were, from the relativity in which the given actuality wants to keep it.' (263)

مرجع ضمیر «its» در عبارت «its power» و «its validity and meaning»، «subjectivity» است نه «the given actuality».

۱۷۱- صفحه ۲۷۸: «درست همانطور که آبرونی شگل در حوزه زیباشناختی بر مبنای استیلائی فراگیر احساسات قضاوت می‌کرد...»

'... just as the irony of the Schlegels had passed judgment in esthetics on an encompassing sentimentality...' (265)

«to pass judgement on something» به معنای «درباب چیزی تصمیم‌گیری کردن و داوری کردن» است نه «بر مبنای چیزی تصمیم‌گیری کردن و داوری کردن»

۱۷۲- همان: «یکی از امتیازهای بزرگ هگل این است که او قصد داشت نگذارد اسرافکاران لابالی عرصه نظروزی {the prodigal sons of speculation} در سراشیب تباهی افتند. لیکن او {هگل} هرگز از ملایمترین وسایل برای این منظور بهره نجست... صدایش همیشه آرام و پدرانه {fatherly} نبود...»

«prodigal son» به داستان «پسر ولخرج» در انجیل لوقا باب ۱۵، آیات ۱۱ تا ۳۲ اشاره دارد. بی‌توجهی مترجم به ربط و نسبت «son» و «father» در ترجمه مشخص است. جالب است که مترجم متوجه این اشاره در صفحه ۲۸۷ شده، ولی خطای خود در صفحه ۲۷۸ را اصلاح نکرده است: «تفکری نظری مدرن... همچون پسر مسرف عیاش {the prodigal son}... به نزد پدرش رفت...»

۱۷۳- صفحه ۲۷۹: «به جای خود در این باره بحث خواهیم کرد که کجای کار برداشت شگل از آبرونی می‌لنگد و هگل از چه لحاظ به آن برداشت میدان داده است»

'What was wrong and unwarranted with Schlegel's irony as well as Hegel's good services in this respect will be discussed in the appropriate place'

افزون بر اینکه مترجم «wrong and unwarranted» را صرفاً با تک عبارت «کار چیزی لنگیدن» برگردانده است، در ترجمه قسمت مربوط به هگل خطا کرده است. هگل، آنطور که مترجم فارسی دریافته، «به برداشت شگل... میدان نداده است»، بلکه هگل کمک کرده است تا آنچه در آبرونی شگل خطا و ناموجه است را دریابیم.

۱۷۴- همان: «راستش را بخواهید هگل از موضع بالا و به چشم حقارت {immense scorn and superiority} به کسانی نظر می‌اندازد که غالباً ایشان را به طعنه «مشتی از خود راضی» {the superior people} می‌خواند».

مترجمان انگلیسی برای «the superior people» یادداشتی طولانی آورده‌اند که بخشی است از کتاب «فلسفه هنرهای زیبا» هگل (رجوع شود به صفحه ۵۴۰ کتاب «The Concept of Irony») یکی از معانی «superior» «خودپسند» است، لیکن با توجه به تعریفی که از این دست افراد در نقل قول ارائه شده از کتاب هگل دیده می‌شود، «superior» به همان معنای اصلی خود یعنی «والا تر» یا «برتر» است. کرکگور نیز می‌گوید که هگل از آنها تحت عنوان «انسان‌های برتر» یاد می‌کند، لیکن با «immense scorn and superiority».

۱۷۵- صفحه ۲۸۳: «واقعیت بالفعل ظاهر یا نمودی بیش نیست، چیزی به غیر از شباهت {semblance} و بطلت نیست».

مترجم بی‌دقتی کرده و «semblance» را «resemblance» دیده و ترجمه کرده است.

۱۷۶- صفحه ۲۸۴: «اجرای حکم اعدام {سقراط} در عمل تأثیری ندارد {has little upbuilding effect}...»

«upbuilding» اصطلاحی خاص در متون کرکگور است و کرکگور حتی از این اصطلاح در عنوان آثار خود نیز بهره گرفته است؛ برای اطلاع بیشتر از نحوه استعمال این واژه در متون کرکگور بنگرید به به یادداشت شماره سه هاوارد و ادنا هونگ بر کتاب کرکگور با نام «Eighteen Upbuilding Discourses». مترجم فارسی آن را در صفحات قبل «سازنده» ترجمه کرده است. نمیدانم چرا اینجا وحدت را رعایت نکرده است. منتها اگر به نظر مترجم در این سیاق این معادل بهتر مطلب را انتقال می‌دهد باید معادل آن را در پانویس بیاورد.

۱۷۷- صفحه ۲۸۸: «آنچه برون از قلمرو تجربه جای دارد و همچون {like} جسمی سخت با فاعل تجربه {the experiencer} تصادم میکند و سپس بر اثر نیروی این تصادم از او جدا میشود- باری، منظور شیء فی‌نفسه است که علی‌الدوام فاعل تجربه {the experiencing subject} را امتحان می‌کند... این جسم بیرونی {externality}، این شیء فی‌نفسه همانا نقطه ضعف نظام فلسفی کانت بود»

گویی گاه برای مترجم فارسی متن انگلیسی و واژه‌های به کار رفته در آن محلی از اعراب ندارد. چرا باید برای دو واژه متفاوت در انگلیسی، هرچند با معنای مشابه، مترجم یک معادل را برگزیند و اصلاً خواننده را مطلع نسازد؟

همچنین منظور از «externality» «برون بودن»، به معنای عام کلمه، نسبت به «سوژه تجربه‌کننده» است، بنابراین تعبیر «جسم بیرونی» اصلاً دقیق نیست. اصلاً تعبیر «جسم» یا «body» درباره «شیء فی‌نفسه» یا «thing in itself» کانتی تعبیری رهزن و خطاست؛ جالب است که اگر دقت کنید کرکگور نیز در جمله نخست می‌گوید «that which is ... like a hard body» نه «that which is ... a hard body».

۱۷۸- صفحه ۲۸۹: «فیشته معضل این فی‌نفسه را با جای‌دادن آن در بطن تفکر رفع کرد؛

فیشته من را در {اصل اینهمانی} من-من بدل به ذاتی نامتناهی کرد {he infinitized the /in /-}»  
تعبیر «ذات» را مترجم از کجا آورده است؟ نمی‌دانم. کرکگور می‌گوید «فیشته من را در {اینهمانی انتزاعی} من-من نامتناهی ساخت». منظور خود از «نامتناهی ساختن» را در خط بعدی توضیح داده است:

'The producing I is the same as the produced I. I-I is the abstract identity' (273)

جالب است که مترجم فارسی چند خط پایینتر از تعبیر زیر استفاده کرده است که اصلاً در آن خبری از «ذات» نیست: «هنگامی که فیشته من را بدین نمط نامتناهی کرد {infinitized the /}».

۱۷۹- صفحه ۲۹۱ و ۲۹۲: «این اصل فیشته‌ای... به دست شگل و تیک افتاد و این دو بر

مبنای آن به فعالیت فکری در جهان روی آوردند. این اصل معضلی دوگانه داشت. در وهله اول، من تجربی و متناهی با من ازلی و ابدی خلط می‌شد؛ در وهله دوم، فعلیت مابعدالطبیعی با فعلیت تاریخی به هم می‌آمیخت. بدین قرار یک موضع مابعدالطبیعی ابتدایی اجمالاً به واقعیت بالفعل اطلاق می‌شد»

'This Fichtean principle that subjectivity, the /, has constitutive validity, is the sole omnipotence, was grasped by Schlegel and Tieck, and on that basis they operated in the world. In this there was a twofold difficulty. In the first place, the empirical and finite / was confused with the eternal /; in the second place, metaphysical actuality was confused with historical actuality. Thus a rudimentary metaphysical position was summarily applied to actuality' (275)



«اصل فیشته‌ای» «twofold difficulty»، یا به تعبیر مترجم، «معضلی دوگانه» ندارد، بلکه درک و دریافت شلگل و تیک از اصل مذکور و «فعالیت» آنها بر پایه آن اصل در جهان، «معضلی دوگانه» دارد. همچنین به نظرم تعبیر «اشتباه گرفته می‌شد» معادل بهتر و رساتری برای «to be confused with» در این سیاق است. افزون بر این، «اطلاق می‌شد» در خط پایانی باید به «اطلاق شد» تغییر پیدا کند.

۱۸۰- صفحه ۲۹۲: «فاعلیت درون‌ذاتی نبود که می‌بایست در اینجا پیش افتد و پیش تازد، زیرا فاعلیت از پیش در وضعیت‌های متعلق به جهان داده می‌شد؛ بلکه فاعلیتی غلوآمیز بود، فاعلیتی برکشیده تا مرتبه قدرت ثانی [یعنی بزرگترین قدرت بعد از قدرت خدا]»

'It was not subjectivity that should forge ahead here, since subjectivity was already given in world situations, but it was an exaggerated subjectivity, a subjectivity raised to the second power' (275)

واقعاً در عجبم که چرا مترجم چنین مطلب نادرستی را در قلاب نوشته است. این جمله تقریباً تکرار همان جمله صفحه ۲۵۲ متن فارسی است، آنجا که کرکگور از دو «تجلی» آبرونی در تاریخ سخن می‌گوید. منظور کرکگور از «second power»، بنابر ترجمه فارسی خود مترجم، بدین قرار است:

«... در تجلی اول است که فاعلیت حقوق خود را برای نخستین بار در تاریخ جهان مطالبه میکند... برای آنکه شیوه نوینی از آبرونی بتواند به ظهور رسد، می‌باید از بطن اظهار شکل باز والاتری از فاعلیت برون آید. باید فاعلیتی باشد که به مرتبه دومین قدرت رسیده است {it must be subjectivity raised to the second power}، قسمی فاعلیت فاعلیت، که متناظر است با تأمل در تأمل... فاعلیت... در متن دومین توانمندی‌اش {in its second potency}»

۱۸۱- صفحه ۲۹۵: «آبرونی واقعیت بالفعل خود را در همراهی شهبواران و خنیاگران دوره گرد قرون وسطی می‌جست و به کردار ایشان سوار بر اسبی چالاک و بازی دست‌آموز بر ساعت دست راست دل در گرو عشق دوشیزه‌ای والامقام می‌نهاد»

'It sought its actuality in the Middle Ages in the company of knights and troubadours, fell in love with a noble maiden on a spirited horse with a falcon trained for the hunt on her outstretched right arm' (277)

«سوار بر اسبی چالاک و بازی دست‌آموز...» مربوط به «noble maiden» یا به تعبیر مترجم فارسی «دوشیزه والامقام» است نه آبرونی. فارغ از تعبیر «a noble maiden on a ... horse with» ضمیر «her» نیز گویاست.

۱۸۲- همان: «از لحاظ آبرونی، فرهنگ یونان قدیم به مثابه رکنی جهان-تاریخی اعتبار ذاتی نداشت {had no validity}...»

معلوم نیست وصف «ذاتی» را مترجم بر چه اساسی در ترجمه آورده است؟  
۱۸۳- صفحه ۲۹۷: «لیکن فرد هم وظیفه دارد به سهم خود موجد فعلیت شود»

'But for the individual actuality is also a task that wants to be fulfilled' (279)

به جملات زیر، بنابر ترجمه خود مترجم، توجه کنید:  
«اما واقعیت بالفعل (فعلیت تاریخی) نسبتی دوگانه با فاعل درون ذات دارد: از جهتی به هدیه‌ای می‌ماند که نمی‌توان آن را رد کرد و از جهتی به وظیفه‌ای مانند است که می‌خواهد اجابت شود» (۲۹۳)

'But actuality (historical actuality) stands in a twofold relation to the subject: partly as a gift that refuses to be rejected, partly as a task that wants to be fulfilled' (276)

ترجمه صفحه ۲۹۷ نادرست است، ولی ترجمه صفحه ۲۹۳ توانسته منظور کرکگور را انتقال دهد.

۱۸۴- صفحه ۲۹۸: «از منظر آبرونی، «شاعرانه زیستن» به معنای جدوجهد هنرمندان‌های نیست که به یاری گوهر قدسی {the divine} در انسان می‌شتابد...»  
خواننده متن فارسی گمان می‌کند کرکگور در اینجا از «the divine essence» در انسان سخن می‌گوید، در حالی که کرکگور در واقع از «the divine» در انسان سخن می‌گوید.

۱۸۵- صفحه ۳۰۴ و ۳۰۵: «کسالت {boredom} یگانه رشته تداوم‌بخشی است که اهل آبرونی به دست دارد. کسالت {boredom}، این ابدیت خالی از محتوا، این ژرفای کم‌عمق، این اشباح مشحون از جوع»

نمی‌دانم دلیل مترجم برای استفاده نکردن از معادل «ملال» چیست. تنها چیزی که می‌دانم این است که نمی‌توان بدون دلیل یک معادل تقریباً جاافتاده را تغییر داد؛ متفکران فارسی‌زبان متعدد و متنوعی از همین معادل برای ترجمه واژه مذکور استفاده کرده‌اند، از جمله داریوش آشوری در «فرهنگ علوم انسانی» {نشر مرکز، ویراست دوم}، سیاوش جمادی در «متافیزیک چیست» هایدگر {صفحه ۱۷۱، نشر ققنوس، چاپ هشتم. معادل جمادی «ملالت» است. شایان ذکر است جمادی در پانویس همین صفحه میان «ملالت» و «کسالت» تمایز قایل شده و دلیل

خود را نیز ارائه داده است}، مراد فرهادپور در «تجربه مدرنیته» مارشال برمن {صفحات ۲۵۵ و ۳۴۲، نشر طرح‌نو، چاپ هشتم}، بهاء‌الدین خرمشاهی در «درد جاودانگی» میگل د اونامونو {صفحه ۲۹۱، نشر ناهید، چاپ هشتم} و قس‌علی‌هذا. جالب است که خود مترجم کتاب، یعنی صالح نجفی، لااقل در یک سخنرانی از واژه «ملال» برای ترجمه این واژه استفاده کرده است {تأکید در نقل قول زیر از من است}:

«مسیح‌باوری سیاسی تلاشی است برای برقراری پیوند دوباره بین فرم و زندگی. از دید شارپ، این مسیح‌باوری سیاسی هایدگریسم جدید و چپ است و برای این قضیه آگامبن از تفسیر هایدگر از «ملال» {boredom} عمیق» استفاده کرده و کوشیده یک روایت جدید از آن ارائه کند. ما انسان‌های متمدن موجوداتی هستیم که بین کار دل و خفقان آمیزترین فضاهای ملال هیچ حد واسطی نمی‌شناسیم. به گفته آگامبن انسان‌ها موجوداتی هستند که همیشه چند لحظه قبل از شروع جشن یا چند لحظه بعد از پایان جشن هستند و هیچ وقت نمی‌توانند فضایی جشن را روایت کنند. به این ترتیب ما احتیاج داریم به هسته رادیکال خود آن ملال عمیق که هایدگر از آن حرف می‌زد و باید آن را آگاهی انعکاسی از بی‌خانمانی وجودی وضعیتی بخوانیم که در آن گرفتاریم» (صالح نجفی در نشست «الاهیات و سیاست»: آیا فقط آگامبن می‌تواند نجاتمان دهد؟ روزنامه شرق، شماره ۳۱۶۳، ۱۲/۳/۱۳۹۷، صفحه ۸؛ در آدرس اینترنتی زیر در دسترس است:

<http://www.magiran.com/npview.asp?ID=3753173>)

شایان ذکر است مترجم از معادل «ملال» برای واژه «spleen» در صفحه ۳۰۵ استفاده کرده است. اگر مترجم مدعی است که معادل «کسالت» در این سیاق معادل بهتری است، باید اصل واژه را در پانویس بنویسد و دلیل خود را نیز ذکر کند.

## ۲- واژه یا عبارات یا جملات ترجمه‌نشده

۱- توضیحاتِ اِف سی سیبرن درباره پذیرفته شدن رساله سورن کرکگور (صفحه ۲ متن انگلیسی)

[The Faculty of Philosophy of the University of Copenhagen has judged this inaugural dissertation worthy, which, together with the additional theses, having been duly defended, acquires for the author the degree of Master of Arts.

July 16, 1851 F. C. Sibbern, Current Dean of the Faculty of Philosophy]

'Since it would be too lengthy to quote Baur, may I refer the reader to the section beginning on page 90 and ask him to read pages 90, 91, and 98' (32)

مترجم جملات فوق را که در واقع در پانویس آورده شده ترجمه نکرده است. به احتمال زیاد مترجم با خود گفته است که چون این پانویس از اهمیت چندانی برخوردار نیست و کتاب معرفی شده هم به زبان فارسی موجود نیست و نویسنده آن هم چندان شناخته شده نیست بنابراین ترجمه پانویس مذکور چندان مهم نیست. به نظرم در مقام مترجم طرح چنین استدلالی با اشکالات زیادی همراه است و اگر هم آن استدلال را بدون اشکال فرض کنیم، باز هم مترجم باید لااقل پانویسی بنویسد و خواننده را نسبت به ترجمه نکردن آن آگاه سازد یا همان پانویس نسخه انگلیسی را عیناً در ترجمه فارسی بیاورد. مترجم گاه صفحات مورد ارجاع کرکگور از کتاب‌های متعدد و متنوع را نیز حذف کرده است. برخی از آن پانویس‌ها و صفحات ارجاع داده شده، که در ترجمه فارسی نیست، بدین قرارند:

پانویسی مشابه پانویس مذکور، در صفحات ۱۱۴ و ۲۰۱ و ۲۲۸ ترجمه فارسی نیامده است؛ در صفحه ۱۴۲، صفحه کتابی که کرکگور به آن ارجاع داده در ترجمه نیامده و همچنین عنوان و صفحه کتابی که کرکگور در پانویس نوشته در ترجمه نیامده است؛ در صفحه ۱۴۵ کرکگور مجلد «تاریخ فلسفه» هگل و صفحه آن را نیز نوشته است، منتها مترجم تنها به ترجمه نام کتاب اکتفا کرده است؛ صفحه کتاب روچر که کرکگور بدان ارجاع داده در صفحه ۱۴۶ نیامده (همچنین در صفحات ۱۶۸ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۹۴)؛ پانویس دوم صفحه ۲۱۰ نقل قول از هگل است که مترجم صرفاً نقل قول را ترجمه کرده و اصلاً ارجاع کرکگور به کتاب هگل را ترجمه نکرده و خواننده گمان می‌کند خود کرکگور آن جملات را نوشته است؛ در صفحه ۲۲۶ نام کتاب ارجاع داده شده اصلاً در ترجمه نیامده؛ در صفحه ۲۲۷ مجلد کتاب «تاریخ فلسفه» هگل و صفحه ارجاع داده شده در ترجمه نیامده؛ در صفحات ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۳ و ۲۴۴ صفحه ارجاع داده شده از «تاریخ فلسفه هگل» در ترجمه فارسی نیامده است.

۳- صفحه ۴۲: «... اگر کسی درباره موضوعی بدین تفصیل سخن بگوید موضوع سخن را گم می‌کنم، پس گفتار خود را خلاصه کن و با جمله‌ای کوتاه بگو ببینم به پرسش من چه پاسخ دادی؟»

'I am a very forgetful man, and if someone speaks so long, I completely forget what the discourse is about. So just as you, if I were hard of hearing, would consider it necessary to speak more loudly to me than to the

others if you wanted to talk to me, so now, too, since you have met a forgetful man, you will cut down your answers and make them shorter if I am to follow you.' (33)

قسمت زیر ترجمه نشده است:

'So just as you, if I were hard of hearing, would consider it necessary to speak more loudly to me than to the others if you wanted to talk to me, so now, too, since you have met a forgetful man'

۴- صفحه ۱۴۱: «... تصدیق خواهیم کرد که این قضیه به مراتب وجه کمیکتری به شخصیت او می‌دهد نسبت به موقعی که اصل تفکر سقراطی را اصل فاعلیت درون‌ذاتی [=سوبژکتیویته]، همراه با قطار اندیشه‌هایی که در پی آن ردیف می‌شود در نظر گیریم...»

'one will certainly admit that this affords a much more comic side than would be the case if the principle of subjectivity, the principle of inwardness, along with the whole train of ensuing ideas, were taken to be the Socratic principle...' (131)

«the principle of inwardness» ترجمه نشده است.

۵- صفحه ۱۹۴: «دولت ... دقیقاً از آن روی می‌تواند مداخله کند که ... مرتبه‌ای بالاتر از خانواده‌ای دارد که در بطن دولت جای دارد. اما خانواده هم به سهم خود مرتبه‌ای بالاتر از یک فرد دارد، خاصه در مورد اموری که به خود خانواده مربوط می‌شود. بنابراین، در مقابل فرد واحد، رابطه فرزند با والدینش رابطه‌ای مطلق است»

'As the whole in which the family lives and moves, the state can suspend to a certain degree the absolute relation between parents and children, can to a certain degree use its authority to make stipulations regarding the children's education, but this is precisely because the state ranks higher than the family, which is within the state. But the family in turn ranks higher than the single individual, especially in regard to its own affairs. Vis-a-vis the family, therefore, the single individual, just because he believes himself to be the most competent, cannot without further ado be authorized on his own responsibility to extend his competence. Vis-a-vis the single individual, therefore, the child's relation to its parents is an absolute'.

این سه خط ترجمه نشده است:

'Vis-a-vis the family, therefore, the single individual, just because he believes himself to be the most competent, cannot without further ado be authorized on his own responsibility to extend his competence'.

۶- صفحه ۱۹۸: «افراد خوش‌قریحه به رسم حق‌شناسی لاجرم حس می‌کردند به او مدیون‌اند؛ اینان به ناچار حس می‌کردند باید بیش از پیش ممنون و سپاسگزار سقراط باشند»

'...the gifted ones were bound to feel that they owed it to him; they were bound to feel all the more grateful the more they saw that they had themselves to thank for their rich resources and not Socrates'

این جمله ترجمه نشده است:

'the more they saw that they had themselves to thank for their rich resources and not Socrates'

۷- صفحه ۱۹۹: «او تلاش نمی‌کرد حرفهایش را با واژه‌های مطمئن بزند، با آرایه‌هایی فصیح و بلیغ و با در بوق و کرنا کردن دانایی و فرزاندگی خویش. او برحسب ظاهر اعتنایی به پسران جوان نداشت...»

'He did not set out with fine words, with long oratorical effusions, with huckstering trumpeting of his own wisdom. On the contrary, he went about quietly. He was seemingly indifferent to the young men...' (189)

این جمله ترجمه نشده است:

'On the contrary, he went about quietly'

۸- صفحه ۲۲۳

(Mehring, "Idem zur wissenschaft. Begründung d. Physiognomik," in Fichte's journal, SOI II, 2, 1840, p. 244, stresses the factor of self determination but does not stress the difficulty.) (212)

در پانویس طولانی کرکگور در متن انگلیسی، این سه خط نیز هست که در ترجمه فارسی نیامده است.

۹- صفحه ۲۲۹: «... به اقیانوس بی‌کرانی سپرد که نیکی و زیبایی و دیگر فضیلت‌ها } the good, the true, the beautiful, etc.»

«the true» ترجمه نشده است.

۱۰- صفحه ۲۶۲: «در جمیع این موارد، آبرونی اغلب خود را به صورت طنزی عیان می‌سازد که جهان را در خود جذب می‌کند و بیش از آنکه درصدد مستور ماندن باشد...»

'In all these cases, irony manifests itself rather as the irony that comprehends the world, seeks to mystify the surrounding world, seeking not so much to remain in hiding itself as...' (251)

این جمله ترجمه نشده است:

'...seeks to mystify the surrounding world'

۱۱- صفحه ۲۹۸: «... مشخصاً قرار است بذرهایی را بیپرواند و به ثمر رساند که خود خدا در نهاد آدمی افشانده است، چرا که فرد مسیحی است که به یاری خدا برمی‌خیزد و به تعبیری برای تکمیل کار نیکویی که خود خدا آغاز کرده است همکار خدا می‌شود»

'...but is specifically supposed to develop the seeds God himself has placed in man, since the Christian knows himself as that which has reality for God. Here, in fact, the Christian comes to the aid of God, becomes, so to speak, his co-worker in completing the good work God himself has begun' (280)

این جمله ترجمه نشده است:

'... since the Christian knows himself as that which has reality for God'

۱۲- صفحه ۳۰۰: «... یک زاغچه، یک غوک و سرانجام یک خروس...»

'...a frog, and a thousand other things too numerous to mention, and finally a rooster...'

این عبارت ترجمه نشده است:

'...a thousand other things too numerous to mention'

### ۳- فقدان وحدت در ترجمه

۱- صفحه ۲۵: «... فکر او مجرد {abstract} بود... باید آن را نیز اشاره‌ای از برخورداری از ایده به وجهی انتزاعی {in abstraction} تلقی کنیم»

صفحه ۴۱: «... اجمال و اختصاری به مراتب انتزاعی‌تر {more abstract}... عصاره مجرد {the abstract} پیچیدگی‌های زندگی»

ممکن است مترجم بگوید تعبیر «عصاره انتزاعی زندگی» تعبیر چندان محصلی نیست، به همین دلیل «وحدت در ترجمه» را رعایت نکردم. اشکالی ندارد، منتها مترجم باید یکبار پانویس دهد و بنویسد که: ای خوانندگان! من به تناسب سیاق در سرتاسر متن، واژه «abstract» را یکبار «انتزاعی» و بار دیگر «مجرد» ترجمه کرده‌ام. بنابراین حواستان باشد که مطلب کرکگور در

تعریف «abstract» در صفحه ۵۷ ناظر به هر دو واژه فارسی است، منتها من در این صفحه صرفاً از معادل «انتزاعی» استفاده کرده‌ام. {کرکگور در صفحه ۵۷ ترجمه فارسی کتاب تعریفی از «abstract» ارائه می‌دهد}

۲- صفحه ۲۴: «... گویی افلاطون و آتنیان ... دست به یکی کرده‌اند تا این شهروند {bourgeois} ظاهرالصلاح را .... به قتل رسانند...»؛ صفحه ۳۳: «آنچه هست ترکیب بی‌لطف و ملال‌افزایی است از کلی‌مشری و کسالت‌زدگی بورژوازی {bourgeois}».

۳- صفحه ۳۰: «هر هستی {existence} منفردی صرفاً وجود {existence} منفردی است که ...»؛ صفحه ۸۳: «درست به همان وجه که ایده‌ها پیش از چیزهای ملموس هستی دارند {exist}، روح نیز پیش از جسم وجود دارد {exist}»؛ صفحه ۸۴: «وجود مقید به زمان {temporal existence}»؛ صفحه ۲۱۹: «هستی انضمامی {existence}»؛ صفحه ۲۷۱: «هستی و حیات»؛ صفحه ۲۸۳: «اگر هگل می‌اندیشد که شلگل در این اعتقادش جدی نبود که هستی و حیات {existence} آدمی هیچی عاری از واقعیت است...»؛ صفحه ۲۹۳: «... هستی و حیات {existence} آدمیان بود که می‌بایستی قطع می‌شد و کنار می‌رفت...»

۴- پانویس صفحه ۳۱: «... هندسه اندیشه را از جهان گذران کون و فساد {becoming} به سوی وجود راستین {being} متوجه می‌کند: «زیرا هندسه نیز اگر ما را به شهود وجود {being} وادارد، به ما نفع می‌رساند، ولی اگر توجه روح را به سیوروت {becoming} برگرداند نفعی ندارد»، ولی سیوروت {becoming} آشکارا کثرت تجربی است...»

۵- صفحه ۴۱: «dichotomy» یکبار به صورت «دوگانه‌سازی» و یکبار به صورت «دوپارگی» و در صفحه ۵۳ «دوشاخگی» برگردانده شده است؛ در صفحه ۵۴ «dichotomized» «دوپاره گردیده است» و در صفحه ۵۸ «dichotomy» «دوپارگی» برگردانده شده است.

۶- صفحه ۴۶ و ۴۷: مترجم عنوان خطابه افلاطون «Apology» را در این سه صفحه با سه معادل برگردانده است: «دفاعیه»، «آپولوژی» و «دفاعی».

۷- صفحه ۵۰: مترجم در این صفحه «duplexity» را «دوگانگی یا دوپارگی» ترجمه کرده است. این در حالی است که همانطور که پیشتر گفتم مترجم گاه در ترجمه «dichotomy» نیز از تعبیر «دوپارگی» استفاده کرده است.

۸- صفحه ۵۶: «ولی آن‌گاه اگر عشق نیز خواهان {desire} چیزی باشد که بدان مهر می‌ورزد، بی‌گمان فاقد آن چیز است ... آدمی به واقع خواهان {desire} چیزی است که ندارد و در عین



حال می‌خواهد آنچه را دارد در آینده نیز داشته باشد. در نتیجه، عشق هر آینه نیاز و میل {desire} به چیزی است که عاشق ندارد»

«حال اگر نیک {the good} و زیبا یکی باشد، آنگاه اروس به خیر {the good} نیز نیازمند است» مترجم بایستی وحدت در ترجمه را حفظ کند و ذهن خواننده را با انتخاب واژگان متعدد مشوش نسازد.

مترجم همچنین در انتهای همین صفحه «desire» را یکبار به «خواهش و میل» برگردانده و بار دیگر به «میل».

۹- صفحه ۶۵ و ۱۱۳: «the constructive dialogues» یکبار «مکالمات سازنده» و بار دیگر «مکالمات نظام‌ساز» برگردانده شده؛ در صفحه ۱۱۵ دوبار «مکالمات آموزشی» برگردانده شده؛ همچنین در صفحه ۱۳۳ «مکالمه‌های آموزشی» برگردانده شده است.

۱۰- صفحه ۸۱ و ۸۳: «preexistence of the soul» در این دو صفحه به عبارات زیر برگردانده شده است: «حیات قبلی روح»، «وجود قبل از تولد روح»، «وجود قبلی روح»؛ در صفحه ۸۴ «preexistence» و «postexistence» به «وجود قبل از تولد» و «وجود پس از مرگ» برگردانده شده‌اند.

۱۱- صفحه ۸۹: «intellectually» در یک بند یکبار «فکری و عقلانی» و دوبار «فکری و نظری» برگردانده شده است.

۱۲- صفحه ۱۰۸: «the underworld» در پانویس و در دو جمله پشت سر هم یکبار «جهان زیرین» و بار دیگر «عالم ارواح» برگردانده شده است.

۱۳- صفحه ۱۱۳: «به همین سبب، استبعادی ندارد که وجه استعاری واجد جوهری از سنت {the traditional} باشد. سنت {the traditional} به لایبی مترنمی نمی‌ماند...». همین تعبیر در صفحه ۱۰۹ «اعتقادات سنتی» و در صفحه ۱۱۰ «جنبه سنتی مکالمات» برگردانده شده است.

۱۴- صفحه ۱۱۱: «وقتی وجه اسطوره‌ای {the mythical} بدین طریق درک می‌شود، شاید چنان بنماید که حالت اسطوره‌ای {it}: مرجع ضمیرش همان «the mythical» است با وجه شاعرانه خلط می‌شود...»؛ در صفحه ۱۱۹ نیز «the mythical» «بیان اسطوره‌ای» برگردانده شده است؛ در صفحه ۱۳۱ دوبار «عنصر اسطوره‌ای» برگردانده شده است.

۱۵- صفحه ۱۱۱ و ۱۱۲: «reflecting consciousness» یکبار «آگاهی بازاندیشیده (قادر به تأمل)» برگردانده شده و بار دیگر «آگاهی اهل تأمل».

- ۱۶- صفحه ۱۳۰: «... دیالکتیکی که خستگی نمی‌شناسد و همواره آماده است تا مسأله {the issue} به گل نشسته را از نو بر آب‌های اندیشه شناور سازد- باری، دیالکتیکی که همیشه می‌داند چگونه موضوع بحث {the issue} را پا در هوا و به حالت تعلیق نگه دارد و دقیقاً در این حالت و به همین وسیله می‌کوشد آن را حل و فصل کند»
- ۱۷- صفحه ۱۳۴: «recollection» برخلاف صفحات قبل، به جای «تذکار»، «خاطره» ترجمه شده است.
- ۱۸- صفحه ۱۴۱: «principle» یکبار «اصل و قاعده» و چندین و چند بار دیگر «اصل» برگردانده شده است. هیچ تفاوتی در متن به لحاظ معنایی میان این کاربردهای متعدد از واژه نیست.
- ۱۹- صفحه ۱۴۳: «نسبت میان دو قسم از گفتار نیک و گفتار بد {the bad}، در چارچوب آبرونی و طنزی نامتناهی لحاظ می‌شود، زیرا در پاسخ به این سخن که باطل {the bad} همیشه پیروز است، استریپادس به لابه از سقراط می‌خواهد تا پیش از هرچیز به فئیدیوس سخن باطل و بد {the bad} بیاموزد»
- ۲۰- صفحه ۱۴۵: «ناتوانی سوژه که در طلب عینیت به چیزی به غیر از تصویر {likeness} خود دست نمی‌یازد، و ناتوانی ابرها که صرفاً شکل {likeness} سوژه را به خود می‌گیرند...»
- ۲۱- صفحه ۱۵۱ و ۱۵۲: «actuality» گاه «واقعیت» ترجمه شده است و گاه «واقعیت بالفعل». صفحه ۲۷۷: «اما درست از آن سبب که سوژه واقعیت بالفعل {actuality} را از منظر آبرونی می‌نگرد، این به هیچ وجه نتیجه نمی‌دهد که او وقتی دیدگاه خود را درباره فعلیت {actuality} اظهار می‌کند... فی‌المثل در دوران مدرن تا بخواهید درباره آبرونی و درباره دیدگاه آبرونیک به فعلیت جهان {actuality} مطلب هست... لیکن هرچه این اتفاق بیشتر روی دهد فروریزی واقعیت بالفعل {actuality} نیز قطعی‌تر... خواهد شد، تفوق فاعل {subject} آبرونی بر واقعیت بالفعل {actuality}...» صفحه ۲۸۴: «... از نظر او فعلیت {actuality} مستقر زمانه‌اش واقعیت بالفعلی نداشت {was unactual}، نه به لحاظ این یا آن جنبه خاص بلکه در تمامیتش؛ و در نسبت با این فعلیت {actuality} بی‌اعتبار... ولی این تمامیت واقعیت بالفعل {actuality} نبود که او نفی می‌کرد؛ موضع نفی او فعلیت {actuality} مفروض یا داده‌شده در یک زمان خاص بود، یعنی فعلیت جوهرمدار {substantial actuality}...»؛ صفحه ۳۰۲: «هر آنچه در فعلیت مفروض (واقعیت موجود) {in the given actuality} جاافتاده و استوار گردیده است در نظر اهل آبرونی فقط و فقط اعتباری شاعرانه دارد... اما هنگامی که واقعیت موجود {the given actuality}...»؛

صفحه ۳۰۵: «در قلمرو نظریه نسبت نامناسبی میان «مثال» و «واقعیت بالفعل» {actuality} برقرار می‌سازد... در قلمرو عمل میان امکان عام و فعلیت {actuality}...»

۲۲- صفحه ۱۵۳: «تفسیرهای ... خیالی {imaginary constructions}»؛ صفحه ۲۴۰: «...باید بگوییم آنها فضیلت‌هایی ساخته‌وپرداخته قوه تخیل {imaginary constructions} بودند»؛ «... چنین فضیلت‌ها برای فرد فقط به مثابه برساخته‌های قوه تخیل {imaginary constructions} واقعیت دارند»؛ صفحه ۲۴۵: «ساخت‌وساز تخیلی {imaginary constructions}»  
افزون بر اینکه وحدت رعایت نشده و گاه از معادل‌های غریبی چون «تفاسیر» و «ساخت‌وساز» برای بیان منظور کرکگور استفاده شده، معادل این الفاظ نیز ذکر نشده است. شایان ذکر است مترجمان انگلیسی بخش اعظم کتاب‌های کرکگور در نشر دانشگاه پرینستون، یعنی هاوارد و ادنا هونگ، یادداشتی شش صفحه‌ای درباره این تعبیر در ابتدای یادداشت‌های خود بر ترجمه خود از کتاب «تکرار» {Repetition} نوشته‌اند. به نظر توجه به آن در ترجمه عبارت مذکور واجب است.

۲۳- صفحه ۱۵۴: «speculate» یکبار «نظرپردازی کردن»، بار دیگر «نظرپردازی» و بار سوم «نظرورزی» ترجمه شده است؛ «speculation» در صفحه ۱۵۹ «نظرپردازی» و در صفحه ۱۷۶ «نظرپردازی و گمان‌ورزی» ترجمه شده است. در صفحه ۱۸۲ مترجم تعبیر «speculative absorption» را نیز «نظرورزی و گمان‌پردازی» ترجمه کرده است {جالب است که در پانویس هیچ به معادلش اشاره نکرده است}.

۲۴- صفحه ۱۶۲: متأسفانه مترجم بدون دلیل «subjectivity» را گاه به معنای «فاعلیت درون‌ذاتی» آورده است، گاه به معنای «فاعلیت». در این صفحه از معادل دوم استفاده کرده است. همین واژه گاه صرفاً به «درون‌ذاتی» برگردانده شده است، مثلاً در صفحه ۱۷۲ و ۱۷۳: «موضع سقراط موضع درون‌ذاتی {that of subjectivity}، موضع سیر باطن است... قاطعیت و اعتماد به نفس درون‌ذاتی {self-decisiveness and self-assurance of subjectivity}...». در صفحه ۱۷۴ چنین آمده است: «موضع سقراط به ظن قوی از بسیاری جهات موضع فاعلیت درون‌ذاتی {subjectivity} است، و با این حال چنان است که انگار فاعلیت درونی {the subjectivity} او همه سرشاری و غنای خود را آشکار عیان نمی‌سازد...»؛ همچنین صفحه ۱۷۵ در دو جمله پشت سر هم یکبار از «فاعلیت درون‌ذاتی» و بار دیگر از «فاعلیت» استفاده شده است؛ در ادامه همین صفحه دو بار

دیگر از تعبیر «فاعلیت» استفاده شده است؛ در صفحه ۲۲۰ از معادل «فاعلیت ذهن» استفاده شده است. در ادامه می‌توانید نمونه‌های دیگری از انتخاب معادل‌های مترجم را ببینید:

۲۲۱ و ۲۲۲: «... لیکن نقطه‌ای که او در این مسیر بدان رسید بیشتر کیفیت منفی فاعلیت {subjectivity} بود که به موجب آن فاعلیت از درون به خود تعین می‌بخشد، اما او فاقد عینیتی بود که در آن فاعلیت به حکم آزادی درونی‌اش آزاد باشد، عینیتی که نه محدودکننده بلکه مرز وسعت‌دهنده فاعلیت ذهن {subjectivity} است... آزادی لابلالی‌وار و نامحدود فاعلیت درونی {subjectivity} است ... آبرونی هر آینده مهمیز فاعلیت {subjectivity} است...»؛ صفحه ۲۵۲: «اما اگر آبرونی تعینی کیفی از فاعلیت درون‌ذاتی {subjectivity} باشد... اما فاعلیت {subjectivity} همین که در جهان به مرتبه ظهور رسید» تا انتهای بند، هفت بار دیگر واژه «subjectivity» به کار رفته که مترجم همه را «فاعلیت» ترجمه کرده است؛ صفحه ۲۷۶: «... لازم است فاعل درون‌ذات {subject} نیز از آبرونی خویش آگاه شود... برای تحقق این امر فاعلیت {subjectivity} باید در مرحله‌ای پیشرفته به سر برد یا درستتر بگوییم همین که فاعلیت {subjectivity} عرض اندام میکند باید آبرونی به ظهور برسد. فاعلیت {subjectivity}...»؛ صفحه ۲۷۷: در یک پاراگراف: «فاعلیت درون‌ذاتی [=سوژه بودن] و «فاعلیت» و «فاعلیت درون‌ذاتی»؛ صفحه ۲۹۱: «در فیثته فاعلیت درون‌ذاتی {subjectivity} آزاد و نامتناهی و سلبی شد. اما فاعلیت {subjectivity}...».

«subjective» نیز در صفحه ۱۷۳ به «ذهنی یا درون‌ذاتی» برگردانده شده است؛ در صفحه ۲۰۳ مترجم از تعبیر «اعتقاد راسخ شخصی (ذهنی) خویش» {his subjective conviction} در برابر «احکام عینی دولت» {the objective judgement} استفاده کرده؛ صفحه ۲۳۶: «به لطف سقراط است که روح تصمیم‌گیرنده در آگاهی درون‌ذاتی {subjective} آدمی جای داده می‌شود؛ اما پرسش بعدی این است که این فاعلیت {subjectivity} چگونه در سقراط پدیدار می‌شود. از آنجا که شخص، فرد، اینک فاعل تصمیم است {now gives the decision}، از این طریق ما به سقراط در مقام یک شخص، در مقام فاعل درون‌ذات (سوژه)، می‌پردازیم... صورتی که اینک فاعلیت {subjectivity} خود را در قالب آن... متجلی می‌کند... می‌توان مشاهده کرد که چگونه فاعلیت {subjectivity} در سقراط میان فاعلیت {subjectivity} متناهی و نامتناهی نوسان می‌کند، زیرا فاعل {subject} متناهی...»؛ صفحه ۲۴۰: «(هگل می‌گوید) آنچه ارسطو در تعیین حدود فضیلت

در سقراط از قلم می‌اندازد جنبه فعلیت فاعلانه‌ای (درونی) {subjective actuality} است...»؛ صفحه ۲۶۴: «آزادی درون‌ذاتی».

نمونه‌هایی از انتخاب معادل‌های مترجم برای واژه «subject» را نیز می‌توانید در زیر ببینید:  
صفحه ۲۰۴: «فرد یا فاعل خاص {the particular subject}»؛ صفحه ۲۱۶: «فاعل یا سوژه خاص {the particular subject}»؛ صفحات ۲۴۴ و ۲۴۵: «فاعل (سوژه)»؛ صفحه ۲۶۷، در یک بند: «فاعل» و «فاعل درون ذات»؛ صفحه ۲۶۶: «آنکه از منظر آبرونی می‌نگرد {the ironic subject}» و در صفحه ۲۷۷: «فاعل آبرونی»؛ صفحه ۲۶۹: «این دقیقاً همان نکته‌ای است که آبرونی بر آن پای فشرده است، این نکته که آدمی {subject} می‌تواند احساس آزادی کند، چندان که پدیدار هرگز برای فاعل (سوژه) هیچ واقعیتی کسب نمی‌کند» و صفحه ۲۷۷: «سوژه»؛ صفحه ۲۹۰: «فلسفه باید دل به خیزابه‌های دریای جوهرین نزدیک خویش بسپارد، درست به همان گونه که در لحظه الهام ذهن {subject} تقریباً از خویش غافل می‌شود و خود را می‌دهد به دست سیلان الهام...»؛ ۲۹۳: «فاعل شناسایی».

۲۵- صفحه ۱۶۳: نمی‌دانم مترجم چرا وحدت در ترجمه را رعایت نمی‌کند و گاه معادل رسایی چون «خودمدارانه» را معادل «egotistical» می‌آورد و گاه معادل رهزنی چون «نفس‌پرستی»؛ در این صفحه معادل دوم را آورده است؛ در صفحه ۱۷۸: «خودرآیی»؛ در صفحه ۳۰۲: «خودبینی».  
برای «egotism» در صفحه ۳۴ معادل «نفسانیت» آورده و در صفحه ۲۲۴ «نفس‌پرستی».  
۲۶- صفحه ۲۰۵ و ۲۰۶: «punishment» در یک بند به سه معادل «عقوبت» و «مجازات» و «کیفر» برگردانده شده است.

همچنین «good or evil» یکبار «خوب یا بد»، بار دیگر «خیر یا شر» برگردانده شده است.  
۲۷- صفحه ۲۰۷ و ۲۲۰: «سقراط به ایده خیر، زیبا و حقیقی فقط و فقط به مثابه سرحد {boundary} رسید- یعنی به نامتناهیت...»؛ «از نظر او {سقراط} عدم تناهی نه نوعی پرده‌گشایی بلکه یک مرز {boundary} است»

۲۸- صفحه ۲۱۶: «این روند آموزشی در نخستین قالبش شالوده‌های {foundations} همه‌چیز را می‌لرزاند... در کار سوفیست تأمل از خواب غفلت بیدار می‌شود و پایه‌ها و بنیادهای {foundations} همه چیز را به لرزه می‌اندازد... از آنجا که تأمل بنیادهای {foundations} همه چیز را لرزانده بود... لیکن هنگامی که بنیادها و شالوده‌های {foundations} همه چیز به لرزه افتاده

است...» {در صفحه ۲۱۸} «نه با لرزاندن پایه‌ها و شالوده‌های {foundations} همه چیز بلکه پس از لرزاندن آن پایه‌ها {foundations}...»

۲۹- صفحه ۲۲۰: «پس می‌توان گفت یونان از این وجه ایجابی یا اثباتی {positivity} بود که می‌بایستی رها می‌شد {واژه «برخوردار» در ترجمه افتاده است} - مثبت‌بودنی {positivity} که ... اما رهایی کامل از بند آن ایجاب {در اینجا ضمیری به کار رفته است که مرجعش «رهایی از positivity است» ...}؛ در پانویس همین صفحه نیز یکبار به «اثبات و ایجاب» و دو بار دیگر به «مثبت بودن» برگردانده شده؛ صفحه ۲۲۱: «اگر سقراط موضع مثبتی {positivity} برای ارائه می‌داشت...»؛ صفحه ۲۲۸: «باید بیفزاییم که نفی نامتناهی به لطف نیروی فشارش همه‌گونه اندیشه مثبتی {positivity} را ممکن ساخته است و خود تحریک و تهییجی نامتناهی برای مثبت‌اندیشی {positivity} بوده است.»

۳۰- صفحه ۲۲۱: «moral strength» یکبار به «توانایی اخلاقی و معنوی» برگردانده شده و بار دیگر به «توانایی اخلاقی».

۳۱- صفحه ۲۵۳: «هرچند، فاعلیت، چون به حقوق حقه خویش رسید {obtained its rights}، با صورت اول تجلی آبرونی نه جنگ بلکه صلح کرد، به نبرد با صورت دوم برخاست و آن را به هلاکت رساند، زیرا فاعلیت... فقط از طریق ملغی شدن یا نسخ شدن می‌توانست به حقوق خود دست یازد {obtain its rights}» {علاوه بر مشکل فقدان وحدت در ترجمه، باید گفت که رساتر بود «هرچند» از ابتدای جمله حذف می‌شد و یک «اما» یا «ولی» به ابتدای «به نبرد با صورت دوم» اضافه می‌شد}

۳۲- صفحه ۲۶۸: «به نظر می‌رسد انگار فرقی میان آبرونی و دورویی {hypocrisy} ... نیست... آدم مزور و دورو {hypocrite} را معمولاً ... می‌خوانند... لیکن ریا و دورویی {hypocrisy} در واقع به قلمرو اخلاق تعلق دارد.»

۳۳- صفحه ۲۷۲: «فاعلیت مفروض {the given actuality} در یک زمان فعلیتی است که برای یک نسل خاص و افراد آن نسل معتبر است... آیین کاتولیک برای نسلی که در زمان اصلاح دین می‌زیست همان فعلیت داده‌شده {the given actuality} بود...»؛ صفحه ۲۷۷: «واقعیت بالفعل موجود {the given actuality}

۳۴- صفحه ۲۸۲: «... دانایی {knowledge} او به معنای شناخت {knowledge} چیزی نبود، یعنی این دانش {knowledge} را هیچ محتوای مثبتی نبود و تا بدان حد نادانی {ignorance} او آبرونیک

بود... اگر معرفت {knowledge} او معرفت {knowledge} به چیزی بود، جهل {ignorance} او صرفاً شگردی در کار گفتگو می‌بود»

۳۵- صفحه ۲۹۶: «آیرونی بر مسند قضاوت تکیه زد و تکتک نگرش‌های معرفتی {scholarly position} را محکوم به نادرستی کرد. آیرونی همواره حکم صادر می‌کرد... پیوسته در مرتبه‌ای بالاتر از موضوع شناخت ایستاد، طبیعی هم بود، زیرا فقط در این دم بود که مقدر شد واقعیت بالفعل {actuality} به میدان بیاید {begin}. به عبارت دیگر، آیرونی از درگیر شدن در مسأله مابعدالطبیعی نسبت مثال (ایده) و واقعیت (فعلیت) {the idea's relation to actuality} شانه خالی کرد؛ اما فعلیت {actuality} مابعدالطبیعی ورای مرزهای زمان جای دارد و همین روی نمی‌تواند آن فعلیتی {actuality} باشد که آیرونی می‌خواست از آن خودش گرداند... هگل دیگر مواضع معرفتی {scholarly positions} را نه تخطئه که مغلوب می‌کند. بدین سان هگل مهر پایانی بر همه این طامات‌بافی‌های بی‌وقفه می‌زند که می‌گویند تاریخ جهان هم‌اینک در آستانه آغاز شدن است {begin}».

۳۶- صفحه ۲۹۷ و ۲۹۸: «آیرونی آزاد است، آزاد از غم‌های فعلیت، اما از شادی‌ها و طرب‌ها {blessing} نیز آزاد است، زیرا مادام که هیچ‌چیزی برتر و بالاتر از خود نمی‌شناسد، به هیچ رقم خوشی و خرمی {blessing} دست نخواهد یافت، چرا که همواره کهتران‌اند که از دست مهتران برکت {blessing} می‌گیرند».

۱۸۶- صفحه ۲۹۹ و ۳۰۱: «فرق هست میان خود را شاعرانه‌ساختن {to compose oneself poetically} و شاعرانه ساخته‌شدن {to be composed poetically}. فرد مسیحی اجازه می‌دهد زندگانی‌اش شاعرانه قوام یابد {be poetically composed}... شخص که به مفهوم یونانی کلمه زندگی خود را شاعرانه می‌سازد {poetically composes himself}... برای او فوریت دارد که از آنچه در وجودش بکر و اصیل است آگاه شود و این اصالت مرزهای قلمرویی را ترسیم می‌کند که او در محدوده‌اش شاعرانه می‌آفریند {he poetically composes}...»؛ «آنچه از اهل آیرونی وقت می‌گیرد، توجه و مراقبتی است که او به کار می‌گیرد تا جامه‌ای بر تن کند متناسب با منش شاعرانه‌ای که با شگردهای شاعرانه به خود گرفته است {the poetic character he has poetically composed for himself}»

ممکن است مترجم مدعی شود میان زبان فارسی و انگلیسی تفاوت وجود دارد و بنابراین نمی‌توان در این سیاق وحدت را در تمامی موارد حفظ کرد. حتی با فرض صحت این مدعا، مترجم باید پانویسی دهد و این مدعا را با دلیل در پانویس متذکر شود.

۳۷- صفحه ۲۹۹: «فعالیت فرد عبارت است از برای خود {for itself} شدن آنچه که در خود {in itself} هست»

مترجم در تمامی متن این دو عبارت را به «لنفسه» و «فی‌نفسه» برگردانده است. اگر مترجم مدعی است که در اینجا عبارت «برای خود» و «در خود» بهتر منظور را انتقال می‌دهد باید در پانویس به خواننده فارسی زبان متذکر شود که عبارت انگلیسی همان عباراتی است که در صفحات قبل به کار رفته و مترجم آنها را «لنفسه» و «فی‌نفسه» برگردانده است.

۳۸- صفحه ۳۰۳: «... او به یکباره تسلیم حالاتی می‌شود که بر او عارض می‌شود {He succumbs completely to mood}. حیات او خلاصه می‌شود در این حالات عارضی {moods}... «حال داشتن» [و حتی «حال کردن» {to have mood}... «حال» {mood} چیزی به غیر از تشدید شور و نشاط حیاتی نیست... تا آن حال {mood} از دست رفت...»

#### ۴- فقدان پانویس و واژه‌نامه برای واژه‌های ترجمه‌شده، مخصوصاً واژه‌های فنی

مترجمان فارسی، خاصه مترجمان فارسی متون فلسفی، باید تا آنجا که ممکن است خواننده فارسی را نسبت به اصل بسیاری از واژگانی که ترجمه کرده‌اند، خاصه واژگان فنی، آگاه سازند. در غیر این صورت، خواننده فارسی نمی‌تواند با دقت مدعیات و استدلال‌های نویسنده را دریابد و دنبال کند. مترجم کتاب «مفهوم آبرونی» نه تنها این کار را در مورد اکثر واژگان انجام نداده، بلکه واژه‌نامه‌ای نیز در انتهای کتاب قرار نداده است. مثلاً، همانطور که در بخش اول هم نوشتم، «substantiality» در صفحه ۱۳ به «ساحت امور جوهری» برگردانده شده بدون آنکه برایش معادلی ذکر شود؛ «actuality» نیز، همانطور که در بخش «فقدان وحدت در ترجمه»، شماره بیست و یک، آوردم، گاه «فعلیت»، گاه «واقعیت»، گاه «واقعیت بالفعل» برگردانده شده است؛ «ideality» گاه «واقعیت مثالی» (مثل صفحات ۱۳ و ۱۳۶)، گاه «ایده‌ها» (مثل صفحه ۱۳۸ در عبارت «the kingdom of ideality») و گاه «مثالی (ایده‌آل)» (مثل ص ۱۳۹ در عبارت «ideality of depiction») برگردانده شده است؛ گاه هر دو واژه «negativity» و «negation» «نفی»



برگردانده شده‌اند (صفحات ۱۳ و ۲۹) و گاه «negativity» به تنهایی «رکن منفی» ترجمه شده است (مثل صفحه ۵۷ در عبارت «the infinite negativity»); گاه «positivity» در دو صفحه (یعنی صفحات ۲۲۰ و ۲۲۱) با معادل‌های مختلفی چون «وجه ایجابی یا اثباتی»، «مثبت بودن»، «ایجاب»، «اثبات و ایجاب» و «موضع مثبت»، و چند صفحه بعد (یعنی ص ۲۲۸) «اندیشه مثبت» و «مثبت‌اندیشی» برگردانده شده است؛ ما تازه در صفحه ۲۵ متوجه می‌شویم که مترجم «existence» را «هستی» ترجمه کرده، چرا که معادل انگلیسی آن را در پرانتز آورده است، لکن همین واژه، پیش و پس از این صفحه، گاه «هستی و حیات» (مثل صفحه ۱۷) و گاه «هستی» (همان صفحه ۱۷) و گاه «وجود» (مثل صفحه ۳۰) برگردانده شده است؛ مترجم «dichotomy» و «trichotomy» را «دوگانه‌سازی» و «سه‌گانه‌سازی» برگردانده و اشاره‌ای هم به اصل معادل نکرده است، گویی خواننده فارسی‌زبان با مشاهده این دو واژه سریعاً «dichotomy» و «trichotomy» را به ذهن می‌آورد؛ در صفحه ۲۶۶ مترجم «sub specie ironiae [under the aspect of irony]» را «ذیل بعد آبرونی» ترجمه کرده که حتماً پانویس می‌خواهد، چرا که کرکگور در اینجا تعبیر «Sub specie aeternitatis» اسپینوزا را به «sub specie ironiae» تبدیل کرده است {به نظرم بهتر و دقیقتر بود که همچون معادل جاافتاده «از وجه ابدی»، برای بیان مفهوم مدنظر اسپینوزا، از معادل «از وجه آبرونی» برای بیان مفهوم مدنظر کرکگور استفاده می‌شد}.

## ۵- مشکلات ویرایشی یا زبان فارسی نارسا

۱- صفحه ۱۳: «آبرونی به منزله نفی مطلق و نامحدود سبک‌ترین {lightest} و ضعیف‌ترین گواه فاعلیت {= سوبرکتیویته} است».

تعبیر «سبک‌ترین گواه» ترجمه تحت‌اللفظی عبارت «the lightest indication» است. در فارسی تعبیر «گواه سبک» تعبیری نارسا و نامفهوم است. همایند یا «collocation» «گواه» در زبان فارسی «سبک» نیست. بهتر و رساتر بود که از معادلی مثل «سست» استفاده می‌شد.

۲- صفحه ۲۰: «او از تبار مردان و زنانی بود که از روی ظاهرشان را به خودی خود نمی‌توان حرف آخر را درباره‌شان زد».

«را» بعد از «ظاهرشان» باید حذف شود.

نمونه‌هایی دیگر از این نوع مشکلات ویرایشی را می‌توان در صفحات زیر دید:

۳۳ و ۵۵ و ۶۵ و ۶۶ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۹ و ۱۱۶ و ۱۱۹ و ۱۵۳ و ۲۲۳ و ۲۴۷ و ۳۰۲ و ۳۰۵.

۳- صفحه ۲۲: «... نکند شباهت میان آن دو در بی‌شباهتی‌شان باشد. و فقط از آن روی می‌توان آن دو را قیاس کرد که تضادی بین‌شان هست».

'... there still is ... doubt in me that the similarity consists in dissimilarity and that there is an analogy only because there is a contrast'.

نقطه قبل از واو باید برداشته شود و «می‌توان» نیز باید به «بتوان» بدل گردد.

۴- صفحه ۳۸: «بیابید {receive} روح‌القدس را»

«بیابید» باید به «دریابید» تغییر یابد. احتمالاً در تایپ خطا پیش آمده است.

۵- همان: «اینان [= پیروان اروس آسمانی] به پسرچکان دل نمی‌بندند بلکه به جوانانی روی می‌آورند که آثار خردمندی در سیمایشان نمایان گردیده و رشد و شکوفایی معنوی در آنان آغاز شده است، و این هنگامی است که رخسارشان به ریش آراسته شده است [یعنی معمولاً نخستین دوره جوانی]»

"These do not love boys but only those in whom the spiritual development has begun, which usually occurs in the first period of youth."

اگر ترجمه انگلیسی از رساله «مهمانی» را ملاک قرار دهیم، جملات زیر افزوده مترجم است {مترجم این عبارات را به احتمال زیاد از نسخه یا نسخه‌های انگلیسی دیگری که از این رساله در دسترس داشته است به متن افزوده است، بنابراین باید در قلاب یا آکولاد قرار دهد}: «آثار خردمندی در سیمایشان نمایان گردیده» و «این هنگامی است که رخسارشان به ریش آراسته شده است». و بنابراین تعبیر «معمولاً نخستین دوره جوانی» نیز باید از قلاب درآید.

۶- صفحه ۳۸: «دیدگاه دومی هم هست که وجه دیگر تشبیه ما را برجسته می‌نماید، دیدگاهی که استعاره مامایی را مدنظر می‌گیرد: سقراط می‌گوید «من پسر ماما هستم و مادرم فاینارته مامای نام‌آوری بود» و سپس- چنانکه همه می‌دانند- فعالیت خود را در زایاندن روح مردان به کار قابله‌ها تشبیه می‌کند»

'a second view, which perceived a metaphor of Socrates' delivering activity in the fact that Socrates' mother, Phaenarete, was a midwife, has accentuated the other side of the analogy-this everyone knows' (29)

مترجم تعابیر «من پسر ماما هستم و مادرم فاینارته مامای نام‌آوری بود»، که نقل‌قولی مستقیم از متن افلاطون است، و همچنین «فعالیت خود را در زیاندن روح مردان به کار قابله‌ها تشبیه می‌کند» را به متن کرکگور افزوده است تا مراد و منظور کرکگور را روشن‌تر سازد. یا باید در قلاب یا آکولاد قرار گیرد یا در پانویس ذکر شود که چنین جملاتی به متن افزوده شده است.

۷- صفحه ۴۰: «... مکالمات گزارشی [روایی] مکالماتی تلقی می‌شوند...»

باید در پانویس ذکر شود که «گزارشی» معادل تعبیر یونانی مورد استفاده دیوگنس و «روایی» ترجمه معادل انگلیسی آن است که خود مترجم انگلیسی در واقع آن را در قلاب قرار داده است. همچنین باید معادل «گزارشی» یعنی «diegematic» در پانویس آورده شود. بیان یک نکته را نیز لازم می‌دانم:

چون مترجمان انگلیسی نیز در سرتاسر متن عباراتی را درون قلاب به متن انگلیسی افزوده‌اند، مترجم فارسی باید به نحوی از انحاء افزوده‌های خود را از افزوده‌های آنها متمایز می‌ساخت؛ مثلاً می‌توانست در پانویس چنین امری را متذکر شود یا افزوده‌های خود را در آکولاد قرار دهد و بعد در مقدمه تفاوت میان افزوده‌های درون قلاب و آکولاد را متذکر شود.

۸- صفحه ۴۲: «این است سبب این همه سماجب و اصرار بر طفره نرفتن و رها نکردن موضوع، به مصداق «مازاغ البصر و ماطغی»»

واضح و آشکار است که «به مصداق «مازاغ البصر و ماطغی»» افزوده مترجم است، بنابراین باید در قلاب یا آکولاد قرار گیرد.

همچنین برخی جملات در این صفحه به خطا پررنگ نوشته شده‌اند که این توهم را پدید می‌آورند که خود کرکگور بر آنها تأکید کرده است.

۹- صفحه ۴۵: «روش اول، البته، مستلزم آن است که پربودنی در کار باشد؛ و روش دوم در گرو آن است که خالی بودنی: اولی به ملأ می‌اندیشد و دومی به خلأ».

'The first method presupposes, of course, that there is a plenitude; the second that there is an emptiness'  
(36)

این جملات افزوده مترجم است: «اولی به ملأ می‌اندیشد و دومی به خلأ». باید در قلاب یا آکولاد قرار گیرد.

برخی نمونه‌های دیگر: صفحات ۴۶ و ۵۵ و ۱۴۰ و ۱۶۲ و ۱۶۹.

۱۰- صفحه ۵۳: «باری، به زعم پائوسانیاس، اروس دوتااست، چون آفرودیتته دوتااست؛ یعنی دو ایزدبانوی زیبایی داریم: یکی آفرودیتته آسمانی است... دیگری آفرودیتته بسی جوان تر است ... . اروسی که با آفرودیتته زمینی پیوند دارد خدای عشق زمینی است و آن دیگری خدای عشق آسمانی. منشأ عشق زمینی تفاوت جنسی است»

'The one, heavenly love, is the motherless daughter of Uranus; the other, vulgar love, is far younger, has sexual difference as its source' (42)

«اما آروکسیماخوس ادعا می‌کند که در پرتو دانش پزشکی دریافته است که اثر اروس نه تنها در روح آدمیان بلکه در کل کائنات نمایان است و تن آدمی هردو نوع اروس را در خود نهفته دارد. به زعم او، در تک‌تک عناصر عشق هردو عامل حضور دارند»

'Eryximachus regards the issue in the light of there being two factors present in every element of love and demonstrates this especially in nature as seen from his medical, scientific viewpoint'

این جملات افزوده مترجم است و بنابراین باید در قلاب یا آکولاد قرار گیرد: «باری، به زعم پائوسانیاس، اروس دوتااست، چون آفرودیتته دوتااست؛ یعنی دو ایزدبانوی زیبایی داریم؛ «اروسی که با آفرودیتته زمینی پیوند دارد خدای عشق زمینی است و آن دیگری خدای عشق آسمانی». همچنین مترجم برای فهم بهتر جملات کرکگور و همچنین با اطلاعی که از متن رساله «مهمانی» افلاطون داشته است، «love» را در تقریر کرکگور به «آفرودیتته» برگردانده است. در کل مترجم تلاش کرده است در پرتو رساله «مهمانی» سخنان کرکگور را واضح تر سازد. مترجم باید عین جملات کرکگور را به فارسی رسا ترجمه می‌کرد و بعد در پانویس سخنان کرکگور را وضوح می‌بخشید یا در غیر این صورت، افزوده‌های خود را در قلاب یا آکولاد قرار می‌داد یا لاقلاً پانویسی می‌نوشت و در آن به خواننده اطلاع می‌داد که در ترجمه این چند خط دست برده است تا مراد و منظور کرکگور را واضح تر سازد.

مدعیات فوق درباره نقل قول دوم نیز صدق پیدا می‌کند.

۱۱- صفحه ۵۴: «دست بر قضا در خطابه آروکسیماخوس نقطه مبهمی به چشم می‌خورد؛ او از طرفی وجوب و ضرورت عنصر بی‌واسطه وحدت را نادیده می‌گیرد و به حلقه وحدتی که دوگانگی مورد بحث را دربرمی‌گیرد وقعی نمی‌گذارد، آن هم به زعم {despite} نقل‌قولی که از هراکلیتوس می‌آورد»

مترجم در تایپ «به رغم» را به اشتباه «به زعم» نوشته است.

۱۲- صفحه ۵۷

مترجم دوبار واژه «انتزاعی» و یکبار واژه «انضمامی» را در این صفحه در درون گیومه قرار داده است. بهتر و دقیق‌تر است که این گیومه برداشته شود، چرا که در متن کرکگور هیچ علامتی نیست.

۱۳- صفحه ۶۸

گیومه نقل‌قولی از سقراط فراموش شده است.

۱۴- صفحه ۶۸ و ۶۹: «شاید چنین در نظر آید که افلاطون که در اینجا اهرم آبرونی را به کار می‌بندد تا نه تنها پروتاگوراس را که سقراط را نیز راست به هوا پرتاب کند...»  
مترجم در هنگام تایپ فراموش کرده است که پس از «افلاطون» بنویسد «است».

۱۵- صفحه ۸۱: «... اگر استدلال مبتنی بر این مشاهده که هر چیز به ضرورت از ضد خود پدید می‌آید... در کنار استدلال مبتنی بر ملاحظه حیات قبلی روح ... با هدف حصول اطمینان از پیوستگی بحث، آنگاه به نظر من یا مفهوم حیات قبلی روح قرار گیرد تصور هستی‌یافتن آن را طرد می‌کند...»

«قرار گیرد» باید به بعد از «پیوستگی بحث» انتقال پیدا کند.

۱۶- صفحه ۱۰۸: «در نخستین مکالمات وجه اسطوره‌ای ... یا در نسب با ضد خود حضور دارد- البته، به معنایی دیگر، در پیوند با آن...»  
«نسب» باید به «نسبت» تغییر پیدا کند.

«connection» در متن انگلیسی با دو معادل «نسبت» و «پیوند» در فارسی برگردانده شده است. بهتر بود که برای هر دو یک معادل می‌آمد تا تشویشی، هرچند بسیار اندک، در ذهن خواننده پدید نمی‌آمد.

۱۷- صفحه ۱۱۰: «... آنجا که انانیت متناهی و خاکی خود را از یاد می‌برد و در اعمال دست‌نیافتنی {the unfathomable deep} دریای ساحت قدس و ابدیت مستغرق می‌شود»  
«اعماق» به اشتباه «اعمال» نوشته شده است.

۱۸- صفحه ۱۴۳: «عرض را سیر می‌کنم، غرق تعمق در خورشید»

«ارض» درست است نه «عرض».

۱۹- صفحه ۱۴۵: «... نکته‌ای که به اعتقادم سرشارمان {the interpreters} تاکنون از قلم انداخته‌اند...»

احتمالاً مترجم خواسته بنویسد «شارحان» که در تایپ چنین واژه عجیب و غریبی از کار درآمده است. البته معادل «مفسران» دقیق‌تر است.

۲۰- صفحه ۱۵۰: «این نکته را در پیشنهاد گروه همسرایان به سقراط هم می‌توان به روشنی دید: همه چیز چنان طراحی شده است که به تعبیری پوست استریسیادس کنده شود: «همسرایان: حال که مردک را گیج و سرخوش کرده‌ای/ دریاب وقت و دریاب که زمان می‌گذرد» این سه خط که در پانویس ترجمه فارسی آمده‌اند، اصلاً در متن انگلیسی وجود ندارند. بنابراین مترجم یا باید آنها را پاک کند یا آنها را در قلاب یا آکولاد قرار دهد.

۲۱- صفحه ۱۵۷: «توصیف آنچه بدل به نخستین ملاحظه تعالیم } the first consideration in his teaching { او می‌شود، یعنی امر دیالکتیکی» تعالیم چیزی را «ملاحظه» نمی‌کنند، لیکن تعالیم می‌توانند دربردارنده مجموعه‌ای از «ملاحظات» باشند. بنابراین

ترجمه رسا بدین قرار است: نخستین ملاحظه در تعالیم او

۲۲- صفحه ۱۶۳

«in the stricter sense» «به معنای اکیدتر کلمه» برگردانده شده است. ترجمه رساتر: «به معنای ادقّ یا دقیق‌تر کلمه»

۲۳- صفحه ۱۷۰: «... او وضعیت جالب توجهی را شرح می‌دهد که او، که در خلوت همیشه آماده اندرز دادن بود (اینجا و آنجا سر می‌زنم و در خلوت سر خود را گرم می‌کنم)، یعنی او که به یکایک افراد جامعه توصیه‌هایی می‌کرد، هرگز در امور مربوط به دولت درگیر نمی‌شد»

'he explains the remarkable circumstance that he, who privately was always ready to give advice ("going around and privately busying myself"), was never involved in matters of the state'.

(اینجا و آنجا سر می‌زنم و در خلوت سر خود را گرم می‌کنم) باید در گیومه قرار گیرد، چون نقل قول است. تعبیر «یعنی او که به یکایک افراد جامعه توصیه‌هایی می‌کرد» افزوده مترجم است و باید در قلاب یا آکولاد قرار گیرد. این جمله برگردان دوم «who privately was always ready to give advice» است. یا مترجم باید تنها به یک ترجمه اکتفا می‌کرد یا این ترجمه دوم را در قلاب یا آکولاد قرار می‌داد.

۲۴- صفحه ۱۷۱: «این حاکی از رابطه‌ای جدال‌آمیز با دین دولتی بود ... باری، جدال با دین دولتی بود که کسی این سکوت (صدای دایمونی) را جایگزین حیات یونانیان کند... بله، این در حکم نبرد با دین رسمی بود که ...»

'...it was a polemical relation to the state religion to substitute a silence in which a warning voice was audible only on occasion,... – to substitute this for the Greek life permeated... to substitute a silence for this divine eloquence echoed in everything'

تعبیر «دین رسمی» اصلاً در متن نیست و یا باید حذف شود یا در قلاب یا آکولاد قرار گیرد.  
۲۵- صفحه ۲۰۱: «این اروس [یعنی اروس فرومایه‌تر... مهر می‌ورزند.] در ضمن از تبار الهه‌ای است...»

'This Eros (the inferior, whose worshipers, first of all, love women as well as boys; moreover, in those they love, they love the body more than the soul)...' (191)

قلاب باید به پراتنز تبدیل شود.

۲۶- صفحه ۲۳۲: «این «به خویشتن بازگشتن» است که سرشت‌نمای شخصیت است»

'It has the returning-into-itself that characterizes personality'

«به خویشتن بازگشتن» باید از گیومه درآید.

همچنین دو سه خط پایین‌تر «نسبتی» «نسبی» نوشته شده است.

۲۷- صفحه ۲۴۲: «یادتان نرود که سقراط به این نقطه رسید؛ از این نقطه آغاز نکرد؛ این نقطه مقصد او بود نه مبدأ راهش»

'But please note that he arrived at this; he did not proceed from it' (232)

به نظرم مترجم باید بین دو جمله «به این نقطه رسید، از این نقطه آغاز نکرد» و «این نقطه مقصد او بود نه مبدأ راهش» دست به انتخاب می‌زد و آن جمله‌ای را انتخاب می‌کرد که بهتر و دقیق‌تر مدعای کرگور را انتقال می‌دادند. در غیر این صورت جمله «این نقطه مقصد او بود نه مبدأ راهش» یا باید در قلاب یا آکولاد قرار گیرد یا باید به پانویس برود.

۲۸- صفحه ۲۷۵: «همچون آب در نسبت با تصویری که منعکس می‌کند، ویژگی امر منفی آن است که آنچه را از آن حمایت می‌کند بالاتر از خود نشان می‌دهد و آنچه را با آن می‌رزمد پایین‌تر از خویش. هم با آنکه آنچه را می‌رزمد در پایین‌تر از خودش نشان می‌دهد این کیفیت را دارد که

می‌تواند آن را بالاتر از خودش هم نشان دهد؛ لیکن این امر منفی، همچون آب، از این قضیه مطلع نیست»

'Like water in relation to what it reflects, the negative has the quality of showing as high above itself that which it supports as it shows beneath itself that which it is battling; but the negative, like the water, does not know this'

این جملات افزوده مترجم است و باید در قلاب یا آکولاد قرار گیرد:  
«هم با آنکه آنچه را می‌رزم در پایینتر از خودش نشان می‌دهد این کیفیت را دارد که می‌تواند آن را بالاتر از خودش هم نشان دهد»  
۲۹- صفحه ۲۹۷: «مثال (ایده) چون انضمامی است باید انضمامی بشود اما انضمامی شدن «مثال» دقیقاً همان فعلیت تاریخی است. در این فعلیت تاریخی، هر حلقه از زنجیر سیوروت به مثابه عنصری از کل واجد اعتبار است»

'In this historical actuality, every single link has its validity as an element' (279)

«سیوروت» و «از کل» افزوده مترجم است و باید در قلاب یا آکولاد قرار گیرد.

۳۰- صفحه ۳۰۵

«خداوند» «خاوند» نوشته شده است.

«... نظر او را به لوکی جلب میکنم: «لوکی شخصی بس دوگانه و ضدونقیض بود...» {چهار خط بعد} «در اینجا می‌بینیم که چگونه آیرونی...»

'I will call attention to AsaLoki.

We perceive here how irony' (285)

مترجم نقل قول چهار خطی مترجمان انگلیسی در یادداشت‌های‌شان درباره «Asa Loki» یا «Loki» را در متن اصلی کتاب ترجمه کرده، گویی خود کرکگور آن مطالب را نوشته است. باید هر سه خط به پانویس انتقال پیدا کند یا در قلاب یا آکولاد قرار گیرد.

**۶- عدم ترجمه بسیاری از یادداشت‌های مفید مترجمان انگلیسی**



مترجمان انگلیسی کتاب زحمت بسیار کشیده و منبع اکثر قریب به اتفاق آیات و نقل قول‌های بدون منبع کتاب را در یادداشت‌های انتهایی کتاب ذکر کرده‌اند. همچنین آنها برخی مفاهیم هگلی کتاب را ردیابی کرده و منبع احتمالی‌ای که کرکگور از آن استفاده کرده را همراه با بخشی از متن هگل در یادداشت‌های انتهایی کتاب ذکر کرده‌اند. به همین ترتیب بخشی از «یادداشت‌های روزانه» کرکگور، که در پیوند با برخی جملات کتاب بوده، در قسمتی در انتهای کتاب آورده شده است. مترجم فارسی به دلخواه برخی از آنها را در ترجمه خود آورده و برخی دیگر را اصلاً متذکر نشده است. مثلاً کرکگور در صفحات ۲۵ و ۲۸ و ۲۹ و ۸۷ و ۲۰۰ ارجاعاتی، هرچند غیرمستقیم، به برخی آیات عهد جدید داده که مترجم فارسی اصلاً متذکر نشده است؛ مترجم فارسی به بخشی از «یادداشت‌های روزانه» کرکگور، که تقریری دیگر از پاراگراف اول صفحه ۱۷ است، و همچنین بخشی دیگر از «یادداشت‌های روزانه»، که کمابیش مراد و منظور کرکگور از کاربرد دو واژه «چندضلعی» و «دایره» در صفحه ۲۹ را روشن‌تر می‌سازد، اعتنایی نکرده و اصلاً از آنها یاد نکرده است؛ مترجمان انگلیسی در یادداشت‌های انتهایی کتاب خود گزیده‌هایی از متون هگل آورده‌اند که هم بخشی از پانویس صفحه ۱۸ و هم مدعای کرکگور درباره «سلبی بودن مفهوم آبیرونی» در صفحه ۲۱ و هم استفاده کرکگور از مفهوم «نامتناهی دروغین» در صفحه ۳۱ و هم مدعای کرکگور درباره «سلب و نفی مطلق و نامتناهی» بودن آبیرونی در صفحه ۳۴ را به واقع برای خواننده روشن‌تر می‌سازد؛ همچنین در صفحه ۲۱۰ کرکگور نقل‌قولی آورده و مترجمان انگلیسی صاحب نقل‌قول را یافته، لیکن مترجم فارسی هیچ اعتنایی به آن نکرده و اصلاً در پانویس نیاورده است.

## ۷- نامشخص بودن سهم مترجم فارسی و مترجمان انگلیسی، به تفکیک از یکدیگر، در گردآوری

### اطلاعات مندرج در برخی از پانویس‌ها

مترجم فارسی تا صفحه ۲۱۵ برخی از پانویس‌ها را با حرف «م» مشخص کرده و آنها را از پانویس‌های خود کرکگور متمایز ساخته است. از صفحه ۲۱۵ به بعد حرف «م.ا» نیز در پانویس دیده می‌شود. در سرتاسر متن، برخی از پانویس‌های مشخص شده با حرف «م»، مثل پانویس صفحه ۲۱، ترکیبی از پانویس مترجمان انگلیسی و ملاحظات مترجم فارسی با رجوع به سایر منابع است؛ برخی پانویس‌ها از آن خود مترجم فارسی است و برخی پانویس‌ها، از آن مترجمان انگلیسی. به نظر مترجم باید در سرتاسر متن این سه دسته پانویس را با سه حرف

متفاوت مشخص می‌ساخت تا خواننده سهم مترجم فارسی و مترجمان انگلیسی را در گردآوری اطلاعات مندرج در پانویس‌ها به خوبی درمی‌یافت.

به ذکر نمونه‌هایی از هریک می‌پردازم:

پانویس صفحه ۲۶ تقریر مترجم فارسی از یادداشت‌های مترجمان انگلیسی در صفحه ۴۷۰ متن انگلیسی است که صرفاً با حرف «م» مشخص شده است {به نظر من اگر همان پانویس مترجم انگلیسی که در واقع گزینش بخشی از متن پلوتارک است ترجمه می‌شد جمله کرکگور معنای روشن‌تری می‌یافت}؛ پانویس صفحه ۳۴ نیز به همین صورت است؛ اصل پانویس صفحه ۸۹ نیز برای مترجمان انگلیسی است، منتها مترجم فارسی جمله‌ای را بدان افزوده است؛ پانویس‌های صفحات ۴۶ و ۶۱ و ۶۹ و پانویس ۱ صفحه ۲۳۲ برای مترجم فارسی است و با علامت «م» مشخص شده است (در این پانویس واژه «قنسل» استفاده شده که گویی معادل مترجم برای «consul» است. تعبیر متعارف و مرسوم آن همان «کنسول» است)؛ پانویس مربوط به آیات در صفحات ۱۷۶ و ۱۸۲ و ۲۲۴ و ۲۷۰ و دیگر موارد برای مترجمان انگلیسی است و مترجم فارسی صرفاً با رجوع به باب و آیات مشخص شده در متن انگلیسی، ترجمه‌ای فارسی از آنها آورده است؛ این پانویس‌های اخیر اصلاً با هیچ حرفی مشخص نشده‌اند {از قضا این پانویس‌های اخیر این توهم را پدید می‌آورند که خود کرکگور پانویس را نوشته است}.

در این یادداشت کوشیدم ذیل شش عنوان «ترجمه غیردقیق یا ترجمه نادرست یا ترجمه غیردقیق و نادرست»، «واژه یا عبارات یا جملات ترجمه نشده»، «فقدان وحدت در ترجمه»، «فقدان پانویس و واژه‌نامه برای واژه‌های ترجمه شده، مخصوصاً واژه‌های فنی»، «مشکلات ویرایشی یا زبان فارسی نارسا» و «عدم ترجمه بسیاری از یادداشت‌های مفید مترجمان انگلیسی» شواهد متعدد و متنوعی ارائه دهم و ادعا کنم که ترجمه صالح نجفی از کتاب کرکگور تحت عنوان «مفهوم آبرونی» ترجمه‌ای قابل قبول نیست و نمی‌توان آن را منبعی معتبر برای فهم دقیق و بی‌کم‌وکاست اندیشه کرکگور و بالتبع منبعی معتبر برای نوشتن مقاله و پایان‌نامه درباره اندیشه وی دانست. همچنین ذیل عنوان «نامشخص بودن سهم مترجم فارسی و مترجمان انگلیسی، به تفکیک از یکدیگر، در گردآوری اطلاعات مندرج در برخی از پانویس‌ها» شواهدی را ارائه کردم که مترجم فارسی در ارجاع‌دهی حق مترجمان انگلیسی را ادا نکرده است. داوری نهایی درباره مدعیات نگارنده و عناوین تعریف شده و شواهد ارائه شده را به خواننده وامی‌گذارم.